بسم الله الرحمن الرحیم

عُراضةُ العَروضیّین

جمال الدّین ابوالفضل محمّد قُرَشی

(مشهور به جمال قرشی)

به کوششِ

محسن ذاکرالحسینی

ضمیمهٔ شمارهٔ ۱۳

نامهٔ فرهنگستان

تهران، تیر ۱۳۸۲

ضمیمهٔ شمارهٔ ۱۳
نامهٔ فرهنگستان

عراضة العروضیّین
جمال‌الدّین ابوالفضل محمّد قَرْشی (مشهور به جمال قرشی)
به کوشش محسن ذاکر الحسینی
ناشر: فرهنگستان زبان و ادب فارسی
شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه
بها: ۳۰۰۰ ریال
برای مشترکان: رایگان

نشانی ناشر: تهران، خیابان شهید احمد قصیر (بخارست)، نبش خیابان سوم، شمارهٔ۸
صندوق پستی: ۶۳۹۴-۱۵۸۷۵ تلفن: ۸۷۱۰۶۸۷، ۸۷۱۲۲۸۱ دورنگار: ۸۷۲۳۲۸۵

تقریظ

عُراضَةُ العَروضیّین که اینک، به تصحیح انتقادی آقای محسن ذاکر الحسینی، به‌عنوان ضمیمهٔ نامهٔ فرهنگستان، به ارباب ادب عرضه می‌شود، در نیمهٔ دوم قرن هفتم هجری تألیف شده و، پس از المعجم فی معاییر اشعار العجم شمس قیس رازی و معیار الاشعار خواجه نصیرالدّین طوسی متعلّق به نیمهٔ اول همان قرن، کهن‌ترین رسالهٔ مستقلِّ شناخته‌شده و بازمانده در فن عروض فارسی است. این کتاب، به‌لحاظ کمیاب بودن آثار مشابه آن تا قرن نهم هجری نیز، ارزشمند است.

از جمله مزایای آن است:

ــ احتوای بر اطلاعات بکر و اصطلاحات تازهٔ فن همچنین دوایری که یوسف عروضی نیشابوری وضع کرده و امروزه از آثار وی نشانی در دست نیست؛

ــ اشعاری از شاعران پارسی‌گو به‌عنوان شاهد در آن، به‌ویژه ابیاتی از برهان سمرقندی ادیب و بهاءالدّین مرغینانی که دیوان آنان تاکنون ناپیدا مانده است؛

ــ حفظ بعضی لغات و تلفّظها و بافت‌های دستوری کهن؛

ــ ایجاز و اختصار و نثر پاکیزه و پخته در عین سادگی و روانی.

مؤلف، که بر عروض عربی و فارسی تسلّط داشته، به‌رغم سیطرهٔ آراء شمس قیس و خواجه نصیر، در فنّ خود استقلال رأی نشان داده است.

مصحّح پژوهشگری است، در عنفوان شباب، فاضل و نکته‌سنج و دقیق‌النظر و بهره‌مند از قریحهٔ شاعری و ذوق ادبی و این جمله در ثمرهٔ کار او، به‌خصوص در مقدمهٔ پرمایهٔ آن، بازتاب یافته است.

کتاب هم مورد علاقه و پسند خاطر ادیبان و محقّقان می‌تواند بود و هم، در پرتو اشتمال بر اطلاعات ضروری و روشنیِ تعریفات و حسنِ بیانِ مطالب در عین ایجاز و اختصار، برای تدریس در دانشگاه مناسب به نظر می‌رسد.

امید است خدمات پژوهشی مصحّح مدقّق همواره قرین توفیق باشد.

اردیبهشت ۱۳۸۲

احمد سمیعی (گیلانی)

فهرست

دیباچه

به نام خدا

عراضة العروضيّين یکی از کهن‌ترین و نفیس‌ترین رساله‌های عروض فارسی است که ادیب گرانمایهٔ سدهٔ هفتم هجری جمال‌الدّین ابوالفضل محمّد قَرْشی مشهور به جمال قَرْشی[1]، صاحب فرهنگ معروف الصّراح من الصّحاح (= صراح اللّغه)، آن را به نثر پاکیزهٔ فارسی تصنیف کرده و دست‌نویس‌های ارزشمندی از آن برجای مانده است.

جمال قرشی

شرح حال مؤلّف عراضة العروضیّین شناخته نیست و در ده‌ها کتاب رجال و غیر رجال دربارهٔ او چیزی نجستم؛ اما، از آثار او و دیگر منابع موجود، اندک اطّلاعات ذیل به‌دست آمد.

نام و نسب

مؤلف نامش محمّد، کنیه‌اش ابوالفضل، لقبش جمال‌الدّین، پدرش عمر، جدّش خالد و شهرتش جمال قَرْشی بوده و، در ضمن شعری که در مقدّمهٔ صراح اللّغه آورده، خود را علی‌الاطلاق **قرشی** خوانده است.

نام وی در مقدّمهٔ عراضة العروضیّین، به صورت ابوالفضل محمّد بن خالد القرشی و، در

۱) او را با «جَمّال قُرَشی»، ابوعبدالله حسین بن ابراهیم بن محمّد، مؤلف قرن چهارم (سزگین، ج۱، جزء ۱، ص۴۴۶) نباید اشتباه گرفت.

مقدّمهٔ صراح اللّغه، به صورت ابوالفضل محمّد بن عمر بن خالد المدعوّ بجمال القرشی آمده است. دربارهٔ این اختلاف، باید دانست که در گذشته ــ شاید به لحاظ اشهریّت ــ فرزند، به‌جای انتساب به پدر، گاه به جدّ خود منتسب می‌شده است. از همین قبیل است ابوعلی سینا یا ابن‌سینا به‌جای ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا و، ابن بابویه به‌جای محمّد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه. دیگر آنکه مفتی محمّد سعدالله مرادآبادی، منتقد صراح اللّغه، به رغم صراحت متن صراح، از وی به‌صورت ابوالفضل جمال قرشی محمّد بن خالد یاد کرده[2] و، در بعضی نسخه‌های خطّی الصّراح من الصّحاح نیز، نام وی به‌صورت ابوالفضل محمّد بن خالد[3] و ابوالفضل محمّد خالد[4] آمده است. بنابراین، تردیدی نمی‌ماند که مؤلّفِ این دو کتاب شخصی واحد است.

نفیسی از وی با نام محمّد بن عمر الخالد یاد کرده[5] و صاحب کشف الظّنون شهرت او را **جمالی** آورده[6] و برخی مؤلّفین دیگر نیز از قول اخیر پیروی کرده‌اند[7] که جای اعتماد نیست و در یک‌جا هم **کمال** آمده[8] که خطای محض است.

زاد بوم

جمال‌الدّین قرشی در آلمالیق (واقع در شمال غربی شهر کنونی قولجا) دیده به جهان گشوده است[9]. پدرش حافظ بلاساغون (= قوزاردو یا قوزاولوچ، واقع در ناحیهٔ سمیرچیه) در ماورای سیحون بوده[10] و هر دو را اهل آنجا شمرده‌اند[11].

قرشی، در سال ۶۸۱ هجری، تألیف صراح اللّغه را در کاشغر به انجام رسانیده[12] و، در اوایل قرن هشتم، ملحقّات الصّراح را در همان شهر تألیف کرده[13] و محتملاً، در طیّ این بیست و چند سال، همان‌جا اقامت داشته است.

---

۲) مرادآبادی، ص۶۰۹.
۳) آق سو ـ سبحانی، ص۲۷۱.
۴) موجانی، ص۱۹.
۵) نفیسی، ج۱، ص۱۴۶.
۶) حاجی خلیفه، ج۲، بند ۱۰۷۷.
۷) سزگین، ج۸، ص۴۰۴؛ عطّار، ص۱۷۰؛ خان بهادر، ج۲، ص۳۸۴؛ مشار (۱)، ج۳، بند ۳۳۸۶؛ همو (۲)، ج۵، بند ۶۴۵؛ آتشین جان (۱)، ص۳۲۷؛ همو (۲)، ص۵۶۳؛ همو (۳)، ص۶۰۷.
۸) موجانی، ص۶۷۲.
۹) بارتولد (۱)،ص۲۱۸.
۱۰) نفیسی، همان‌جا.
۱۱) بارتولد (۱)، ص۲۱۷، ۲۱۸.
۱۲) قرشی (۱) و (۳)، انجامه.
۱۳) بارتولد (۲)، ص۱۳۹.

جمال قَرْشی، چنانکه از شهرتش معلوم می‌شود، به شهر **قَرْشی**[۱۴] (از بلاد ماوراءالنهر) منسوب بوده است. این شهر، پیش از اسلام، نخشب نام داشته که، در دورهٔ اسلامی، به صورت نَسَف معرّب شده و، پس از استیلای مغول، به مناسبت کوشکی که کبک‌خان جغتایی در دو و نیم فرسنگی شهر در بخش سفلای کشکه دریا برآورده بود، **قرشی** خوانده شد؛ چه قرشی، در لغت ترکی و مغولی، به‌معنای «سرای، کاخ،کوشک، قصر» آمده است[۱۵]. برخلاف اطّلاع برخی منابع از نابودی قرشی[۱۶]، این شهر کوچک، با اندکی تغییر موقعیّت، تا امروز در نزدیکی بخارا برجای مانده است[۱۷].

علاوه بر شهرهای آلمالیق، بلاساغون، قرشی و کاشغر، از ارتباط جمال‌الدّین با جند، خجند، بارجکند و خوارزم نیز سخن به‌میان خواهد آمد. بنابراین، در انتساب وی به حوزهٔ جغرافیایی ماوراءالنهر، ترکستان قدیم و ازبکستان امروزی، تردیدی برجای نمی‌ماند. با این‌همه، برخی وی را منتسب به قریش پنداشته و شهرت او را به‌صورت قُرَشی[۱۸] و حتّیٰ قُرَیشی[۱۹] خوانده‌اند و در یک مورد قوشی[۲۰] نیز آمده که هر دو خطای محض است. به غیر از جمال قرشی، فرهنگ نویسان از قَرشی حکیم نیز یاد کرده‌اند که منسوب به این شهر بوده است[۲۱].

---

۱۴) این کلمه، در فرهنگ‌های معتبر ترکی و فارسی، صریحاً به همین صورت ضبط شده (کاشغری، ص۷۸۱؛ **صحاح العجم**، ص۳۲۹؛ استرآبادی، ص۲۰۲؛ برهان، ذیل **نخشب**؛ محمّد پادشاه، ذیل **نخشب**؛ معین، ذیل **قرشی**)، با وجود این مؤلّف **فهرست کتابخانهٔ سپهسالار** آن را به نقل از **اکتفاءالقنوع** به‌صورت **قرش** آورده (ابن یوسف، ج۲، ص۲۰۰ ح) و برخی مؤلّفین دیگر نیز از وی پیروی کرده‌اند (**دایرةالمعارف فارسی**، ذیل **جمال قرشی**؛ منزوی، علینقی، ص۳۰۹؛ آق سو ـ سبحانی، ص۲۷۰).

۱۵) فزونی، ص۶۱۷؛ محمّد پادشاه، همان‌جا؛ بارتولد (۱)، ص۲۲۸؛ همو (۲)، ج۲، ص۳۱۲ و ۸۸۷؛ همو (۳)، ص۱۳۰. به نظر بارتولد، اگرچه مؤلّفان آن دورهٔ تاریخی اصل واژه را مغولی دانسته‌اند، امّا چون در کتاب محمود کاشغری [ظاهراً **دیوان لغات الترّک**] و در **قوتادقوبیلیگ** یوسف بلاساغونی به‌کار رفته، به احتمال قریب به یقین، ترک‌ها این واژه را از زبان بومیان ترکستان چین وام گرفته‌اند (بارتولد (۱)، همان‌جا).

۱۶) **دایرةالمعارف فارسی**، ذیل **نخشب**.

۱۷) شنودهٔ مؤلّف از دکتر محمّدجان شکوراف (از افاضل تاجیک). نیز ← شروانی، زین‌العابدین، ص۳۷۲؛ بارتولد (۱)، همان‌جا.

۱۸) ریو، ج۲، ص۵۰۷؛ استوری، ج۳، بخش۱، ص۱۸۱؛ کپرانو، ص۱۷۴. سزگین میان **قُرَشی** و **قَرْشی** تردید کرده است (ج۸، ص۴۰۴).

۱۹) اشرف، ج۳، ص۲۵۰.

۲۰) بغدادی، ج۲، بند ۱۳۴.

۲۱) محمّد پادشاه، همان‌جا.

سفرها

قرشی، در سال ۶۷۲ هجری، به شهر بارجکند (= بارچین لیق، واقع در بخش سفلای سیر دریا) سفر کرده و با حسام‌الدّین حمید بن عاصم بارچین لیقی آشنا شده و آثار این دانشمند را در زبان عربی فصیح، در زبان فارسی ملیح و در زبان‌ترکی صحیح خوانده است[۲۲].

قرشی شهر جند را نیز دیده و از عظمت گذشتهٔ آن یاد کرده[۲۳] و، در سال ۶۷۲ هجری، در همین شهر، برای کمال‌الدّین خوارزمی سوقناقی معروف به **شیخ بابا** به زبان عربی مرثیه (شاید مادّه تاریخ) سروده که بر سنگ مزار وی حک شده است[۲۴].

وی، همچنین، ترجمهٔ فارسی منظوم نوشته‌ای را نقل کرده که بر روی سنگ گوری در نزدیک خجند، در کرانه‌های سیردریا، کنده شده بوده و اصل آن به دست آمده است[۲۵]. بنابراین، باید خجند و بسیاری از دیگر شهرهای ترکستان آن روز را، که در ملحقّات الصّراح از آنها یاد کرده، دیده باشد.

دوران زندگی

جمال‌الدّین قرشی در حدود سال ۶۲۸ هجری دیده به جهان گشوده[۲۶] و عمدهٔ زندگی خود را در قرن هفتم سپری کرده است ــ در دورانی که، هرچند بعضاً امیران محلّی یا علمای اسلام حکومت و ادارهٔ امور را به‌عهده داشتند، هنوز آتش خانمان‌سوز مغول فرو ننشسته بود و چراغِ داغ خانوادهٔ قربانیان خاموش نشده. او آثار سقوط کاشغر را به چشم دیده و از علّت ویرانی شهر حکایت کرده است. جتّه‌ها، در هنگام زمستان، به کاشغر هجوم آورده، جمع کثیری از مردم را کشته، پنج‌هزار کودک را به اسارت برده و پشته‌هایی از ویرانه برجای نهاده‌اند[۲۷].

جمال قرشی قایدو نوهٔ اوگتای را ــ که از اوّلین خان‌های جغتایی و بت‌پرست بوده ــ یک‌بار در آغاز و یک‌بار در پایان فرمانروایی دیده و او را خانی عادل، سخاوتمند، مهربان و دارای حسن نظر نسبت به مسلمانان معرّفی کرده[۲۸] و، در عین حال، غیرت و حسّ

---

۲۲) بارتولد(۱)، ص۱۶۷.
۲۳) همان، ص۲۱۸.
۲۴) همان، ص۲۱۲.
۲۵) همان‌جا.
۲۶) بارتولد(۱)، ص۱۶۷.
۲۷) همان، ص۲۱۸.
۲۸) همان، ص۲۲۰.

وطن‌دوستی خود را نیز پنهان نداشته و خاقان‌های محلّی را تشویق کرده است که در برابر تیمور، نوهٔ قوبیلای، و جانشینان او ایستادگی کنند و نگذارند شهرهای منطقه به تصرّف آنها درآید[۲۹].

سال وفات قرشی در کشف الظّنون نانوشته مانده است[۳۰]. مؤلّف فهرست کتابخانهٔ معارف سال درگذشت او را ۹۶۶ آورده[۳۱]، امّا مؤلّفِ فهرست کتابخانهٔ سپهسالار احتمال داده که آن خطای چاپی ــ به‌جای ۶۹۶ــ باشد[۳۲]. برخی مؤلّفین دیگر نیز از وی پیروی کرده و وفات قرشی را میان سال‌های ۶۹۶ تا ۷۰۰ مردّد دانسته‌اند[۳۳]. وی همچنین، نوشته: «در ص۱۴۳۶، ج۲، فهرست آصفیّه، وفات مؤلّف به سال ۶۸۱، که سال تألیف صراح می‌باشد، ثبت شده»[۳۴]؛ امّا، در جلد دوم فهرست مذکور، چنین صفحه و چنین اطّلاعی دیده نمی‌شود.

قرشی، به دو دلیل قاطع، پس از سال‌هفتصد هجری در گذشته است. دلیل نخست آنکه، بنا به گواهی انجامهٔ چندین نسخهٔ خطّی صراح اللّغه، وی خود این کتاب را در آغاز روز دوشنبه بیست و سوم ذی‌قعدهٔ سال هفتصد هجری انتساخ کرده است[۳۵]. اوّل‌بار مؤلّف فهرست آصفیّه به این نکته توجّه کرده[۳۶] و سپس مؤلّفِ فرهنگنامه‌های عربی به فارسی به نظر احتمال در آن نگریسته است[۳۷]. دلیل دیگر آنکه ملحقّات الصّراح را در اوایل قرن هشتم (سال ۷۰۲ هجری یا اندکی پس از آن) تألیف کرده است[۳۸].

از طرف دیگر، در نسخهٔ خطّی مورّخ ۷۳۹ هجری عراضة العروضیّین، پس از نام مؤلّف، جملهٔ دعایی «نوّر مضجعه» آمده است[۳۹]؛ بنابراین، تردیدی نمی‌ماند که مرگ او پس از هفتاد و چهار سالگی و در فاصلهٔ سال‌های ۷۰۲ تا ۷۳۹ هجری ــ و احتمالاً نزدیک‌تر به رقم اوّل ــ روی داده و، از آنجاکه در یکی از نسخه‌های خطیِ عراضة العروضیّین نام وی با

---

۲۹) همان، ص۲۲۵.
۳۰) حاجی خلیفه، همان‌جا.
۳۱) جواهر کلام، ج۱، ص۱۹۳.
۳۲) ابن یوسف، ج۲، ص۲۰۰ ح.
۳۳) منزوی، علینقی، همان‌جا؛ منزوی (۱)، ج۱۳، ص۲۹۷۸؛ همو (۲)، ج۳، ص۱۹۹۹؛ آق‌سو- سبحانی، همان‌جا؛ آتشین‌جان (۱)، ص۳۲۷.
۳۴) ابن یوسف، همان‌جا.
۳۵) توضیح بیشتر در ضمن معرّفی آثار مؤلّف خواهد آمد.
۳۶) خان بهادر، همان‌جا.
۳۷) منزوی، علینقی، همان‌جا.
۳۸) بارتولد (۱)، ص۲۱۱، ۲۲۵؛ همو (۲)، ج۱، ص۱۳۸؛ همو (۳)، ص۱۶۸.
۳۹) برخی مؤلّفین دچار اشتباه شده و تاریخ این دعا را ۷۳۸ (ابن‌یوسف، ج۲، ص۴۴۶؛ استوری، همان‌جا) و ۷۳۶ (منزوی، علینقی، همان‌جا) آورده‌اند.

صفت «شهید» همراه شده، گویا، از آن خرمنِ آتش که مغول برافروخته بود، اخگری هم به دامان وی افتاده است.

دانش

از مطالعهٔ صراح اللّغه و مقبولیّت آن نزد صاحب‌نظران می‌توان یقین حاصل کرد که قرشی عالم لغوی بوده و بر هردو زبان فارسی و عربی احاطهٔ کامل داشته، و از اظهار نظری که دربارهٔ آثار حمید بن عاصم کرده، تسلّط وی بر زبان ترکی هم استنباط می‌شود که، با توجّه به زمان و مکان زندگی وی، امری بسیار طبیعی است.

از کتاب ملحقّات الصّراح معلوم می‌شود که بر تاریخ نویسی و علم انساب نیک واقف بوده،از عراضة العروضیّین می‌توان دانست که بر علم عروض و احتمالاً بر همهٔ فنون ادب احاطه داشته و از مقدّمهٔ صراح و برخی سفینه‌های ادبی معلوم می‌شود که شاعر بوده و به دو زبان فارسی و عربی شعر می‌سروده است.

برخی از اشعار فارسی او در سفینه‌ای که محمّدبن یغمور در اوایل قرن هشتم گردآورده محفوظ است[۴۰] و نسخهٔ خطّی آن به شمارهٔ ۱۸۳ در کتابخانهٔ مَدْرس نگهداری می‌شود. در نزهةالمجالس، چندین رباعی از چندین شاعر «جمال» نام ضبط شده که، از آن میان نام‌های «جمال بخاری»[۴۱]، «جمال عمر»[۴۲] و «جمال محمّد»[۴۳] را با نام مؤلّف عراضة العروضیّین وفق توان داد. برخی از شواهد منظوم عراضة العروضیّین هم ممکن است از سروده‌های مؤلّف باشد.

قرشی، در ملحقّات الصّراح نیز، برخی از اشعار خود را جای داده و پنج بیت عربی را، از قصیده‌ای که دربارهٔ صحاح جوهری و اثر خود صراح گفته، در مقدّمهٔ صراح اللّغه آورده که، به لحاظ اهمّیّت، در اینجا نقل می‌شود:

لِلّٰهِ دَرُّ **الْجَوْهَرِیِّ** فَأَنَّهُ — لَعَلیٰ ذُرَی التَّصنیفِ اَحْسَنُ مُرتَقٍ
عَمِلَ الصِّحٰاحَ وَ حٰازَ فی تَرتیبِهِ — قَصَبَ السِّباقِ لِمٰا بِهِ لَم یُسبَقِ
هٰذَا الصِّراحُ مِنَ الصِّحاحِ مُرَوَّقٌ — یَصْفو لِشارِبِهِ وَ مٰا بِمُرَنَّقٍ
یَسْقی بِهِ **الْقَرَشِیُّ** نُدْمانَ النُّهیٰ — کَأْسَیْ فَوائِدَ مُطْرِفٍ وَ مُعَتَّقٍ

---

۴۰) نفیسی، ج ۱، ص ۳.
۴۱) شروانی، جمال، ص ۳۳۷.
۴۲) همو، ص ۳۵۲.
۴۳) همو، ص ۳۵۳.

فَاشْرِبْ لِتَحْظیٰ کَأسَهُ اِذ کَیِّسٍ　　　یَحْظیٰ بِها لاحَظَّ مِنهُ لِأَحمَقٍ

از عبارت «امام همام، ملک الکلام، والی النّثر و النّظام، ذی اللّسانین، منشی المعانی، مجمع اللّطایف»، که در نسخه‌های خطّی عراضة العروضیّین با نام مؤلّف همراه شده، جایگاه بلند قرشی در علم و ادب و، از عنوان «امام»، جلالت قدر و معرفت وی در علم کلام استنباط می‌شود و، از مجموع این اوصاف، چنین برمی‌آید که وی چهره‌ای درخشان و مردی دانشمند و ذوفنون بوده است.

آثار

تاکنون از آثار جمال‌الدّین قرشی چندی شناسایی شده و صحّت انتساب چندی دیگر جای تردید است. حاصل اطّلاعات ما بدین شرح است:

۱. ***عراضة العروضیّین*** که در فصلی جداگانه معرّفی خواهد شد.

۲. ***الصُّراح من الصِّحاح*** که مؤلّف نظماً و نثراً به این تسمیه تصریح کرده، اما بیشتر با نام صراح اللّغه شهرت یافته و اختصاراً آن را صُراح نیز می‌گویند.

این کتاب ارزشمند فرهنگ لغت عربی به فارسی است و در حقیقت ترجمهٔ تلخیص شده‌ای است از کتاب تاج اللّغة و صحاح العربیّة مشهور به صِحاح و صِحاح اللّغة اثر گرانقدر ابونصر اسماعیل بن حمّاد جوهری (وفات: ۳۹۳ هجری) که پیش از قاموس المحیط فیروزآبادی، یعنی تا یک قرن پس از قرشی، رایج‌ترین مرجع لغت عربی بوده و، پس از آن نیز، همواره مورد استفادهٔ فرهنگ‌نویسان قرار گرفته است.

قرشی، در انجامه‌ای که در پایان بسیاری از نسخه‌های خطّی صراح اللّغه موجود است، چنین آورده:

> تمّ الکتاب، و لله نحمد حمداً لایحویه العدّ و الحساب، علیٰ تتمیم هٰذه النّسخة انتساخاً ضحوة الاثنین، الثّالث و العشرین من شهر ذی‌قعدة الحرام، لسنة سبعمائة هجریّة، واتّفق الفراغ من تألیفه و تسویده بیمن توفیق الله و حسن تأییده ظهیرة الثّلاثاء، السّادس عشر من صفر سنة احدیٰ و ثمانین و ستّمائة، بکاشغر حرّسها الله بلطفه العمیم و عمّر.

این انجامه، به چند دلیل، یقیناً نگارش قرشی مؤلّف کتاب است. یکی آنکه تاریخ انتساخ کتاب را پیش از تاریخ تألیف آن ذکر کرده و چنین تقدیم و تأخیری از طرف کاتبان

غیرمؤلّف معهود نیست. دیگر آنکه این عبارات در چندین نسخهٔ خطّی و چاپی آمده است و چنانچه از مؤلّف نبود، درضمن کثیری از نسخه‌ها، در آفاق عالم گسترده نمی‌شد. دیگر آنکه، در پایان بعضی نسخه‌ها، پس از این انجامه، کاتب ترقیمه‌ای با تاریخ تحریر متفاوت افزوده که در حقیقت شهادتی است بر اصالت تاریخ آن انجامه. دلیل آخر آنکه، در نسخهٔ خطّی شمارهٔ ۱۸ (لغت) کتابخانهٔ آصفیّه که در سال ۷۰۰ هجری کتابت شده و گمان می‌رود دست‌خطّ مؤلّف باشد، شخصی به نام سیّد علی رفاعی، تاجر کتب، گواهیی نوشته است به‌این شرح: «صراح اللّغت بخطّ المؤلّف نسخت فی سنة (۷۰۰) هفتصد هجری فی مدینة کاشغر من ارض الصّین الارنی»[۴۴].

بنا بر آنچه گفته شد، تردیدی نمی‌ماند که قرشی تألیف و تسوید صراح را در ظهر روز سه‌شنبه[۴۵]، شانزدهم صفر[۴۶]، سال ۶۸۱ هجری[۴۷]، در کاشغر به پایان رسانیده و در صبح روز دوشنبه، بیست و سوم ذی‌قعده، سال ۷۰۰ هجری، هم در کاشغر نسخه‌ای دیگر از آن انتساخ کرده یا آن را از سواد به بیاض برده است[۴۸].

قرشی، در مقدّمهٔ کتاب، توضیح داده است که زمانی در پی به‌دست آوردن صحاح جوهری بوده تا آن را بخرد یا برای خود کتابت کند تا آنکه، در خزانهٔ کتب مدرسهٔ صاحبیّه برهانیّهٔ مسعودیّه در کاشغر، به نسخهٔ تصحیح شدهٔ قابل اعتمادی از صحاح در چهار مجلّد قطور دست یافته و، پس از استخاره، به تلخیص آن ــ به طریق ایجاز (نه انتخاب) ــ پرداخته، از اطاله و اطناب پرهیز کرده، آیات و احادیث و امثال را آورده، اما از آوردن شواهد شعری به جز اندک ابیات ضروری صرف نظر کرده، و مفردات سه‌گانهٔ لغت را، به منظور اینکه جوانان و طبقهٔ متوسّط علمی هم بتوانند از آن استفاده کنند، به فارسی ترجمه کرده است.

مؤلّف دیباچهٔ کتاب را به عربی نوشته، از ترجمهٔ شواهد خودداری نموده، از آیات، احادیث، اشعار و امثال فقط به آوردن عبارتِ شاهد اکتفا کرده، در برابر هر کلمهٔ عربی

---

۴۴) خان بهادر، همان‌جا.

۴۵) برخی سهواً «شب سه‌شنبه» نوشته‌اند (نفیسی، ج۱، ص۱۴۶؛ مشار (۲)، ج۵، بند ۶۴۵).

۴۶) برخی سهواً«۶ صفر» نوشته‌اند (منزوی (۲)، همان‌جا).

۴۷) برخی سهواً «۶۵۱» نوشته‌اند (افشار ـ دانش‌پژوه (۱)، ج۱، ص۳۵۲).

۴۸) برخی سال ۶۸۱ را تاریخ آغاز و سال ۷۰۰ را تاریخ پایان تألیف پنداشته‌اند (افشار ـ دانش‌پژوه (۱)، همان‌جا؛همو (۲)، ج۸، ص۲۰۵).

یک واژهٔ فارسی آورده، وزن و باب و دیگر مشخّصات (از قبیل مفرد، جمع و مصدر بودن) کلمه را بانشانه‌ها و شماره‌هایی در جوار آن معلوم کرده و، در ترتیب واژه‌ها، باپیروی از صحاح، حرف آخر کلمه را بخش بزرگ (باب) و حرف نخست را بخش کوچک (فصل) قرار داده است[۴۹]. در این کتاب، قریب چهل‌هزار واژه آمده است.

شخصی به نام عبدالمجیدخان لغاتی بر صراح اللّغه افزوده و افزوده‌های خود را ضمیمهٔ لطیفه یا بقیّة الصّراح خوانده که در پایان برخی از چاپ‌های صراح الحاق شده[۵۰] و همو لغات فارسی غیر متعارفی را که در صراح آمده گرد آورده و به فارسی و هندی معنی کرده و آن راموجز قراح در فرهنگ صراح نام داده است[۵۱].

قرشی، در صراح اللّغه، انتقاداتی بر مؤلّف صحاح وارد کرده و گفته‌اند که گاه جانب انصاف را مرعی نداشته و بر جوهری ستم کرده است[۵۲]. مفتی محمّد سعدالله مرادآبادی، به دفاع از صحاح برخاسته و نور الصّباح فی اغلاط الصّراح[۵۳] را به زبان فارسی در ردّ صراح نوشته است. او قرشی را به دست‌کم گرفته، آراء او را تخطئه و حقّ او را پایمال کرده است[۵۴]. همچنین محمّد حبیب‌الله انتقاداتی بر صراح وارد کرده و آنها را در مزیل اغلاط الصّراح گرد آورده که نسخهٔ خطّی آن، مورّخ ۱۱۹۳ هجری، با شمارهٔ DU/ ۳۰۰ در کتابخانهٔ دانشگاه داکا موجود است.[۵۵] ملّا محمّد وان قلی بن مصطفیٰ وانی هم، که در قرن دهم هجری صحاح جوهری را به ترکی ترجمه کرده، در مقدّمهٔ کتاب خود، صراح را از لغزش عاری ندانسته است[۵۶].

از صراح اللّغه نسخه‌های خطّی بسیاری بر جای مانده که مهم‌ترین آنها به‌این شرح است:

۱. کتابخانهٔ آصفیّه، ش ۱۸ (لغت)، نسخ مغربی مورّخ ۷۰۰ هجری، گویا خطّ مؤلّف[۵۷].

۲. کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علیگره، ش ۹ و ۸/ ۸۹۲۴۷۲۹، مورّخ ۷۰۰ هجری، از

---

۴۹) منزوی، علینقی، همان‌جا.

۵۰) ← عبدالمجیدخان (۱)، تکملهٔ ضمیمهٔ لطیفه.

۵۱) ← همو (۲)، مقدّمه.

۵۲) عطّار، ص۱۸۵، ۱۹۵، ۲۰۷.

۵۳) صاحب حدیقةالشّعرا از این کتاب به صورت نورالصّباح فی عثرات الصّراح یاد کرده و در متن چاپی به‌جای «نور»، «لوز» آمده که تحریف است (← دیوان بیگی، ج۱، ص۵۳).

۵۴) عطّار، همان‌جا؛ نیز ← مرادآبادی.

۵۵) حبیب‌الله، ص۴۸۶.

۵۶) منزوی، علینقی (۱)، ص۳۰۸.

۵۷) خان بهادر، همان‌جا؛ سزگین، ج۸، ص۴۰۴.

روی نسخهٔ خطّ مؤلّف[۵۸].

۳. مدرسهٔ دراسات شرقی و آفریقایی، ش ۴۴۵۷۱، مورّخ ۷۰۰ هجری[۵۹].

۴. کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی شهید مطهّری (سپهسالار)، ش ۸۴۵، نسخ مورّخ ۷۰۰ هجری[۶۰].

۵. مؤسّسهٔ مطالعات شرقی فرهنگستان علوم، شعبهٔ سن‌پترزبورگ، ش B ـ ۴۰۸۳ یا B ـ ۴۰۸۵، مورّخ ۷۰۰ هجری[۶۱].

۶. کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی (سنا)، ش ۴۴۵، نسخ مورّخ ۷۰۰ هجری[۶۲].

تاریخ برخی از این نسخه‌ها ممکن است فقط رونویس کاتب و تکرار انجامهٔ نسخهٔ اصل باشد؛ امّا، به احتمال قوی، یکی یا برخی از آنها دست‌خطّ مؤلّف است.

اکنون چند نسخهٔ دیگر: علیگره، کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی، ش ۸۹۲۴۷۲۹/۱۳، کهن[۶۳]؛ تهران، کتابخانهٔ مؤسّسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، ش ۹۱، نسخ قرن ۹ هجری[۶۴]؛ نجف، کتابخانهٔ امیرالمؤمنین(ع)، ش ۱۷۹۵، خطّ قرن ۹ هجری[۶۵]؛ تفلیس، کتابخانهٔ بنیاد خاورشناسی فرهنگستان، ش ۳۳۳/۲، نستعلیق قرن ۱۰ هجری[۶۶]؛ مدینه، کتابخانهٔ شیخ‌الاسلام، ش ۸۰ (لغت)، مورّخ ۱۰۹۰ هجری[۶۷]؛ استانبول، کتابخانهٔ دانشگاه استانبول، ش ۵۹۱ fy ،IÜK، مورّخ ۱۱۲۴ هجری[۶۸]؛ تاشکند، انستیتوی شرق‌شناسی ابوریحان بیرونی، ش۴۷ حمید سلیمان، قرن ۱۲ هجری[۶۹]؛ همان‌جا، ش ۴۵۴۵[۷۰].

الصّراح من الصّحاح تاکنون چندین بار به طریقهٔ سنگی به چاپ رسیده، امّا هنوز جای خالی تصحیح انتقادی این اثر گران‌سنگ همراه با فهرست‌های ضروری سخت مشهود است. برخی از چاپ‌های صراح از این قرار است: کلکته ۱۲۲۷ ق، به کوشش درویش علی ـ جان علی ـ میرغلام حسن ـ عبدالرّحیم، دو جلد؛ کلکته ۱۲۴۵؛ کلکته ۱۸۳۱؛ بندر هوقلی ۱۸۴۳؛ کلکته ۱۲۶۰؛ هند ۱۲۷۹؛ تهران ۱۲۸۶، به کوشش عبدالله منشی طبری؛

---

۵۸) سزگین، همان‌جا. ۵۹) همان‌جا.

۶۰) ابن یوسف، ج۲، ص۲۰۳. همو خطّ نسخه را به کتابت سدهٔ سیزدهم مربوط دانسته است.

۶۱) افشار ـ دانش‌پژوه (۲)، ج۸، ص۵۶؛ مرعشی، ص۲۴.

۶۲) افشار ـ دانش‌پژوه (۲)، ج۷، ص۵۹۳. ۶۳) سزگین، همان‌جا. ۶۴) منزوی (۲)، همان‌جا.

۶۵) همان‌جا. ۶۶) افشار ـ دانش‌پژوه (۲)، ج۸، ص۲۰۵. ۶۷) عطّار، ص۲۰۸.

۶۸) آق‌سو ـ سبحانی، ص۲۷۰. ۶۹) موجانی، ص۱۹.

۷۰) همو، ص۶۷۲. برای اطّلاع از نسخه‌های دیگر ← منزوی (۲)، همان‌جا.

لکهنو ۱۲۸۹، به کوشش شیخ ابوسلیمان ظهیرالدّین احمد مشهور بـه خـواجـه مـحمّد اشرف علی لکهنویی، دو جلد؛ لکـهنو ۱۳۰۰، دو جـلد؛ تـهران ۱۳۰۴ ق، بـه کـوشش عبدالله منشی طبری؛ لکهنو ۱۸۸۸، دو جلد؛ کانپور ۱۸۹۸، جلد دوم؛ کانپور ۱۳۲۴، به کوشش محمّد قمرالدّین؛ هند ۱۳۲۸؛ کانپور ۱۳۴۴، به کوشش قمرالدّیـن بـن حـاجی محمّد یعقوب؛ کانپور ۱۳۴۶، به کوشش محمّد شفیع‌الدّین بن حـاجی مـحمّد سـعید؛ لکهنو، بی‌تاریخ، جلد اوّل[۷۱].

زینب بنت محمّد افندی گویا ترجمهٔ دیگری از صحاح اللّغه انجام داده که نسخهٔ خطّی آن با عنوان ترجمان الصّحاح و شمارهٔ ۵۹۹، در ۷۴ برگ، مورّخ ۹۹۳ هجری در کتابخانهٔ دانشگاه قازان (جمهوری تاتارستان) محفوظ است[۷۲].

۳. ***ملحقّات الصّراح*** و آن ذیلی است که جمال قرشی بر کتاب الصّراح من الصّحاح خود به زبان عربی نوشته و ظاهراً موضوع آن تاریخ است نه علم لغت. او این اثر ارزشمند را در کاشغر، بنا به اظهار تمایل صـدرالعـلمای آن نـاحیه، فـراهـم آورده[۷۳] و، از آنـجا کـه اطّلاعات تاریخی آن تا اواخر سال ۷۰۲ هجری ادامه یافته[۷۴] معلوم می‌شود که آن را در همین سال یا اندکی پس از آن تصنیف کرده است. این کتاب، با دربار مغول، هیچ‌گونه بستگی ندارد[۷۵].

جمال‌الدّین قرشی به هر یک از شهرهای آلمالیق، بارچکند، تاشکند، ختن، خجند، شاش، فرغانه، کاشغر و جز آن چند صفحه از اثر خود را اختصاص داده و چکیده‌ای از ویژگی‌های هر شهر و نام شخصیّت‌های برجستهٔ علمی و سیاسی آنـجا را ذکـر کـرده است[۷۶]. او، به هنگام ذکر بزرگان سمرقند، فقط به ذکر ده‌تن اکتفا کرده؛ امّا از بـزرگان بلاساغون چندان نام آورده که باور کردن وجود آن همه مردان بزرگ در یک دورهٔ محدود تاریخی در یک شهر دشوار است و از همین روی محمّد حیدر (قرن دهم)، مؤلّف تاریخ رشیدی، قرشی را به داشتن تعصّب نسبت به شهر پدری خود متّهم کرده[۷۷] است.

---

۷۱) در موارد یکم، هفتم، هشتم، نهم، دهم، دوازدهم و پانزدهم به اصل هر چاپ؛ در مورد دوم به خاتمة الطّبع صراح اللّغه (قرشی (۶))؛ در موارد سوم، چهارم و یازدهم به فهرست کتاب‌های عربی، فارسی و ترکی کتابخانهٔ دانشگاه هاروارد و در سایر موارد به فهرست کتاب‌های چاپی فارسی (مشار، ج۳، بند۳۳۸۶) مراجعه شده است.

۷۲) مرعشی، ص۴۱. ۷۳) بارتولد (۲)، ج۱، ص۱۳۹؛ همو (۴)، ص۱۲۸.

۷۴) همو (۱)، ص۲۱۸. ۷۵) همو (۴)، همان جا.

۷۶) همان، ص۲۱۷. ۷۷) همان‌جا.

بارتولد معتقد است که گفته‌های قرشی بیشتر جنبهٔ افسانه دارد[۷۸]. امّا همو ملحقّات الصّراح را یگانه تألیف تاریخی می‌داند که در آن عهد در آسیای میانه نوشته شده و به دست ما رسیده است و، در آن اطّلاعات سودمندی دربارهٔ برخی از خاندان‌های حاکمه و به‌ویژه دربارهٔ دانشمندان و شیوخ نامدار آن نواحی و اندیشه‌های ایشان، مندرج است و می‌گوید که گاه، دربارهٔ وقایع تاریخی یا سال و ماه روی دادن آن وقایع، مطالب ارزنده‌ای از آن به دست می‌آید و اخباری که قرشی از علمای عصر خود روایت می‌کند از حیات فرهنگی آن دوره خبر می‌دهد[۷۹]. وی، درجای دیگر، ملحقّات الصّراح را مشروح‌ترین و موثّق‌ترین منبع اطّلاعات دربارهٔ انساب قراخانیان می‌شمارد[۸۰].

قرشی، در هنگام تألیف ملحقّات الصّراح، کتابی در تاریخ کاشغر در اختیار داشته که مؤلّف آن ابوالفتوح عبدالغافر (یا عبدالغفّار) بن حسین المعی (متوفّیٰ پیش از ۴۸۶ هجری) بوده و پاره‌ای از این کتابِ ازدست‌رفته را در ضمن ملحقّات الصّراح حفظ کرده است[۸۱].

نسخهٔ خطّی ملحقّات الصّراح را م.س.آندره‌یف در آسیای میانه کشف و و.پ.نالیوکین آن را به موزهٔ آسیایی ارسال کرد[۸۲] و سپس، در سال ۱۹۰۲، بارتولد به نسخهٔ خطّی بهتری از آن دست یافت[۸۳]. بارتولد این کتاب را معرّفی و گویا تصحیح و چاپ کرده است.

۴. ***مختصر الصّحاح*** که از آن فقط مصحّحِ صحاح نام برده و نسخه‌ای از آن را معرّفی کرده و آن را تلخیصی دقیق و حجیم از صحاح جوهری دانسته که در سال ۶۸۱ هجری تألیف شده و جز اندکی از صحاح در آن حذف نشده است[۸۴].

او صراح را ترجمه و این کتاب را مختصر صحاح شمرده و آنها را دو اثر جداگانه دانسته[۸۵] و، اگر اشتباه نکرده باشد، مختصر الصّحاح باید فرهنگ عربی به عربی باشد.

نسخه‌ای خطّی از مختصر الصّحاح در سال ۹۰۷ هجری به خطّ فارسی زیبا در ۵۵۹ برگ کتابت شده، که در کتابخانهٔ احمد ثالث (ترکیّه) نگهداری می‌شود[۸۶].

---

۷۸) بارتولد (۲)، ج ۱، ص۱۳۸؛ همو (۴)، همان‌جا.
۷۹) همان‌جا.
۸۰) همو (۲)، ص۵۴۸ ح.
۸۱) همو (۴)، ص۸۲.
۸۲) همو (۲)، ج ۱، ص۱۳۹.
۸۳) همان‌جا، ح.
۸۴) عطّار، ص۱۸۵، ۲۰۴.
۸۵) همان‌جا.
۸۶) همان، ص۲۰۴.

۵. ***القراح بتکمّل الصّحاح***[۸۷] یا ***القراح بتکمیل الصّحاح***[۸۸] که برخی منابع[۸۹] از آن نام برده و آن را تکمله‌ای بر صحاح جوهری دانسته‌اند که قرشی بعضی از موادّی را که جوهری از قلم انداخته در آن آورده و، در بعضی موارد، بر او خرده گرفته و ترتیب موادّ آن همانند ترتیب صحاح است[۹۰]. این تکمله، در هند، همراه با الصّراح من الصّحاح، بـه طـبع رسـیده است[۹۱].

۶. ***نور الصّباح فی اغلاط الصّحاح*** که برخی منابع از آن نام برده و آن را نقدی بر صحاح جوهری دانسته‌اند[۹۲]. گفته‌اند که قرشی، در این نقد، نزیه نبوده و بعضاً بر جوهری ستم کرده و بعضاً منصف بوده است. قرشی لغزش‌های جوهری را از انواع تصحیف، تحریف و تغییر در لغات و اسم‌های علم معلوم و درستِ هر یک را معیّن کرده و، در ترتیب موادّ کتاب، به راه جوهری رفته است.

نورالصّباح فی اغلاط الصّحاح نقدی است موجز و، از بعضی وجوه، به تکملهٔ پیش گفته شباهت دارد[۹۳]. این نقد نیز در هند،همراه با الصّراح من الصّحاح، به طبع رسیده است[۹۴].

۷. ***رسالة المعرّبات من اعلام الملائکة و الاجناس و اسماء المعارف و الاجناس الّتی لم یذکرها صاحب الصّحاح*** که سزگین احتمال داده از جمال‌الدّین قرشی باشد و نسخه‌ای از آن را با تاریخ ۹۲۵ هجری در کتابخانهٔ عاطف افندی (ترکیّه) نشان داده است[۹۵]. از عنوان رساله چنین برمی‌آید که این نیز تکمله‌ای است بر صحاح جوهری و شاید با تکملهٔ پیش گفته یکی باشد.

عراضة العروضیّین

عُراضة[۹۶] العَروضیّین[۹۷] (ره‌آوردِ عروض‌دانان) یکی از آثار ارزشمند عروض فارسی است که

---

۸۷) سرکیس، ج ۱، ص ۷۰۷؛ عطّار، ص ۱۷۰، ۱۸۵، ۲۰۴.

۸۸) مدرّس، ج ۱، ص ۴۴۰. در فهرست کتاب‌های چاپی فارسی به‌صورت صراح بتکمیل الصّحاح آمده (مشار، ج ۳، بند ۳۳۸۷) که خطای چاپ است.

۸۹) ← پانوشت ۸۰، ۸۲.

۹۰) عطّار، ص ۱۷۰.

۹۱) سرکیس، همان‌جا؛ مشار، همان‌جا.

۹۲) سرکیس، همان‌جا؛ عطّار، ص ۱۸۴، ۲۰۴؛ مدرّس، همان‌جا؛ دایرة المعارف فارسی، ذیل «صراح اللّغه».

۹۳) عطّار، ص ۱۸۴.

۹۴) سرکیس، همان‌جا؛ مدرّس، همان‌جا.

۹۵) سزگین، ج ۸، ص ۴۰۴.

۹۶) عراضه (بالضّم): راه‌آورد؛ از طعام و جز آن (قرشی (۵)، ص ۲۸۱).

۹۷) مؤلّف فهرست کتابخانهٔ سالار جنگ به غلط آن را «عَرائِضَةُ العَروضیین» خوانده است (اشرف، ج ۳، ص ۲۵۰).

تاکنون بدان توجّهی نشده است. سال تألیف این رساله در جایی مثبت نیست؛ امّـا، بـا توجّه به سال‌های عمر مؤلّف، به ظنّ غالب، جمال‌الدّین قرشی آن را در نیمهٔ دوم قرن هفتم هجری تصنیف کرده و از نام رساله چنین بر می‌آید که آن را در ضمن سفری نوشته است.

ویژگی‌ها

قرشی این کتاب را در حوزهٔ ادبی ماوراءالنّهر و به خواهش بعضی از طلّاب تألیف کرده و آن را به نثر پارسی نوشته است تا «نفع آن عام‌تر و فایدهٔ آن تمام‌تر» باشد[۹۸]. این کـتاب مجموعه‌ای است موجز و مفید از اطّلاعات ضروری برای دانستن عروض. اصطلاحات مربوط به شعر و عروض در نهایت اختصار و روشنی تعریف شده و، درضمن معرّفی هر بحر، دو بیت سالم الارکان ــ بـیتی عـربی و بـیتی فـارسی ــ شـاهد آمـده و گـاه، بـرای رایج‌ترین اوزان، از مزاحفات هر بحر در زبان فارسی نیز شاهدی ذکر و تقطیع این جمله در ذیل هر یک ضبط شده است.

ارزش

ارزش و اهمّیّت **عراضة العروضیّین** به چند خصوصیت راجع است:

۱. **جایگاه تاریخی** ـ پس از چند رسالهٔ کوتاه ــ که غالباً تصحیح و تـحقیقی از آنـها در دست نیست ــ و پس از دو کتاب گرانسنگ **المعجم فی معاییرِ اشعار العجم** شمس قیس رازی و **معیار الاشعار** خواجه نصیرالدّین طوسی، که هر دو از تصنیفات نیمهٔ نخست قرن هفتم هجری است، **عراضة العروضیّین**، که در نیمهٔ دوم همین قرن تألیف شده، کهن‌ترین رسالهٔ بازماندهٔ فارسی در فنّ عروض به‌شمار می‌رود و، به لحاظ کمیاب بودن آثـاری از ایـن دست تا قرن نهم هجری، شایان توجّه بسیار است.

۲. **اعتبار و استقلال رأی** ـ درسـتی مـندرجـات کـتاب مـورد وثـوق است و بـرخـی از اطّلاعات آن در جای دیگر دیده نشده است؛ مثلاً به‌کار بردن اصطلاح **ردف**[۹۹] مترادف **ردیف** و با همان تعریف منحصراً در این کتاب آمده است. از همین قبیل است اصطلاح

---

۹۸) متن حاضر، ص۲.

۹۹) همان، ص۳.

قافیه[۱۰۰] مترادف **ضرب** و **عَجُز**، و اصطلاح **مصوّر**[۱۰۱] (نوعی شعر) که بدون ذکر تعریف به‌کار رفته است.

از نکات قابل توجّه این است که، پس از شمس قیس و خواجه نصیر، تقریباً همهٔ عروضیان فارسی زیر نفوذ دو شاهکار مسلّم فنّ عروض ــ **المعجم فی معاییرِ اشعار العجم** و **معیار الاشعار** ــ قرار گرفته‌اند؛ امّا جمال‌الدّین قرشی، شاید به دلیل دسترس نداشتن به این دو کتاب، تحت تأثیر این دو قطب عروض فارسی قرار نداشته و رأی وی مستقل است از این دو؛ چنان‌که جزو فعولن را، که به تزحیف (خبن و قطع) از مستفعلن خیزد، شمس قیس **مخلّع**[۱۰۲]، خواجه نصیر **مقطوع مخبون**[۱۰۳] و جمال قرشی **مکبول**[۱۰۴] خوانده و این اصطلاح در عروض عرب نیز مستعمل است[۱۰۵].

۳. **نثر کتاب** ـ به‌جز خطبهٔ آغاز کتاب که نثر مصنوع عربی است، قرشی متن **عراضة العروضیّین** را به نثر پاکیزه و بی‌آلایش فارسی نوشته است.

در خطبهٔ چندسطریِ عربی، رعایت چندین صنعت بدیعی همچون تسجیع، تجنیس، طباق، ازدواج، ترصیع و براعت استهلال التزام شده و، در متن فارسی مقدّمه نیز، برخی صنعت‌های ساده و رایج بدیعی، همچون تسجیع، تجنیس و تضاد، بی‌هیچ افراطی، به‌کار رفته؛ امّا، در متن اصلی کتاب، نشانی از صنعتگری دیده نمی‌شود. نثر قرشی ساده، روان، بی‌تکلّف و درعین حال پخته و زیباست.

۴. **ویژگی‌های لغوی و دستوری** ـ بعضی از لغات و بافت‌های دستوری این متن، از لحاظ بررسی نثر پارسی قرن هفتم در حوزهٔ ادبی ماوراءالنّهر حایز اهمّیّت است؛ مانند

ـ «از این منظوم، نظم شعر **می‌خواهیم**» (ص۳)؛ یعنی مراد ما نظم شعر است.

ـ «در تقطیع، حرف مشدّد را دو حرف **دارند**» (ص۴)؛ یعنی دو حرف می‌شمارند.

ـ «ما **از برای** مثال **را** دو بیت آوردیم» (ص۲۰)؛ به‌جای «برای مثال».

ـ ارجاع ضمیر **او** به مفرد غیر ذی‌روح: «**او** را ***عراضة العروضیّین*** نام نهادیم» (ص۲). این کاربرد به‌کرّات در متن دیده می‌شود.

ـ ارجاع ضمیرِ **وی** به جمع غیر ذی‌روح: «**بحرهای** نامطبوع که شعرای عرب در **وی** شعرها

---

۱۰۰) همان، ص۱۰.
۱۰۱) همان، ص۴.
۱۰۲) شمس قیس، ص۵۶.
۱۰۳) نصیرالدّین طوسی، گ۲۰.
۱۰۴) متن حاضر، ص۸.
۱۰۵) یعقوب، ص۸۶.

گفته‌اند» (ص ۲).

ـ برای جمع غیر ذی‌روح غالباً فعل مفرد آورده؛ امّا گاه از این قاعده تجاوز کرده و فعل را نیز جمع آورده است: «بحر قریب... و بحر مخترع... **هردو** از یک دایره **خیزند**». (ص ۳۲)

۵. **حفظ تلفّظهای کهن** ـ توضیح آن در بحث رسم‌الخط نسخه‌ها خواهد آمد.

۶. **شواهد و اَعلام** ـ قرشی، به غیر از شاعران نامداری چون فردوسی، امیر معزّی، انوری، سنایی، خاقانی، نظامی و فلکی تبریزی، از برهان سمرقندیِ ادیب و بهاءالدّین مرغینانی هم نام برده و ابیاتی از ایشان شاهد آورده که، باتوجّه به بی‌نشان بودن دیوان این دوتن، همان یکی دو بیت هم غنیمت است. همچنین پنج دایرهٔ عروضی موضوعهٔ یوسف عروضی نیشابوری را در پایان کتاب آورده که آن نیز به ملاحظهٔ از میان رفتن آثار یوسف عروضی بسی غنیمت است.

مآخذ

قرشی هیچ‌جا از مآخذ خود سخنی به‌میان نیاورده؛ امّا، از آنجاکه دوایر یوسف عروضی را نقل کرده، معلوم می‌شود که اثری از یوسف عروضی نیشابوری جزو منابع وی بوده است.

من تقریباً همهٔ شواهد عربی **عراضة‌العروضیّین** را در کتاب **القسطاس المستقیم فی علم العروض** جارالله زمخشری، که او نیز از خوارزم ماوراءالنّهر برخاسته، یافتم. معلوم است که این کتاب هم از منابع قرشی بوده است.

از دیگر منابع قرشی خبری در دست نیست؛ امّا، با توجّه به عصر تألیف کتاب،چون از **المعجم** و **معیار الاشعار** استفاده نکرده، به‌نظر می‌رسد که منابع وی از این دو قدیم‌تر و احتمالاً از مؤلّفات حوزهٔ خراسان و ماوراءالنّهر بوده است.

همین‌جا باید به تأثیر **عراضة‌العروضیّین** بر یکی از تألیفات عروضی قرن نهم اشاره کنم. عبدالقهّاربن اسحاق متخلّص به «شریف»، در کتاب **میزان الاوزان**، که همراه با **لسان القلم** و با نام **عروض همایون** به چاپ رسیده، بی‌آنکه از قرشی و تألیف او نامی بیاورد، از **عراضة العروضیّین** سود جسته و حتّیٰ برخی از عبارات آن را بعینه یا با اندک تغییر در مقدّمهٔ خود جای داده است.

چند سطر ذیل از **میزان الاوزان** انتخاب و در آن عبارات قرشی با حروف سیاه مشخّص شده که به‌آسانی با متن **عراضة‌العروضیّین** قیاس توان کرد.

سبحهٔ درود صفات و صلوات بر صدر دیوان رسالت و نقطهٔ دایرهٔ جلالت **ناظم منثور الانام**[۱۰۶] **و ناثر منظوم الکلام**، ابوالقاسم محمّد(ص) المکّیّ القُرَشیّ... امّا بعد، **بدان ـ اسعدک الله ـ که عروض میزان شعر است و معیار سبیکهٔ**[۱۰۷] **نظم**. و مقرّر است که **هرچند طبع مستقیم و ذهن سلیم باشد، از اندک تفاوتی که در نظم مطبوع افتد، باخبر تواند بود؛ امّا، تا عروض نداند، نداند که آن تفاوت از کجاست و اصلاح آن چگونه است**... گفته‌اند که **عروض در شعر چنان است که حروف هجا در سخن؛ یعنی مرتبهٔ شعرِ کسی که عروض نداند، در مرتبهٔ سخنِ کسی است که حروف هجا نشناسد**[۱۰۸].

نسخه‌های خطّی

تاکنون سه نسخهٔ خطّی از عراضة العروضیّین شناسایی شده است.

۱. نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ **مدرسهٔ عالی شهید مطهّری (سپهسالار)**، شمارهٔ ۱۰۸۳/۲ (۳۱۳/۲ قفسهٔ مدرسهٔ صدر)، **مورّخ ۷۳۹ هجری**، این نسخه (از صفحهٔ ۲۸ تا ۶۹) دومین رساله از مجموعه‌ای است که در آن چند رسالهٔ کوتاه تمام و ناتمام دیگر هم به فارسی و عربی در عروض و جز آن وجود دارد و فیلم آن نیز در همین کتابخانه موجود است.

در این مجموعه، عراضة العروضیّین به خطّ نسخ پختهٔ محمّد بن یوسف بن محمّد بن یوسف ابی‌عقیل نوقارزی بیهقی ملقّب به «وحیدی»، صاحب مختصری در عروض (موجود در همین مجموعه)، در آغاز ماه رمضان سال ۷۳۹ هجری، در ۴۲ صفحهٔ ۱۵ سطری، به قطع ربعی (اندازه: ۱۱/۵ × ۱۶ سانتیمتر)، با مرکّب مشکی (دوایر و نشان‌ها:شنگرف) بر روی کاغذ حنایی نوشته شده و در داخل جلدی از تیماج زرشکی قرار گرفته و حدوداً ۵۵۰ بیت کتابت دارد و، از آنجا که رسالهٔ قبلی این مجموعه را همین کاتب در سال ۷۳۸ در خوارزم کتابت کرده، محلّ تحریر این رساله نیز احتمالاً خوارزم باشد.

بیشتر حواشی به خطّ کاتب متن و بعضاً به خطّی دیگر است و، در پایان بعضی حواشی، علامت «ص»، «صح» یا «صح است» دیده می‌شود. واقف این نسخه حاج میرزا محمّدتقی طهرانی (جاراللّهی) بوده و در صفحهٔ ۴۳ با خطّ درشت کلمهٔ «وقف» نوشته شده است[۱۰۹].

---

۱۰۶) متن چاپی: منثوالانام. ۱۰۷) متن چاپی: شبیکه. ۱۰۸) شریف، ص۲ ـ ۳.

۱۰۹) ابن یوسف، ص۴۴۴–۴۴۹؛ دانش‌پژوه ـ منزوی، ص۳۱۶؛ نیز ← اصل نسخه.

در انجام نسخه آمده است:

«تم الکتاب غرّة رمضان سنة ۷۳۹ علی یدی العبد الضّعیف محمّد بن یوسف ابی عقیل غفرالله له».

این نسخه کهن‌ترین و، به لحاظ دقایق رسم‌الخط و مراتب فضل کاتب آن که خود عروضی و عربی‌دان بوده، معتبرترین نسخهٔ موجود از کتاب است.

۲. نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ **ایاصوفیه** (ترکیّه)، شمارهٔ ۴۷۹۵/۴۹، تحریر **اواسط قرن نهم** هجری. این نسخه چهل و نهمین رساله از مجموعه‌ای است که در آن ده‌ها رسالهٔ فارسی و عربی دیگر هم وجود دارد و فیلم آن به شمارهٔ ۱۲۹ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

در این مجموعه، عراضة‌العروضیّین به نَسخ عالی در ۲۳ صفحهٔ ۲۳ سطری نوشته شده و نام کاتب و تاریخ و محلّ کتابت در آن مذکور نیست؛ امّا، از آنجا که بیشتر رساله‌های این مجموعه در فاصلهٔ سال‌های ۸۲۷ تا۸۵۵هجری به خطّ احمد هروی در هرات کتابت شده[۱۱۰]، تحریر این رساله نیز باید در همان سال‌ها و به دست همو در هرات انجام گرفته باشد.

حواشی این نسخه، جز دو سه صفحهٔ نخستین، غالباً به خطّ نستعلیق متوسّط نوشته شده؛ امّا، از شباهت آنها با خطّ بعضی از دیگر رساله‌های مجموعه و بعضی از سطرهای همین متن (بیشتر افاعیل عروضی) و وجود این حواشی در نسخهٔ سپهسالار می‌توان دریافت که آنها را کاتب متن با قلمی دیگر تحریر کرده است. در این نسخه، بحور و ازاحیف و تقسیمات دیگر، همه، شماره‌گذاری و معنای لغوی اسامی بحور نیز ذکر شده که به‌نظر می‌رسد افزودهٔ کاتب باشد؛ چه این معانی با رأی عروضیان بزرگ موافق نیست و از بی‌اعتباری بعضی معلوم می‌شود که بارأی جمال قرشی عالم‌لغت نیز ارتباطی ندارد.

شادروان ذبیح‌الله صفا از مجموعه‌ای متعلّق به اواسط قرن نهم، شامل عراضة‌العروضیّین قرشی و جمع مختصر وحید تبریزی یاد کرده که نزد وی بوده و احتمال داده که عراضة‌العروضیّین این مجموعه از روی نسخهٔ سپهسالار نوشته شده باشد[۱۱۱]. صفا ظاهراً همان نسخهٔ ایاصوفیه را در نظر داشته که فیلم آن را خود برای دانشگاه تهران تهیّه کرده و، برخلاف گفتهٔ وی، با دقّت در دو نسخه می‌توان دریافت که، به رغم شباهت‌های موجود،

---

۱۱۰) دانش‌پژوه (۱)، ص۴۱۴.

۱۱۱) صفا، ص۲۹۸.

به دلیل اختلاف‌های ظریف میان این دو نسخه که چندان کم نیست، نسخهٔ ایاصوفیه از روی نسخهٔ سپهسالار نوشته نشده است. برخی افتادگی‌ها (در حدّ کلمه یا عبارت) در این هست و در آن نیست و بعضی در آن هست و در این نیست و نیز، در محلّ ضبط برخی عبارات، میان دونسخه جابه‌جایی رخ داده که مهم‌ترین نمونهٔ آن عبارات ذیل است.

نسخهٔ سپهسالار: عقل اسقاط متحرّک فاصلهٔ صغریٰ بود... و ترفیل زیادتی سبب خفیف بود در آخر اوّل یا دوم جزو[۱۱۲].

نسخهٔ ایاصوفیه: عقل اسقاط متحرّک فاصلهٔ صغریٰ است، اوّل یا دوّم... و ترفیل زیادتی سبب خفیف بود در آخر جزو[۱۱۳].

اگر نسخهٔ ایاصوفیه از روی نسخهٔ سپهسالار کتابت شده بود، می‌بایست افتادگی‌ها و لغزش‌های آن نسخه به این هم راه می‌یافت، حال آنکه چنین نیست.

آری، نسخهٔ ایاصوفیه رونویس نسخهٔ سپهسالار نیست؛ امّا ارتباط آنها را نیز منکر نمی‌توان شد و اعتقاد من این است که، با توجّه به مشابهت‌های موجود میان دو نسخه، فقط می‌توان نتیجه گرفت که این هر دو از روی اصل واحدی استنساخ شده است. بعضی از قراینی که به تحصیل این نتیجه رهنمون می‌شود، موارد ذیل است:

ـ جابه‌جایی عبارت «اوّل یا دوّم» در جمله‌های سابق الذّکر حاکی از آن است که این عبارت در حاشیهٔ نسخهٔ مادر قرار داشته و کاتب نسخهٔ ایاصوفیه آن را در جای مناسب و کاتب نسخهٔ سپهسالار در جای نامناسب نشانده است.

ـ جابه‌جایی عبارتی طولانی در دو نسخه (← متن حاضر، ص۲۰؛ نسخه‌بدل‌ها، ش۲۴۸).

ـ عبارت «اگر جمیع ارکان بیت... فرق ظاهر بود» را کاتبان هر دو نسخه در حاشیه آورده‌اند (← متن حاضر، ص۱۵).

ـ شباهت خطّ دو نسخه از لحاظ شیوهٔ خوشنویسی، جلوه‌های این فن و نحوهٔ آرایش سطرها.

ـ برخی از دقایق رسم‌الخط، ازجمله، کتابت الف ممدوده به‌صورت «اا» یا «اآ» که بعضاً در هر دو نسخه به‌کار رفته است.

کتابت نسخه‌های سپهسالار و ایاصوفیه از روی اصلی واحد انجام گرفته، امّا آن نسخهٔ

---

۱۱۲) متن حاضر، ص۸-۹.

۱۱۳) همان‌جا.

مادر، دست‌نویس مؤلّف نبوده است؛ چه، در هر دو نسخه، نام مؤلّف با عبارت ستایش‌آمیز یکسانی همراه شده است[۱۱۴]. نیز ← ص ۲۵، پانوشت.

۳. نسخهٔ خطّی موزه و کتابخانهٔ سالار جنگ (هند)، شمارهٔ ۱۰۷۴/۱ (مجموعه) A&Q./۱۱، مورّخ ۱۱۰۴ هجری. این نسخه (از صفحهٔ ۱؟ تا ۱۷) نخستین رساله از مجموعه‌ای است که یک رسالهٔ دیگر هم در آن موجود است.

در این مجموعه، عراضة العروضیّین، به خطّ نستعلیق پاکیزهٔ عبدالصّمد عبّاسی، در یکم رجب سال ۱۱۰۴ هجری نوشته شده است.

در فهرست موزه، نام کتاب با حروف لاتینی به‌صورت *`Arā'iḍatu'l-`Arūḍīn* و با حروف عربی به صورت عراضة العروضین و آغاز نسخه به‌صورت «الحمله لله ناظم منشور کلام بلا اسباب و اوتاد و تاثر منظوم الآنام الخ» ضبط شده[۱۱۵] و، اگر نویسندهٔ فهرست اهمال نکرده باشد، معلوم می‌شود که نسخهٔ مغلوط و بی‌اعتباری است. مطابق فهرست، این نسخه با بیتِ:

«یک کس چنان فرست که پا بر سرم زند   ریزد[۱۱۶] همه منی و تکبّر که در من است»

به پایان می‌رسد که، با توجّه به سستی بیت، بافت نه‌چندان قدیم آن و کمال دو نسخهٔ دیگر، به‌نظر می‌رسد افزودهٔ کاتب باشد.

روش کار

در این تحقیق، همهٔ همّتم معطوف به آن بوده است که، از لحاظ ضبط مفردات و ترکیبات و عبارات، صحیح‌ترین و نزدیک‌ترین متن به انشای مؤلّف؛ از لحاظ رسم‌الخط و نشانه‌گذاری و آرایش سطرها، آسان‌ترین و زیباترین طبع برای خوانندگان؛ و، از لحاظ اعتبار علمی و همواری زمینهٔ پژوهش، مفیدترین و موثّق‌ترین مرجع برای اهل تحقیق و صاحبان نظر فراهم آید.

فَـإِن لَـم تَـنَلْ مَـطلَباً رُمـتَهُ   فَـلَیسَ عَـلَیْکَ سِـوَی الْإجـتِهاد

---

۱۱۴) ← متن حاضر، ص۲.
۱۱۵) اشرف، ص۲۵۰ ـ ۲۵۱.
۱۱۶) در فهرست «ایزد» آمده است. متن تصحیح استاد احمد سمیعی است.

مقابله و تصحیح

برای مقابله و تصحیح این متن، اصول ذیل را دستور کار خویش قرار داده‌ام:

۱. کهن‌ترین و معتبرترین دست‌نویس کتاب، یعنی نسخهٔ مورّخ ۷۳۹ کتابخانهٔ سپهسالار، را اساس این تصحیح قرار داده و همه‌جا با رمز **پایه** از آن یاد کرده‌ام.

۲. دومین دست‌نویس کتاب (از حیث قدمت و اعتبار)، یعنی نسخهٔ ایاصوفیه، را، که در اواسط قرن نهم تحریر شده، به‌عنوان نسخه بدل برگزیده و همه‌جا با رمز **بدل** از آن یاد کرده‌ام.

تذکّر ـ به رغم تازگی تحریر و احتمالاً مغلوط بودن نسخهٔ مورّخ ۱۱۰۴ سالار جنگ، برای دیدن یا به‌دست آوردن تصویری از آن اشتیاق و افر داشتم؛ امّا دست یافتن بدان برایم متعذّر بود و متأسّفانه نتوانستم در این تصحیح از آن بهره‌مند شوم.

۳. دو نسخهٔ مضبوط **پایه** و **بدل** را با یکدیگر مقابله کرده و ضبط پایه را در متن و ضبط بدل را پس از پایان متن، در بخش «نسخه‌بدل‌ها» قرار داده‌ام.

۴. هرجا ضبط بدل را ارجح یافتم ــ در حدّ اختیارِ اکمل و اصحِّ مسلّم نه بیشتر ــ التقاط روا داشتم و ضبط بدل را به متن بردم و ضبط پایه را به ذیل «نسخه‌بدل‌ها».

۵. در پاره‌ای موارد که به کاستی یا نادرستی ضبط هر دو نسخه وثوق یافتم و به ضبط صحیح وقوف داشتم، تصحیح قیاسی جایز دیدم. جملهٔ این تصحیحات مبتنی بر اصول مسلّم متن‌شناسی یا قواعد محقَّق عروضی و بیشتر به استناد قراین موجود در متن دست‌نویس انجام گرفته و همواره ضبط نسخه‌های خطّی در ضمن نسخه‌بدل‌ها نقل شده و، علاوه بر تصریح به اِعمال تصحیح قیاسی در بخش نسخه‌بدل‌ها، در متن نیز، به شیوهٔ اروپاییان، با گذاشتن نشانهٔ + در آغاز تصحیحات قیاسی، همهٔ این موارد معلوم شده است.

۶. در متن، از رسم‌الخطّ نسخه‌ها پیروی نکرده‌ام (در این خصوص جداگانه توضیح مشروح خواهد آمد)؛ امّا، هرجا که احتمال قرائت دیگر متصوّر بود، عین ضبط نسخه‌ها را در ذیل نسخه‌بدل‌ها آوردم. همچنین است حال جملهٔ نسخه‌بدل‌ها.

۷. برای متمایز شدن از متن، نوشته‌های حواشی و بین سطور دست‌نویس را در میان علامت < > قرار داده‌ام.

۸. افزودهٔ کاتب و افزودهٔ مصحّح را در میان علامت [ ] قرار داده‌ام.

۹. آغاز صفحات چپ و راست و شمارهٔ برگ‌های دست‌نویس پایه را با نشانه‌های [f...a] و [f...b] مشخّص کرده‌ام.

۱۰. افزودهٔ نسخه‌بدل را با نشانهٔ + و کاستن آن را با نشانهٔ − باز نموده‌ام.

۱۱. علامت ( ) را برای نشان دادن عبارت توضیحی و علامت ــ...ــ را برای نشان دادن جملهٔ معترضه در متن انشای مؤلّف به کار برده‌ام.

رسم الخطّ

رسم الخطّ ارزشمند دست‌نویس **پایه**، که به لحاظ مرعی نشدن در دیگر رساله‌های مجموعه، پیداست سخت تحت تأثیر نسخهٔ منقولٌ عنه بوده، کهن، اصیل و جالب توجّه است امّا یکدست و یکنواخت نیست و، متأسّفانه، کاتب مخصوصاً در مرعی داشتن قواعد املای تقطیع بی‌مبالاتی کرده است.

رسم الخطّ **بدل** نیز تا حدودی تحت تأثیر نسخهٔ منقولٌ عنه بوده؛ امّا این تأثیر بسی کمتر است و، هرچند یکدستی بیشتری در آن دیده می‌شود، رسم الخطّ تازه‌تری دارد.

با توجّه به وضع رسم الخطّ نسخه‌ها و به منظور سهولت استفادهٔ خوانندگان، خود را به متابعت از رسم الخطّ نسخه‌ها ملزم نکردم و آسان‌ترین، رایج‌ترین و امروزی‌ترین شیوهٔ رسم الخطّ را برگزیدم و اکنون، به منظور حفظ امانت در نقل میراث مکتوب پیشینیان، دقایق رسم الخطّ دو نسخه، به‌ویژه نسخهٔ **پایه**، را ذیلاً تشریح می‌کنم.

ـ در نسخهٔ پایه، برخلاف بسیاری از نسخه‌های خطّی، بی‌مبالاتی در گذاشتن نقطه‌ها به‌ندرت دیده می‌شود؛ مثلاً، در یک‌جا، «هیج» به‌جای «هیچ» آمده است. این خصوصیّت در بدل خیلی بیشتر دیده می‌شود و در این تصحیح همهٔ نقطه‌ها را به‌جای خویش باز آوردم.

ـ در نسخهٔ پایه، گاه اِعراب و شکل حروف مشخّص شده که، در موارد خاص، به متن مصحّح انتقال یافته است.

ـ در هر دو نسخه، گاه از گذاشتن نشانهٔ مد اهمال شده؛ مثلاً در پایه «اقسام ان» به‌جای «اقسام آن» و در بدل «ارند» به‌جای «آرند» آمده که در متن مصحّح همهٔ موارد نشانهٔ مد گذاشته شده است.

ـ در بدل، به‌ندرت بر روی الف میانی علامت مد قرار گرفته؛ مانند «بنآء شعر» که در

متن مصحّح بدون مد آمده است.

ـ در پایه، به‌وقت تقطیع، گاه الف ممدود به‌صورت دو الف و یک نشانهٔ مد نمایش داده شده؛ مثلاً «اآیاتها» به‌جای «آیاتها» و «اآمذه» به‌جای «آمده». این خصوصیّت در چند موضعِ بدل نیز دیده می‌شود؛ از جمله «اآدم» و نیز «اادم» به‌جای «آدم».

ـ در هر دونسخه، همزه‌های مکسورِ کلمات عربیِ رایج در فارسی معمولاً به‌صورت یاء تحتانی کتابت شده؛ مانند «رسایل» به‌جای «رسائل» و «ذوایب» به‌جای «ذوائب» که در متن مصحّح نیز از همین شیوه متابعت شده است.

ـ در پایه، یک‌جا، برخلاف تداول، همزهٔ ساکن بر پایهٔ واو قرار گرفته و صورت کتابتی «جزؤ» اختیار شده و در بدل صورت «جزء» آمده است. در متن مصحّح، املای پایه بدون همزه به‌صورت «جزو» انتخاب شده است.

ـ در پایه، یک مورد شاذ دیده می‌شود که همزهٔ میان کلمهٔ مرکّب به واو تبدیل و «بهاءالدّین» به‌صورت «بهاوالدّین» کتابت شده است. املای این کلمه از سر بی‌مبالاتی نبوده و اصالتی دارد که بدین لحاظ در متن مصحّح از رسم الخطّ پایه متابعت شد.

ـ همزهٔ کلمات مختوم به الف ممدود، به هنگام اضافه، در پایه به یاء تبدیل شده و در بدل به‌صورت اصلی باقی مانده؛ مثلاً «انشای شعر» و «بنای شعر» در پایه، و «انشاء شعر» و «بنآء شعر» در بدل، که در این تصحیح از پایه متابعت شد.

ـ علامت همزه در پایه بسیار نادر است. تقریباً همهٔ همزه‌ها به حرفی دیگر تبدیل و گاه اصلاً حذف شده؛ مثلاً «ان شا الله» و «ماورا النهر» به‌جای «ان شاء الله» و «ماوراء النّهر» آمده است. رسم الخطّ این کلمات گویا از تلفّظ رایج آنها نشان دارد؛ چنان‌که لفظ نخست را مردم امروز هم بدون همزه تلفّظ می‌کنند و لفظ دوم نیز در بیت:

تو گر پهلوانی ندانی زبان　　　ورارود را ماورا النّهر خوان

که در لغت فرس به فردوسی نسبت داده شده[۱۱۷]، و هم در این بیت منوچهری:

یک مرغ سرودِ پارسی گوید　　　یک مرغ سرودِ ماورا النّهری[۱۱۸]

بدون همزه خوانده می‌شود. در این تصحیح همزه به‌جای خویش مثبت ماند.

ـ برخلاف پرهیز کاتب پایه از علامت همزه، کاتب بدل غالباً همزهٔ آغاز کلمه را بر

---

۱۱۷) اسدی، ص۱۰۹.　　۱۱۸) منوچهری، ص۱۰۸.

روی پایهٔ «ا» ثبت کرده؛ مانند: «أز»، «أصل» و «أست» و حتّی، در یک مورد، بر روی الف میانی نیز همزه گذاشته و کلمهٔ «مثال» را به‌صورت «مثأل» آورده که در این تصحیح به این‌گونه همزه‌ها توجّهی نشده است.

ـ کاتب پایه ذال معجمهٔ فارسی را تقریباً همه‌جا با نقطه کتابت کرده؛ مثلاً «گویذ»، «افتذ»، «باشذ» و «استاذان» را به‌جای «گوید»، «افتد»، «باشد» و «استادان» آورده و حتّیٰ، در مواردی که کمتر رایج است، این قاعده را معمول داشته؛ مثلاً «بذان»، «بذانک» (هر دو امر از «دانستن»)، «نذیذه» و «نذاشته‌اند» را به‌جای «بدان»، «بدانکه»، «ندیده» و «نداشته‌اند» آورده است. کاتب بدل این قاعده را رعایت نکرده؛ در این تصحیح نیز، بر طبق تداول امروزی، این‌گونه ذال‌ها بدون نقطه آمده است.

ـ در شعر فارسی، همزهٔ آغاز کلمات گاه، به اقتضای وزن، از تلفّظ ساقط می‌شود و امروزه آن را از کتابت نیز می‌اندازند؛ امّا کاتب پایه، در چند مورد، آنها را در کتابت آورده، مانند «واز» (و + از) و «وای» (و + ای) به‌جای «وز» و «وی». این‌گونه موارد، در این تصحیح، در ضمن متن، با املای اصلی و، در هنگام تقطیع، با املای امروزی آمده است.

ـ در پایه، یای نکره پس از کلمات مختوم به‌های غیر ملفوظ به‌صورت همزه‌ای در آخر کلمه نمایش داده شده؛ مثلاً «کلمهٔ» به‌جای «کلمه‌ای» که در این تصحیح همه‌جا به‌صورت دوم آمده است.

ـ یکی از امتیازات نسخهٔ پایه این است که، برخلاف نسخهٔ بدل و بیشتر نسخ خطّی دیگر، حروف چهارگانهٔ فارسی (پ، چ، ژ، گ) یکسان با معادل‌های عربی آنها (ب، ج، ز، ک) کتابت نشده و تقریباً همه‌جا دو حرف نخستین با سه نقطهٔ زیرین و دو حرف بعدی با سه نقطهٔ فوقانی همراه است. کتابت سه حرف پ، چ، ژ با سه نقطه مطابق تداول امروزی است و در این تصحیح نیز چنین آمده؛ امّا کتابت گاف فارسی به صورت گٛ امروزه رایج نیست و به‌صورت امروزی گ تبدیل شد.

کاتب پایه، در مواردی معدود، از این قاعده سرباز زده و مثلاً **بنج**، **هیج**، **همجنانک** و **کردد** را به جای **پنج**، **هیچ**، **همچنانکه** و **گردد** آورده است.

متمایز شدن حروف چهارگانهٔ فارسی از معادل‌های عربی در نسخهٔ پایه باعث آن گردیده است که امروز، از طریق این نسخه، به تلفّظ کهن‌تر و صحیح‌تر چندین کلمه پی ببریم. املای **شگٛیب**، **شگٛنج**، **مشگٛل**، **درفگٛند** و **اشگٛ** از سر سهو صورت نگرفته و از

تکرار بعضی معلوم می‌شود که عمد کاتب بوده و حکایت از آن دارد که همهٔ این کلمات با گاف فارسی تلفّظ می‌شده؛ چنان‌که تلفّظ **اشگ**، **مشگل** و **شگستن** با گاف هنوز در گویش مردم نیشابور محفوظ مانده است.

در این تصحیح، کلمات مذکور به‌صورت **شگیب**، **شگنج**، **مشگل**، **درفگند** و **اشگ** ضبط شده است.

ـ حرف اضافهٔ **به** در پایه متّصل و در این تصحیح منفصل آمده است.

ـ در پایه، پیشوند مضارعت **می** گاه متصل و گاه منفصل و در این تصحیح همه‌جا منفصل آمده‌است.

ـ در پایه، نشانهٔ مفعولیِ **را** پس از **آن** معمولاً متّصل (آنرا) و در این تصحیح منفصل (آن را) آمده است.

ـ در پایه، نشانهٔ جمع**ها** معمولاً متّصل و در این تصحیح منفصل آمده و، در هر دو نسخه، پیش از آن،های غیرملفوظ آخر کلمه از کتابت ساقط شده، مانند **قصّها** به‌جای **قصّه‌ها** در این تصحیح.

ـ در پایه، نشانهٔ تفضیل **تر** گاه متّصل و گاه منفصل و در این تصحیح همواره منفصل آمده است.

ـ حرف ربط **که**، در بدل، به همین صورت و، در پایه، گاه به‌صورت **که** و گاه به صورت **کی** و،در هر دو نسخه، به هنگام پیوند به ماقبل، به‌صورت **ک** کتابت شده، مانند **بذانک** و **جنانک** به‌جای **بدانکه** و **چنانکه**. در این تصحیح همه‌جا منفصل و به‌صورت **که** آمده است.

ـ های **چه** پس از **آن** معمولاً ساقط می‌شده و، در هر دو نسخه، کتابت **آنج** دیده می‌شود که در متن مصحّح به‌گونهٔ متداول **آنچه** تبدیل شده است.

ـ افعال اِسنادی (مانند **است**، **اند**)، در پایه، گاه متّصل و گاه منفصل از ماقبل به‌کار رفته و های غیرملفوظ سوم شخص مفرد ماضی نقلی از کتابت افتاده؛ مانند **آمذست** به‌جای **آمده است**. در این تصحیح، همه‌جا، **است** منفصل و **ـَند** متّصل آمده و های ماضی نقلی ابقا شده است.

بدل در این خصوص ترتیبی ندارد؛ مثلاً عبارتِ **مرکّب است** را گاه به‌صورت **مرکب أست** و گاه به‌صورت **مرکبست** و حتّی یک‌بار به‌صورت **مرکباست** آورده است.

ـ ضمیر **تو** پیش از ضمیر مفعولیِ ـَم، امروزه معمولاً به‌صورت **توام** (= تومرا) نوشته می‌شود؛ امّا، در پایه، یک‌جا همراه یای وقایه، به‌صورت **تویم** و، در بدل،به‌صورت **توم** کتابت شده که، با توجّه به اصالت املای هر دو نسخه، در این تصحیح از رسم الخط رایج صرف‌نظر و به‌ناچار از نسخهٔ پایه پیروی شد.

ـ برخی کلمات مرکّب مانند **دلارام**، در پایه، متّصل و، در متن مصحَّح، معمولاً منفصل آمده است.

ـ در دو یا سه موضع نسخهٔ پایه، کتابتِ کهنِ **خرشید** دیده می‌شود که، به لِحاظ سهولت قرائت، در متنِ مصحَّح با املای امروزی **خورشید** آمده است.

ـ در هر دو نسخه، گاه در زیر حرف سین سه نقطه گذاشتهٔ شده؛ مانند **اسِت**، **سِر**، **دانسِت**؛ در متنِ مصحّح، بدون نقطه آمده است.

ـ حرف **ی**، در پایه، تقریباً همه‌جا با دو نقطه همراه است، به‌صورت **ی** و **ـے** که در متن مصحَّح بدون نقطه آمده است.

ـ در پایه، برخی علایم راهنمای متن به‌کار رفته است؛ مانند

ـ صفر درشت توخالی (ο) در پایان مصرع‌ها، پایان برخی عبارات و، در تقطیع، پس از هر جزو.

ـ سه نقطهٔ مثلّث (∴) در پایان عبارت (در یک موضع).

ـ تکرار حرف (به خط ریز) در زیر بعضی از حروف؛ مانند **مخترِع** و **بحِر**.

ـ علامت (٢) برای نمایش محلّ افزودن حاشیه در متن.

ـ علامت (صح) در پایان حاشیه (در یک موضع).

توضیحات

به‌جز توضیحات مربوط به نسخه‌ها، لغات و عبارات دشوار و معانی اشعار عربی را در پانوشت آورده‌ام[119] و، برای آسانی مطالعه و درک زودیاب متن، از رایج‌ترین نشانه‌های راهنما، همچون نقطه، ویرگول، نقطه ویرگول، تیره، پرانتز، حروف ریز و درشت، حروف

---

۱۱۹) در اینجا بر من فرض است که از دو استاد برجستهٔ زبان و ادبیّات عرب، دکتر محمّد فاضلی و موسیٰ اسوار، صمیمانه سپاسگزاری کنم که، در کمال بزرگواری، هریک ترجمهٔ چند بیت عربی را بر عهده گرفتند. ترجمهٔ ابیات مذکور با ذکر نام ایشان مشخّص شده است.

سیاه و خمیده، آرایش سطرها و تفکیک دقیق بندها و فصل‌ها سود جسته‌ام و، به منظور استفادهٔ محقّقان، علاوه بر شماره‌گذاری سطرها و آوردن تصویر آغاز و انجام نسخه‌ها، چندین فهرست راهنمای ضروری و مفید، شامل فهرست کتاب‌ها، کسان، جای‌ها، واژه‌های ویژه، اصطلاحات و اشعار فارسی و عربی تنظیم و درج کرده‌ام که امیدوارم صاحب‌نظران را در دیدهٔ پسند درآید.

چهارشنبه ـ هفدهم مردادماه سال یک هزار و سیصد و هشتاد خورشیدی
تهران ـ محسن ذاکر الحسینی

بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز دست‌نویس کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی شهید مطهّری (سپهسالار)، مورّخ ۷۳۹ هجری.

انجام دست‌نویس کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی شهید مطهّری (سپهسالار)، مورّخ ۷۳۹ هجری.

عراضة العروضیّین

تصنیف مولانا السعید الشهید ابی الفضل محمد بن خالد القرشی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ناظم منثور الکلام بلآلی اسباب
ولو تا دو و نا بر منظوم الانام فی مراد المراد محلی نحور الحسان بالقلاید والمرصع
ومحلی الحور فی اللسان بالقصاید والکرم معز والصلوة علی صاحبه دیوان الرشاد
ووداح میزان الدلالة محمد افضل الانام وآله السادة الکرام ما لمع برق وجری
غمام وسجع ورق وحن حمام وسلم تسلیما لما بعد چنین گوید امام همام
ملک الکلام والی النثر والنظام ذی اللسانین منشی المعانی مجمع اللطایف
ابو الفضل محمد بن خالد القرشی نور الله مضجعه بدان اسعدک الله که عروض
نقد میزان شعر هست و معیار سبکه نظم چنانک گر زر ناشناسد ز فرقی و
کاست بودی توان دانست اگرچه طبع مستقیم از اندک تفاوتی که در نظم
باشد باز شناسد اما تا عروض نداند در نیابد که آن تفاوت از کجاست و اصلاح
آن چگونه باید و همین مقدار داند که تفاوتی هست فی نفس و این مقدار نیز بقوت
طبع در بحرهای مطبوع توان شناخت و در بحرهای نامطبوع که شعرای
عرب در وی شعرها گفته اند بی عروض هیچ تفاوتی را در نتوان یافت
و آنرا خود که طبع نظم باشد بحر مطبوع و نامطبوع یکسان باشد پس طالب
نظم را کیف ما کان دانستن عروض لازم آمد تا صاحب طبع با قوت شود
بر انشاء شعر و کیفیت آن بی طبع را آلت تمییز گردد میان صحیح و سقیم
و رکیک و مستقیم شعر و عروض در شعر چنانست که حروف هجا در سخن و در

آغاز دست‌نویس کتابخانهٔ ایاصوفیه (ترکیّه)، تحریر اواسط قرن نهم هجری.

مرکبست از اوتاد مجموع و اوتاد مفروق و شکل آنست که بران صفحه مسطور کشته
است و اما شانزدهم بحر قریب که او را هم متقارب گویند و بحر مخترع که او را
هم رکض گویند مرد و آنرا دایرهٔ مجتنبه و آنرا دایرهٔ متفقه گویند بجهت
موافقت اجزای ایشان که جمیع خماسی اند و شکل دایرهٔ او آنست که پیش ازین
مسطور شده است بدانک از دوایر اطوال ارکان و مناسبات بحور ایشان
با یکدیگر معلوم شود والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

طویل مدید بسیط وافر
کامل رجز رمل سریع
منسرح خفیف مقتضب مضارع
هزج مجتث متقارب رکض
فعولن فاعلن مفاعلتن متفاعلن مفاعیلن
فاعلاتن مستفعلن مفعولات

فُلْ فَعَلْ فَعُلْ فَعِلُنْ

انجام دست‌نویس کتابخانهٔ ایاصوفیه (ترکیّه)، تحریر اواسط قرن نهم هجری.

منابع دیباچه

آتشین‌جان (۱)، بابک. «جمالی قرشی»، دانشنامهٔ ادب فارسی، ج ۱، به کوشش حسن انوشه، تهران ۱۳۷۵.

ـــ (۲). «صراح‌اللّغه»، همان‌جا.

ـــ (۳). «عراضة‌العروضیّین»، همان‌جا.

آق‌سو، حسام‌الدّین ـ سبحانی،توفیق هاشم‌پور. فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه استانبول، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۴.

ابن یوسف شیرازی (ض. حدایق). فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ج ۲، تهران ۱۳۱۸-۱۳۱۶.

استرآبادی، میرزا مهدی‌خان. سنگلاخ، به کوشش روشن خیاوی، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۴.

اسدی طوسی، ابومنصور علیّ‌بن احمد. لغت فرس، به‌کوشش عبّاس اقبال، تهران ۱۳۱۹.

افشار، ایرج ـ دانش‌پژوه، محمّدتقی (۱). فهرست کتاب‌های خطّی کتابخانهٔ ملّی ملک، ج ۱، تهران ۱۳۶۱.

ـــ (۲). نسخه‌های خطّی، ج۷، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۳؛ ج۸، تهران ۱۳۵۸.

اقبال آشتیانی، عبّاس. تاریخ مغول، امیر کبیر، چ ۳، تهران ۱۳۴۷.

بارتولد(۱)، واسیلی ولادیمیرویچ. تاریخ ترک‌های آسیای میانه، ترجمهٔ غفّار حسینی، طوس، تهران ۱۳۷۶.

ـــ (۲). ترکستان‌نامه، ج ۱، ترجمهٔ کریم کشاورز، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲.

ـــ (۳). گزیدهٔ مقالات تحقیقی، ترجمهٔ کریم کشاورز، امیر کبیر، تهران ۱۳۵۸.

ـــ (۴). ترکستان من الفتح العربیّ الی الغزو المغولیّ، ترجمه از روسی به عربی: صلاح‌الدّین عثمان هاشم، کویت ۱۹۸۱.

برهان، محمّد حسین بن خلف تبریزی. برهان قاطع، ج۴، به کوشش محمّد معین، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.

بغدادی، اسماعیل پاشا. هدیّة‌العارفین، ج ۲، دار الفکر، بیروت ۱۹۸۲.

جواهرکلام، عبدالعزیز. فهرست کتابخانهٔ عمومی معارف، ج ۱، تهران ۱۳۱۳.

حاجی خلیفه، مصطفیٰ بن عبدالله کاتب چلبی. کشف الظّنون عن اسامی الکتب و الفنون، ج ۲،

دار الفکر، بیروت ۱۹۸۲.
خان‌بهادر، میرعثمان علی. فهرست مشروح بعض کتب نفیسهٔ قلمیّهٔ مخزونهٔ کتب خانهٔ آصفیّه سرکار عالی، ج ۲، سرکار عالی، حیدرآباد دکن ۱۳۵۷ ق.
دانش‌پژوه (۱)، محمّدتقی. فهرست میکروفیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۸.
ـــ (۲). نسخه‌های خطّی، ج ۱۰، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۸.
ـــ (۳)← افشار.
دانش‌پژوه، محمّدتقی ـ منزوی، علینقی. فهرست کتابخانهٔ سپهسالار، ج ۵، تهران ۱۳۵۶.
دایرة المعارف فارسی، ج ۱، به کوشش غلامحسین مصاحب، فرانکلین، تهران ۱۳۴۵؛ ج ۲، بخش ۱. کتاب‌های جیبی ـ فرانکلین، تهران ۱۳۵۶؛ ج ۲، بخش ۲. کتاب‌های جیبی، تهران ۱۳۷۴.
دیوان بیگی شیرازی، سیّد احمد. حدیقة الشّعرا، ج ۱، به کوشش عبدالحسین نوایی، زرّین، تهران ۱۳۶۴.
ریاحی، محمّدامین. کسایی مروزی، علمی، چ ۷، تهران ۱۳۷۵.
زمخشری، جارالله محمودبن عمر. القسطاس فی علم العروض، به کوشش فخرالدّین قباوه، مکتبة المعارف، بیروت ۱۹۸۹.
سبحانی← آق‌سو.
سرکیس، یوسف الیان. معجم المطبوعات العربیّة و المعرّبة، ج ۱، مکتبة آیة‌الله العظمیٰ المرعشی النّجفی، قم ۱۴۱۰.
سزگین، فؤاد. تاریخ التّراث العربی، ج ۱، ترجمه به عربی: محمود فهمی حجازی، کتابخانهٔ آیة‌الله العظمیٰ مرعشی نجفی، چ ۲، قم ۱۴۱۲؛ ج ۸، ترجمه به عربی: عرفَه مصطفیٰ، کتابخانهٔ آیة‌الله العظمیٰ مرعشی نجفی، چ ۲، قم ۱۴۱۲.
شروانی، جمال خلیل نزهة المجالس، به کوشش محمّد امین ریاحی، زوّار، تهران ۱۳۶۶.
شروانی، زین‌العابدین. حدایق السّیاحه، تهران ۱۳۴۸.
شریف، عبدالقهّار بن اسحاق. میزان الاوزان (ضمیمهٔ عروض همایون)، به کوشش محمد حسن ادیب هروی خراسانی، اقبال، تهران ۱۳۳۷.
شمس قیس، شمس الدّین محمّد بن قیس رازی. المعجم فی معاییر اشعار العجم، به کوشش

محمّد قزوینی ـ مدرّس رضوی، زوّار، چ ۳، تهران ۱۳۶۰.
صحاح العجم، به کوشش غلامحسین بیگدلی، وحید، تهران ۱۳۶۶.
صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیّات در ایران، ج۳، بخش ۱، فردوسی، چ ۴، تهران ۱۳۶۳.
عبدالمجیدخان (۱). ضمیمهٔ لطیفه (بقیّة الصّراح)، ضمیمهٔ قرشی (۳).
ــــ (۲). موجز قراح در فرهنگ صراح، ضمیمهٔ قرشی (۳).
عطّار، احمد عبدالغفور. مقدّمة الصّحاح، دارالعلم للملایین، چ ۴، بیروت ۱۹۸۷.
فزونی استرآبادی. بحیره، به کوشش عبدالکریم بن عبّاسعلی قمی تفرشی،تهران ۱۳۲۸.
قرشی (۱)، جمال‌الدّین ابوالفضل محمّد. صراح اللّغه، به کوشش عبدالله منشی طبری، تهران ۱۲۸۶.
ــــ (۲). همان، ۲ جلد، به کوشش شیخ ابوسلیمان ظهیرالدّین احمد (مشهور به خواجه محمّد اشرف علی لکهنوی)، لکهنو ۱۲۸۹.
ــــ (۳). همان، ۲ جلد (همراه با فرهنگ قراح)، نول کشور، لکهنو ۱۸۸۳.
ــــ (۴). همان، به کوشش عبدالله منشی طبری، تهران ۱۳۰۴ ق.
ــــ (۵). همان، به کوشش قمرالدّین، کانپور ۱۹۰۶.
ــــ (۶). همان، (همراه با تکملهٔ ضمیمهٔ لطیفه، موجز قراح در فرهنگ صراح، نور الصّباح فی اغلاط الصّراح)، به کوشش محمّد شفیع بن حاجی محمّد سعید، کانپور ۱۳۴۶ ق (از روی چاپ کلکته ۱۲۴۵).
ــــ (۷). عراضة العروضیّین، کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی شهید مطهری (سپهسالار)، نسخهٔ خطّی شمارهٔ ۳۱۳/۲ صدر.
ــــ (۸). همان، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، فیلم شمارهٔ ۱۲۹.
کاشغری، محمود بن حسین بن محمّد. دیوان لغات التّرک، ترجمهٔ محمّد دبیرسیاقی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۵.
محمّد پادشاه (شاد). فرهنگ آنندراج، ج۷، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، خیّام، تهران.
مدرّس، محمّد علی. ریحانة الادب، ج ۱، خیّام، تهران.
مرادآبادی، مفتی محمّد سعدالله. نورالصّباح فی اغلاط الصّراح (ضمیمهٔ صراح اللّغه)، به‌کوشش محمّد قمرالدّین، کانپور ۱۳۲۴ ق.
مرعشی نجفی، محمود. «میراث اسلامی در سن‌پترزبورگ»، میراث شهاب، ش ۱۷ و ۱۸،

قم ۱۳۷۸.
مشار (۱)، خانبابا. فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ج۳، چ ۲، تهران ۱۳۵۲.
ـــــ (۲). مؤلّفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج۵، تهران ۱۳۴۳.
معین، محمّد. فرهنگ فارسی، ج۶، امیر کبیر، چ ۸، تهران ۱۳۷۱.
منزوی (۱)، احمد. فهرست مشترک نسخه‌های خطّی فارسی پاکستان، ج۱۳، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد ۱۹۹۲.
ـــــ (۲). فهرست نسخه‌های خطّی فارسی، ج۳، مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای، تهران ۱۳۵۰.
منزوی، علینقی (۱). فرهنگنامه‌های عربی به فارسی (ضمیمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا)، تهران ۱۳۳۷.
ـــــ (۲).← دانش‌پژوه.
منوچهری دامغانی، ابوالنّجم احمد بن قوص. دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، چ ۲، تهران ۱۳۳۸.
موجانی، علی. فهرست نامگوی نسخ خطّی مخزن حمید سلیمان انستیتوی شرق‌شناسی ابوریحان بیرونی (ازبکستان)، کتابخانهٔ آیت‌الله العظمیٰ مرعشی نجفی، قم ۱۳۷۷.
نصیرالدّین طوسی، محمّد بن محمّد. معیار الاشعار، به کوشش محمّد فشارکی ـ جمشید مظاهری، سهروردی، اصفهان ۱۳۶۳.
نفیسی، سعید. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ،فروغی، تهران ۱۳۴۴.
یعقوب، امیل بدیع. المعجم المفصّل فی علم العروض و القافیة و فنون الشّعر، دارالکتب العلمیّه، بیروت ۱۹۹۱.

Catalogue of Arabic, Persian, and Ottoman Turkish Books (Harvard University Library). Vol. 1, Cambridge Massachusetts 1968.

Habib-Allah, A.B.M.. *Descriptive Catalogue of The Oriental Manuscripts in The Dacca University Library,* Part 1, Vol. II, Dacca 1968.

Капраное, В.. «сурох» («صراح»), in **Энциклопедияи советии точик,** Душанбе 1987. (مقالهٔ «صراح» در دایرة المعارف شوروی تاجیک، دوشنبه ۱۹۸۷)

Mohammad Ashraf. *A Concise Descriptive Catalogue of The Persian Manuscripts in The Salar Jang Museum and Library*, Vol. III, Shri V.D. Krishnaswamy, F,r.a.s., Haydarabad, Andhra Pradesh 1966.

Storey, C.A.. *Persian Literature, Vol. III, Part 1, E.J. Brill LTD, Leiden 1984.*

نشانه‌ها و اختصارات

نشانه	توضیح
بدل	دست‌نویس ایاصوفیه
پایه	دست‌نویس سپهسالار
ج	جلد
ح	حاشیه
ش	شماره
ص	صفحه
ق	قمری
م	میلادی
[ ]	افزودهٔ کاتب، افزودهٔ مصحّح، جای شمارهٔ برگ‌نسخهٔ پایه
< >	افزودهٔ دست‌نویس در حاشیه و بین سطور
( )	توضیح ماقبل
—...—	عبارت معترضه
+ (در متن)	تصحیح قیاسی
+ (در نسخه‌بدل‌ها)	افزوده
- (در نسخه‌بدل‌ها)	ندارد
←	مراجعه کنید

عُراضة العَروضيّين

مِن تصنيفِ

مولانا السّعيدِ الشّهيد ابی‌الفضل محمّدِ بن خالدِ القرشی[1]

بسم اللهِ الرَّحمٰنِ الرّحیم

الحمدُ لِلّٰهِ ناظمِ منثورِ الکلامِ بلااسبابٍ و اوتادٍ و ناثرِ منظومِ الأَنامِ فِی مَرادِ* المُـرادِ، مُحلِّی نحورِ** الحِسانِ بالقلایدِ و العُروضِ و مُحلِی البحورِ فی اللّسانِ بالقصایدِ و العَروضِ. و الصّلوٰةُ علیٰ صاحبِ دیوانِ الرّسالةِ[۲] و راجحِ میزانِ الدّلالةِ **محمّدٍ** افضلِ الأنـامِ و آلِـه السّادةِ الکِرامِ مالَمَعَ برقٌ و جَنَّ***[۳] غَمامٌ و سَجَعَ وُرقٌ و حَنَّ حَمامٌ و سَلَّمَ تسلیماً[۴].

چنین گوید [امام هـمام، مـلک الکـلام، والی النّـثر و النّـظام، ذی اللّسـانین، مـنشی المعانی، مجمع اللّطایف] **ابوالفضل محمّد بن خالد القرشیّ** [نوّر[۵] مضجعه]: بدان ـ اَسْعَدَک اللهُ ـ که **عَروض** نقلهٔ میزان شعر است و معیار سبیکهٔ نظم، چنان که کژ و راست و افزون و کاست به وی توان دانست. اگرچه طبع مستقیم از اندک تفاوتی که در نظم افتد[۶] با خبر باشد، امّا، تا عروض نداند، در نیابد که آن تفاوت از کجاست و اصلاح آن چگونه باید کرد[۷]. همین مقدار داند که تفاوتی هست وبس. و این مقدار نیز [f1b] به قوّت طبع در بحرهای مطبوع توان شناخت و در بحرهای نامطبوع، که شعرای عرب در وی شعرها گفته‌اند، بی عروض هیچ تفاوتی را در نتوان یافت. و آن را خود که طبعِ نظم نباشد، بحر مطبوع و نامطبوع یکسان باشد. پس طالب نظم را، کیفَ ماکان، دانستنِ عروض لازم آمد تا صاحب طبع را قوّت شود بر انشای شعر و کیفیّت آن و بی‌طبع را آلت تمییز گردد میان صحیح و سقیم و رکیک و مستقیمِ شعر. و عروض در شعر چنان است که حروف هجا در سخن. و در مرتبهٔ شعر <سخن[۸]> کسی که عروض نداند به مرتبهٔ سخن کسی باشد که حروف هجا نشناسد. پس به التماسِ بعضی از طلّا <ب> در بیانِ شعر و معرفتِ عروض قدری پرداخته آمد و مختصری به پارسی ساخته شد تا نفع آن عام‌تر[۹] و فایدهٔ آن هرچه[۱۰] تمام‌تر باشد و او را ***عراضة العروضیّین*** نام نهادیم[۱۱].

حدّ شعر و بیان اقسام آن

بدان که **شعر** سخنی[۱۲] است که گویندهٔ آن[۱۳] آن را به قصدِ شعر در وزن آرد و قافیه [f2a] در وی نگاه دارد[۱۴] چنان‌که آن سخن بر معنی دال باشد[۱۵].

و **وزن** سنجیدن کلام باشد به میزان بحری از بحور شعر.

---

*) مَراد: گردن. **) نحور: جمع «نحر» به معنای گلو. ***) جَنَّ: تاریک کرد.

و **قافیه** کلمه‌ای باشد در آخر بیت که مکرّر نشود در یک شعر، مگر به طریق تجنیس[۱۶]، و حرف[۱۷] روی در وی رعایت کرده باشد.

و[۱۸] <**روی** حرفی را گویند که قصیده بدو منسوب بود[۱۹]؛ مثلاً گویند: +قصیدهٔ[۲۰] لامیّه[۲۱]>. و شعر مردّف و غیر مردّف باشد.

۵ و **ردف** و **ردیف** حرفی یا کلمه‌ای را گویند که در آخر هر بیتی از شعر، بعد از قافیه، همو را بعینه لازم[۲۲] دارند و پیش از قافیه نیز به تکلّف می‌آرند[۲۳] و آن کم‌تر اتّفاق افتد[۲۴].

و شعر کم از یک بیت نباشد. و هر بیتی دو مصراع باشد.

وشعر را انواع است:

نوعی را از وی **قصیده** گویند. و آن کم از بیست بیت یا پانزده نباشد. و آخر مصراعِ اوّلِ ۱۰ او مقفّیٰ بوَد.

و نوعی را از وی **قطعه** گویند. و آن کم از دو بیت نباشد. و آخر مصراعِ اوّلِ او[۲۵] مقفّیٰ؛ و غیر مقفّیٰ نیز باشد امّا غیر مقفّیٰ بیشتر بود[۲۶].

و نوعی را از وی **مثنوی** گویند. و آن یکان بیت باشد هر دو مصراع بر یک قافیه؛ چنان‌که قصّه‌ها و حکایاتِ منظوم [f2b] همه مثنوی گفته‌اند. و از این منظومْ نظمِ شعر ۱۵ می‌خواهیم* نه نظمِ خُطَب و رسایل و غیر آن؛ <چه، خطب و رسایل نیز حکایت است ترتیب داده شده؛ امّا، از آن جهت که موزون و مقفّیٰ نیست، آن را شعر نمی‌گویند[۲۷]>.

و نوعی را از وی **رباعی** گویند. و آن چهار مصراع باشد <که[۲۸]> اوّل و دوم و چهارم او را قافیه لازم دارند و مصراع سیم او را گاه با قافیه آرند و آن را **مصرّع** گویند و گاه بی‌قافیه[۲۹] و آن را **خصی** خوانند. و اهل خراسان و عراق رباعی مصرّع گویند و ماوراءالنهر و ترکستان ۲۰ رباعی خصی آرند. و رباعی مصطلحِ +تازیان است[۳۰] و پارسیان آن را **ترانه** گویند. و از متقدّمانِ عرب رباعی روایت نکرده‌اند. و او مخصوص است به بحر هزج و از بحور دیگر رباعی نگفته‌اند.

وشعر را انواع و فنون بسیار است:

نوعی را از وی **غزل** گویند. و آن در صفت معشوق باشد. و اگر کسی صفت خود کند ۲۵ از رنج فراق و شکایت اشواق، آن هم از این قبیل بود امّا آنچه در اوایل قصاید [آرند[۳۱]] از

---

*) **خواستن** اینجا و در یکی دو جای دیگر این متن به معنای «مراد داشتن» به‌کار رفته است.

احوال خود یا صفت معشوق یا تشبیه، چیزی دیگر [است و[۳۲]] آن را **تشبیب** خوانند.

و انواع دیگر بسیار است، چون **مُدَوَّر** و **مُسمَّط** [f3a] و **مسجّع** و **مصوّر** و غیر آن. امّا آنچه معتبر است از وی همین پنج نوع* است که بر وجهی[۳۳] موجز بیان کرده شد.

و بحور شعر در اصل شانزده بوده است. و پارسیان را در آن تصرّف‌هاست؛ امّا آنها از زحاف این اصول است. و ما اسامی و شواهد اصول و زحاف بیاریم در محلّ خود. ان‌شاءالله تعالیٰ[۳۴].

[**تقطیع**]

و از مهمّات این علم دانستن تقطیع است.

و **تقطیع** تقسیم متحرّکات و سواکن شعر باشد بر اجزای افاعیل و تفاعیل ــ که بیان و تفصیل آن کرده شود.

و معتبر در تقطیع نفسِ حرکت و سکون است نی انواع وی (اعنی فتحه و ضمّه و کسره و سکون). و هر حرفی که بر وی حرکت یا سکون ننشیند، آن حرف در تقطیع نیاید؛ چون الف و لامِ هو الرّجل.

و در تقطیع، حرف مشدّد را دو حرف دارند، اوّل ساکن و دوم متحرّک؛ چون مَدْدَ.

و در تنوین، اظهار نون لازم شمرند؛ چون فَعْلُنْ. حاصل، در تقطیع معتبر ملفوظ باشد نه مکتوب و مخطوط[۳۵].

[**بیان ادوات تقطیع**]

آمدیم با سرِ بیانِ[۳۶] ادوات تقطیع شعر و بیانِ [f3b] افاعیل و تفاعیل.

بدان که بنای شعر بر بیت است و بنای بیت بر ارکان. و ارکان مرکّب از شش اصل است و آن دو سبب و دو وتد و دو فاصله است.

امّا **سبب**[۳۷]، سبب دو حرفی را گویند که اوّل و دوم متحرّک بود یا اوّل متحرّک و دوم ساکن. اگر هر دو متحرّک بود[۳۸]، **سبب ثقیل** باشد، چون اَرَ. و اگر یکی متحرّک بود و دوم ساکن[۳۹]، **سبب خفیف** بود[۴۰]؛ چون لَمْ.

---

*) مراد قصیده، قطعه، مثنوی، رباعی و غزل است.

و[۴۱] اما **وتد** سه حرفی را گویند که اوّل و دوم متحرک باشد و سیم ساکن؛ چون فَعَلْ، و[۴۱] آن را **وتد مجموع** گویند. یا اوّل و آخر متحرّک بود و وسط ساکن، و[۴۱] آن را **وتد مفروق** گویند؛ چون فَعْلُ.

و[۴۱] اما **فاصله**، و او دو نوع بود[۴۲]. اگر سه حرف متحرّک بود و چهارم ساکن، آن را **فاصلهٔ** ۵ **صغریٰ** گویند؛ چون فَعِلُنْ. و اگر چهار حرف متحرّک بود و پنجم ساکن، آن را **فاصلهٔ کبریٰ** گویند؛ چون فَعَلَتُنْ.

و این هر شش را بر این[۴۳] ترتیب که گفته شد، ضابطه‌ای کرده‌اند بر این مثال[۴۴]:

[f4a] لَمْ اَرَ عَلَی رَأسِ جَبَلِنْ سَمَکَتَنْ*
<(سبب خفیف) (سبب ثقیل) (وتد مجموع) (وتد مفروق) (فاصلهٔ صغری) > (فاصلهٔ کبری)

۱۰ و مثل این ضابطه را در زبان پارسی چنین[۴۵] آورده‌اند[۴۶]:

دَرْ دِلِ خُدَمْ هِیْچُ گُذَرِی نَدَهَمَتْ[۴۷]
<(سبب خفیف) (سبب ثقیل) (وتد مجموع) (وتد مفروق) > (فاصلهٔ صغری) (فاصلهٔ کبری)

و این شش اصل در ارکان به منزلهٔ حروف است در کلمات <یعنی+ همچنان[۴۸] > که کلماتْ مؤلَّف از حروفند، ارکان نیز مؤلَّف از این شش اصلند >[۴۹]. و بعضی فاصله‌ها را ۱۵ اصل نداشته‌اند و گفته‌اند[۵۰] فاصلهٔ صغری مرکّب است از سبب ثقیل و سبب[۵۱] خفیف و فاصلهٔ کبری مرکّب است از سبب ثقیل و وتد مجموع. امّا استادانِ معتبر اصل داشته‌اند و صحیح این است.

[بیان افاعیل و تفاعیل]

و از این شش اصل هشت رکن ترکیب کرده‌اند که آن را **اجزای افاعیل و تفاعیل** خوانند. دو[۵۲] ۲۰ از وی[۵۳] پنج حرفی است و آن فعولن و[۵۴] فاعلن است، و شش دیگر از وی هفت حرفی و آن مفاعیلن، فاعلاتن، مستفعلن، مفاعلتن، متفاعلن، مفعولاتُ است[۵۵].

امّا فعولن و فاعلن هر دو از وتد مجموع [f4b] و سبب خفیف مرکّبند؛ اوّل را وتد مقدّم و سبب مؤخّر، و دوم را برعکس[۵۶] (اعنی سبب مقدّم و وتد مؤخّر[۵۷]). و این هر دو اُخت یکدیگرند.

---

*) لَمْ اَرَ ...: بر سر کوه ماهی ندیدم.

و امّا مفاعیلن و[۵۸] فاعلاتن و[۵۸] مستفعلن هر سه از وتد مجموع و دو سبب خفیف مرکّبند؛ اوّل را وتد مقدّم بر هر دو سبب، و دوم را وتد در میانه، و سیم را هر دو سبب مقدّم بر وتد. و این هر سه‌جزو[۵۹] اخواتِ یکدیگرند.

و امّا مفاعلتن و[۵۸] متفاعلن هر دو از وتد مجموع و فاصلهٔ صغری مرکّبند؛ اوّل را وتد مجموع مقدّم بر فاصله و دوم برعکس[۶۰]. و این هر دو جزو نیز اُختِ[۶۱] یکدیگرند[۶۲].

و امّا مفعولاتُ مفرد از دو سبب خفیف و وتد مفروق مرکّب است و او را اُختی نیست. و به یک وجه فاعلاتن شاید که اُختِ او بود[۶۳] <و آن وقتی تواند بود که او را از یکدیگر فک کنند بر این صورت فاع لاتن >[۶۴] از آن که مرکّب است از وتد مفروق و دو سبب خفیف، هم توان گفت برعکس مفعولات. و این هشت ارکان سالمند و هر سالمی را مزاحفات است.

و **سالم** آن را گویند که بر[۶۵] اصلِ وضع [f5a] همچنان باشد بی‌زیادت و نقصان در وی.

و **مزاحف** آن را گویند که بر سالمیِ وی چیزی زیادت یا کم[۶۶] کنند تا بحر خوش‌آینده‌تر و مطبوع‌تر شود، چنان‌که پارسیان کرده‌اند. و مزاحفات عرب بر این طریقه نیست؛ بل‌که بر آن[۶۷] گونه یافته است خلیل بن احمد و به جهت ضبط آن را مزاحفِ آن بحر نهاده.

[مزاحفات]

و ما اکنون آنچه مستعمل است در اشعار عربی و پارسی از مزاحفات، در تحت سالمِ وی مُفسَّر و مسمّیٰ بیاریم. بدان‌که

از **فعولن** شش مزاحف آمده است:

فعولُ و او را مقبوض خوانند. و**قبض** اسقاط ساکن پنجم بود[۶۸].

فعولْ و او را مقصور خوانند. و **قصر** اسقاط ساکن سبب بود و تسکین متحرّک او[۶۹].

فعَلْ و او را محذوف خوانند. و **حذف** اسقاط سبب خفیف بود از آخر جزو.

فعْلن و او را اخرم گویند. و **خرم** اسقاط متحرّک اوّل باشد[۷۰].

فَعْلُ و او را اثرم خوانند. و **ثرم** اجتماع قبض و خرم باشد.

فعْ و او را ابتر خوانند. و **بتر** اجتماع حذف و قطع باشد. و **قطع** در وتد چون قصر است در سبب.

و امّا **فاعلن** را **دو** [f5b] مزاحف آمده است:
فَعِلُن[۷۱] و او را مخبون خوانند. و **خبن** اسقاط ساکن سبب بود[۷۲].
فَعْلن و او **مقطوع** است.

و **مفاعیلن** را[۷۳] ده مزاحف آمده است:
۵ مفاعلن و او مقبوض است[۷۴].
مفاعیلُ و او را مکفوف خوانند. و **کف** اسقاط ساکن هفتم بود.
مفاعیلْ و او را مقصور خوانند.
مفعولن و او اخرم است.
مفعولُ و او را اخرب خوانند. و **خرب** اجتماع خرم و کف[۷۵] باشد.
۱۰ فعولن و او محذوف است.
فاعلن و او را اشتر خوانند. و **شتر** اجتماع قبض و خرم باشد.
فعْلن و او را احذ گویند. و **حذذ** اسقاط وتد مجموع باشد.
فعَلْ و او مقبوض احذ است.
فعْ و او احذّ محذوف است.

۱۵ و امّا **فاعلاتن** را یازده مزاحف آمده است:
فاعلاتُ و او مکفوف است.
فاعلاتْ و او مقصور است.
فاعلن و او محذوف است.
فعِلاتن و او مخبون است.
۲۰ فعْلاتن و او را مشعّث خوانند. و **تشعیث** اسقاط یکی از دو متحرّک وتد است. پس فاعاتن شود یا فالاتن، نقل کنند با فعْلاتن یا مفعولن.
فَعِلاتْ و او مخبون مقصور است[۷۶].
فعلاتُ و او را [f6a] مشکول گویند. و **شکل** اجتماع کف و خبن باشد.
فعلیّان[۷۷] و او مسبّغ مخبون است.
۲۵ فعْلن و او ابتر است.

فَعِلن و او محذوف مخبون است.

فاعلاتان و او را مسبّغ خوانند. و **تسبیغ**[۷۸] زیادتی ساکنی در آخر[۷۹] سبب خفیف باشد.

و امّا **مستفعلن** را هم یازده مزاحف آمده است:

مستفعلان و او را مذیّل خوانند. و **تذییل**[۸۰] زیادتی ساکنی باشد در آخر وتد مجموع از جزو سالم.

مستفعلُ و او مکفوف است.

مفاعلن و او مخبون است.

مفاعِلُ و او مکفوف مخبون است.

مفتعلن و او را مطوی خوانند. و **طی** اسقاط ساکن چهارم بود.

مفعولن و او مقطوع است.

فعولن و او را **مکبول** خوانند. و آن اجتماع خبن و قطع باشد.

فَعَلَتُن و او **مخبول** است. و آن اجتماع خبن و طی باشد.

مفاعلان و او مذال مخبون است.

مفتعلان و او مذال مطوی است.

فعلتان و او[۸۱] مذال مخبول است.

و امّا **مفاعلتن** را هشت مزاحف آمده است:

مفاعیلن و او را معصوب خوانند. و **عصب** اسکان متحرّک پنجم باشد.

مفاعیلُ و او را منقوص خوانند. و **نقص** اجتماع عصب و کف [f6b] باشد.

مفتعلن و او را اعضب[۸۲] خوانند. و **عَضْبْ** آن بود که سالمی را خرم کنند.

مفعولن و او را **اقصم**[۸۳] خوانند. و آن اجتماع عصب و خرم باشد.

فعولن و او را مقطوف خوانند. و **قطف** اسقاط سبب ثقیل باشد از فاصلهٔ صغری.

فاعلن و او را اجم خوانند. و **جَمَمْ** اجتماع عقل و خرم باشد. و **عقل** اسقاط متحرّک فاصلهٔ صغری بود[۸۴]، اوّل یا دوم[۸۵].

مفاعلن و او را معقول خوانند.

مفعولُ و او را اعقص گویند. و **عقص** اجتماع نقص و خرم باشد. فاعَلْتُ[۸۶] شود، ردش

کنند با مفعولُ.

و امّا **متفاعلن** را پانزده مزاحف آمده است:

متفاعلاتن و او را مرفّل خوانند. و **ترفیل** زیادتی سبب خفیف بود در آخر[۸۷] جزو[۸۸].

متفاعلان و او مذیّل است.

مستفعلن و او مضمر است. و **اضمار** تسکین متحرّک دوم باشد.

مفتعلن و او را اجزل خوانند. و آن اجتماع اضمار و طی باشد.

مفاعلن و او را موقوص خوانند. و **وقص** اسقاط متحرّک دوم باشد. <متحرّک قید گرفت تا کسی را وهم نشود که حرف را بی‌حرکت حذف می‌کنند؛ بل‌که هر دو را با هم. >[۸۹] [کذا]

مستفعلاتن و او[۹۰] مرفّل مضمر است.

مفاعلاتن <و او[۹۰]> مرفّل موقوص است.

مفتعلاتن و او[۹۰] [f7a] مرفّل مجزول است.

مستفعلان مذال مضمر است.

مفاعلان مذال موقوص است.

مفتعلان مذال مجزول است.

فعلاتن مقطوع است.

فعِلن[۹۱] احذ است. <**حذذ** عبارت است از اسقاط وتد مجموع. >[۹۲]

فَعْلن احذّ مضمر است.

مفعولن مقطوع مضمر است[۹۳].

و امّا **مفعولاتُ** را[۹۴] دوازده مزاحف آمده است:

مفعولاتْ و او را **موقوف** خوانند. و آن تسکین متحرّک هفتم است.

فعولاتُ و او مخبون است.

فاعلاتُ و او مطوی است.

فعلاتُ و او مخبول است.

فعولاتْ موقوف مخبون است.

فاعلاتْ موقوف مطوی است.

مفعولن و او را **مکسوف** <بالسّین غیر المعجمة> خوانند. و آن اسقاط متحرّک هفتم است.
فعولن و او مکسوف مخبون است.
فاعلن و او مکسوف مطوی است.
فعْلن و او را **اصلم** خوانند. و آن اسقاط وتد مفروق باشد.
۵ فعِلن و او مکسوف مخبول است.
فع و او اصلم محذوف است.

و هر یک از این مزاحفات که بیان کرده شد، در اشعار عربی و پارسی، در بعضی جای، به‌جای سالمِ خود بیاید؛ امّا، در عربیّات، توسّعی هست؛ چنان‌که مثلاً در یک قصیده هژده مزاحفِ مفاعیلن [f7b] را به نیابت یکدیگر بیارند، روا باشد. و امّا، در پارسی، هر ۱۰ سالمی یا مزاحفی که در بیت اوّل آید، تا آخر قصیده همان جزو بعینه به همان موضع لازم باشد[۹۵] و غیر آن جایز نباشد[۹۶] الّا در مفاعیلن از بحر هزج؛ خاصه در اوزان رباعیّات که بعضی را به نیابت بعضی می‌آرند؛ و، در بحور دیگر، تبدیل و مناوبه درنیاید و، اگر آورده شود، از رکاکتی خالی نباشد.

فصل[۹۷]

۱۵ در بیان ارکان و صدر و عجز و ضرب

بدان که رکن اوّل را از مصراع اوّل، اگر سالم باشد یا مزاحف، **صدر** گویند.
و رکن میانه را، اگر یکی باشد[۹۸] یا دو، از هر دو مصراع **حشو** گویند.
و رکن آخر را از مصراع اوّل **عروض** گویند.
و رکن اوّل مصراع دوم را **ابتدا** گویند.
۲۰ و رکن آخر او را سه نام است؛ **ضرب** و **عَجُز** و **قافیه**.
و، بر قول بعضی، رکن اوّلِ مصراع اوّل را **مبدا** گویند و رکن اوّل مصراع دوم را نیز **صدر** گویند برعکس.
و[۹۹] هیچ بیتی از ابیات [f8a] زیادت از هشت جزو نباشد و کم‌تر از چهار در پارسی[۱۰۰]. امّا، در عربی، بیتی دو جزو گفته‌اند و آن را **منهوک رجز** گویند. مثالش:

یـا لَـیـتـنـی   فیها جَذَعْ*

[ترکیب بحور و تقطیع و شواهد آن]

بعد از این، ترکیب بحور و تقطیع و شواهد آن به عربی و پارسی بیاریم. بدان که هـمهٔ اشعار عرب را از متقدّمان بر شانزده وزن یافته‌اند و آن را **بحر** نام کرده و قانون و اصل داشته. و هر بحری را چند عروض و چند ضرب است در بنا. آن را عددی معیّن کرده‌اند که ذکر آن لایق این مختصر[۱۰۱] نیست. و آن شانزده بحر را از این هشت ارکان که بیان کرده شد ترکیب کرده‌اند. و، اگرچه پارسیان بحرهای دیگر بر این شانزده بحر افزوده‌اند، امّا مشهور و معتبر نیست و اعتبارْ همین شانزده بحرِ اصل را کرده‌اند.

و، در این مختصر،بر ارکان سالمه از هر بحری عربی و پارسی بیتی < شاهد > و نظیر بیاریم و تقطیع او باز نماییم.

مثال بحرها و تقطیعات و شواهد آن:

بحر طویل

[f8b] این بحر مرکّب است از فعولن مفاعیلن هشت‌بار.

سَقَی اللهُ رَبْعَیْ اُمِّ عَمْرٍو وَ اِنْ مَحَّتْ   مَغانیهِما[۱۰۲] سَحّاً مِنَ الوَبْلِ هَطَّالا**

سَقَلْلا/ هُرَبْعَیْأُمْ/ مِعَمْرِنْ/ وَاِنْمَحْحَتْ[۱۰۳]

فعولن/ مفاعیلن/ فعولن/ مفاعیلن

مَغانی/ هِماسَحْحَنْ[۱۰۴]/ مِنَلْوَبْ/ لِهَطْطالا

فعولن/ مفاعیلن/ فعولن/ مفاعیلن

و، در این بحر، شعر پارسی[۱۰۵] نیامده است مگر به نادر. و یک بیت، نظیر، آورده شود.

مثالش سالم الارکان و العروض:

دل آرامِ ما را گر به وعده وفا بودی   به نوعی بدی کآخر تسلّیِ ما بودی[۱۰۶]

---

*) یا لیتنی...: کاش، در آن (هنگام نبوّت پیامبر^ص)، جوان باشم (تا در نصرت او بسیار بکوشم). بیتی است از شعری که ورقة بن نوفل دربارهٔ مبعث سروده است (موسیٰ اسوار). به درید بن الصّمة نیز منسوب است.

**) سَقَی اللهُ ...: خداوند دیار امّ عمرو را ــ هرچند از بین رفته است ــ سخت سیراب کند از بارانی درشت دانه ریزان. (محمّد فاضلی)

دلارا/ مماراگر/ بوعده/ وفابودی
فعولن/ مفاعیلن/ فعولن/ مفاعیلن
بنوعی/ بدی کآخر/ تسللی/ یمابودی
فعولن/ مفاعیلن/ فعولن/ مفاعیلن

۵

بحر مدید[۱۰۷]

این بحر مرکّب است از فاعلاتن فاعلن هشت بار. <بر این مثال:>

بَــــینَهُم مَشـــبُوبَةٌ یَــصطَلیها فِــتیَةٌ[۱۰۸] ما جَنَوْا[۱۰۹] فیها و لا مِثلَ شُخبِ الشّایِلِ*

بَیْنَهُمْمَشْ[۱۱۰] / بُوبَتُنْ / یَصْطَلیها / فِتْیَتُنْ
فاعلاتن / فاعلن / فاعلاتن / فاعلن
[f9a] ماجَنَوْ فی / هاوَ لا / مِثْلَشُخْبِشْ[۱۱۱] / شایلی
< فاعلاتن / فاعلن / فاعلاتن / فاعلن >

۱۰

و، در این بحر نیز، شعر به پارسی[۱۱۲] کم آمده است. یک بیت، مثال را، آوردیم[۱۱۳]:

ای دلِ پر درد را[۱۱۴] لعل تو درمان شده خاکِ پایت بنده را چشمهٔ حیوان شده

ای دلپپر[۱۱۵] / درد را / لعل تو در / ما شده
فاعلاتن / فاعلن / فاعلاتن / فاعلن
خاکپایت / بند را / چشمیحی / وا شده
فاعلاتن / فاعلن / فاعلاتن / فاعلن

۱۵

بحر بسیط[۱۱۶]

این بحر مرکّب است از مستفعلن فاعلن هشت‌بار. مثالش سالم الارکان بر این ترتیب است[۱۱۷]:

۲۰

نارَ[۱۱۸] القِریٰ اَوْقِدُوا قَصراً لِعاشیکُمُ نیرانکُم خَیرُها نارُ القِرِی مُوقَدَهْ**

---

*) بَینَهُم مَشبُوبَةٌ ...: میان آنان (آتش) شعله‌ور است و مردانی به گرمای آن می‌سوزند. آنان حتّیٰ به قدرِ دوشیده‌شیرِ اشترِ کم‌شیر از آن بهره نبرده‌اند. (موسیٰ اسوار)

**) نارَ القِریٰ ...: چون کسی شامگاهان سوی شما رو نهد، آتش اطعام میهمان را بیفروزید، که بهترین آتشی که می‌افروزید، آتش اطعام میهمان است. (موسیٰ اسوار)

نارَ[۱۱۸] لْقِریٰ / اَوْقِدُ و / قَصْرَنْلِعا / شیکُمو
مستفعلن / فاعلن[۱۱۹] / مستفعلن / فاعلن[۱۱۹]
نیرانکُمْ / خَیْرُ ها / نارُلْقِریٰ / مُوقَدَهْ
مستفعلن / <فاعلن[۱۲۰] > / مستفعلن / <فاعلن[۱۲۰] >

پارسی‌گویان[۱۲۱] را در این بحر شعر کَم اتّفاق[۱۲۲] افتاده است. [f9b] و چند قصیده مطالعه افتاده مخبون الضّرب. و ما یک بیت از این بحر، سالم الارکان، از بهر نظیر، بیاریم؛ بر این مثال[۱۲۳]:

ای با وصالت دلم شادان ز دورِ فلک   هجرِ تو بر خاطرم چون بر جراحت نمک[۱۲۴]

ای با وصا / لتدلم / شادا ز دو / رففلک
مستفعلن / فاعلن / مستفعلن / فاعلن
هجر تتبر[۱۲۵] / خاطرم / چنبر جرا / حتنمک
مستفعلن / فاعلن / مستفعلن / فاعلن

و از مزاحف مخبون العروض و الضّرب امیر[۱۲۶] معزّی <گفته است؛ بر این مثال[۱۲۷] >:

ای زلفِ دلبرِ من پر بند و پرشکنی   گاهی چو وعدهٔ او گاهی چو پشت منی

ای زلفدل / برمن / پر بند و پر / شکنی
مستفعلن / فعلن / مستفعلن / فعلن
گاهیچوع / دیاو / گاهیچپش / تمنی
مستفعلن / فعلن / مستفعلن / فعلن

بحر وافر[۱۲۸]

این بحر مرکّب است از مفاعلتن تنها. و در اصل عربی مسدّس آمده است. مثالش < سالم > الارکان[۱۲۹]:

[f10a] وَعِندَکُمُ مَصادِقُ مِن وَقایِعِنا   فَما لَکُمُ لَدَی حَمَلاتِنا[۱۳۰] ثَبَتُ*

وَ عِنْدَ کُمو / مَصادِقُمِنْ / وَقایِعِنا
مفاعلتن / مفاعلتن / مفاعلتن

---

*) وَ عِندَکُمُ ...: شما نمونه‌هایی از ضربِ شَستِ ما را چشیده‌اید. پس شما را چیست که در برابر حمله‌های ما پایداری می‌کنید؟

فَمالَکُمُو / لَنَی حَمَلا[۱۳۱] / تِنا[۱۳۲] ثَبَتُو
مفاعلتن / مفاعلتن / مفاعلتن

و، در این بحر، پارسیان را[۱۳۳] بر وزن سالم الارکان شعر نیامده است. و ما[۱۳۴]، از برای مثال و استشهاد، یک بیت بیاریم[۱۳۵]:

۵ زهی به جفا دلت به جهان شده سمری به کوی وفا نکرده دلت دمی گذری[۱۳۶]

زهیبجفا / دلتبجها / شد هسمری
مفاعلتن / مفاعلتن / مفاعلتن
بکویوفا[۱۳۷] / نکرد[۱۳۸] دلت / دمیگذری
مفاعلتن / مفاعلتن / مفاعلتن

۱۰ و باشد که در وی بر وزن مزاحفِ معصوب شعر گویند. <**عصب** تسکین متحرّک پنجم بود.> [۱۳۹] و آن را از بحر هزج فرق نتوان کرد؛ چون ارکان او مفاعیلن باشد.

بحر کامل[۱۴۰]

این بحر مرکّب است از متفاعلن تنها. و در اصل عربی مسدّس آمده است؛ بر این مثال[۱۴۱]:

وَ اِذا صَحَوْتُ فَما اُقَصِّرُ عَن نَدیً[۱۴۲] وَکَما عَلِمْتِ شَمایِلی و تَکَرُّمی[۱۴۳]*

۱۵ [f10b] وَاِذا صَحَوْ / تُفَما اُقَصْ / صِرُعَنْنَدَنْ[۱۴۴]
< متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن >
وَ کَما عَلِمْ / تِشَمایِلی / وَتَکَرْرُمی[۱۴۵]
< متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن > [۱۴۶]

در این بحر پارسی‌گویان شعر کم‌تر گویند[۱۴۷]؛ مگر برهان سمرقندی ادیب که او بر این وزن[۱۴۸] چند قصیده و چند غزل گفته است؛ بر این مثال[۱۴۹]: ۲۰

ز دو زلفِ خود چه شود اگر کمرم دهی ز دو لعلِ خود چه شود اگر شکرم[۱۵۰] دهی

<و این بیت از آنهاست که در او ردیف لازم داشته است؛ هم پیش از قافیه و هم پس از قافیه، و آن لفظ اگر و دهی است.>[۱۵۱]

زد زلفخد[۱۵۲] / چشود اگر / کمر مدهی
متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن ۲۵

---

*) وَ اِذا صَحَوْتُ ...: و چون هشیار شوم، در بخشش کوتاهی نمی‌کنم. و سیرت و گشاده‌دستی من آن‌چنان است که می‌دانی. این بیت از معلّقهٔ عنترة بن شدّاد است.

ز دلعلخد[۱۵۳] / چشود اگر / شکر مدهی

متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن

و دراین بحر وزن مثمّن سالم‌الارکان هم برهان سمرقندی شعر گفته[۱۵۴] <بر این مثال >[۱۵۵]:

به‌کرشمه‌ای چه شود که در منِ بی‌نوا نظری کنی   به‌نوازشی ز دو ساعدم مهِ در قبا کمری کنی

۵ بکرشمیی[۱۵۶] / چشود کدر[۱۵۷] / منبینوا / نظر یکنی

متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن

بنوازشی / زدو ساعدم / مه در قبا / کمر یکنی[۱۵۸]

متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن

[f11a] و باشد که پارسیان را در مزاحف مضمر این بحر اشعار باشد و آن را از بحر

۱۰ رجز فرق نتوان کرد؛ چون همه بر وزن مستفعلن بود. <اگر جمیع ارکان بیت مضمر باشد، فرق نتوان کرد و اگر بعضی بیش مضمر نبود، فرق ظاهر بود. >[۱۵۹]

بحر هزج[۱۶۰]

این بحر مرکّب است از مفاعیلن تنها. و در اصل عربی مسدّس آمده است.

< سالم الارکان بر این مثال: >[۱۶۱]

۱۵ لَقَد شاقَتْکَ فی الاَحداجِ اَظعانُ   کَما شاقَتکَ یَوْمَ الْبَیْنِ غِربانُ*

لَقَدْ شاقَتْ / کَفِلْاَحْدا / جِاَظْعانو

مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن

کَما شاقَتْ / کَیَوْمَلْبَیْ / نِغِرْ بانُو

مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن

۲۰ و پارسی‌گویان[۱۶۲] را بیشتر[۱۶۳] اشعار در این بحر آمده است. و این بحر مطبوع‌ترین بحرهاست. و اوزان رباعیّات به تمامت مخصوص بدین بحر است. و در این بحر مثمّن و مسدّس و مربّع <گفته‌اند. مثال مثمّن[۱۶۴]: >

مسلمانان مسلمانان مسلمانی[۱۶۵] مسلمانی   از این[۱۶۶] آیینِ بی‌دینان پشیمانی پشیمانی

مسلمانا / مسلمانا / مسلمانی[۱۶۷] / مسلمانی

۲۵ مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن

---

*) لَقَد شاقَتْكَ ...: به‌راستی که زنان کجاوه‌نشین شوق تو را برمی‌انگیزند، همچنان که در روز جدایی زاغ‌ها تو را به شور می‌آورند.

[f11b] ازینآیی/ نبیدینا/ پشیمانی/ پشیمانی

مفاعیلن/ مفاعیلن/ مفاعیلن/ مفاعیلن

مثال مسدّس. پارسی‌گویان[۱۶۸] بر این وزن شعر کم گفته‌اند. ما[۱۶۹] یک بیت جهت مثال بیاریم[۱۷۰]؛ بر این‌گونه[۱۷۱]:

۵ زهی رویِ تو خورشید ضیاگستر   ز رخسارت مدد برده مهِ انور

ز هیرویت[۱۷۲] / تخرشیدض/ ضیاگستر*

مفاعیلن/ مفاعیلن/ مفاعیلن

ز رخسارت/ مدد برده[۱۷۳] / مهانور[۱۷۴]**

مفاعیلن/ مفاعیلن/ مفاعیلن

۱۰ امّا مثمّن و مسدّس مزاحف بسیار گفته‌اند. و یک نوع از وی مثمّن اوزان رباعی است. و اقسام رباعی را در این بحر بر اوزان بسیار گفته‌اند. و از این وزن ترکیب انواع ارکان مزاحف می‌خواهیم. و، در این مختصر، از آن‌جمله چهار وزن که معتبر است، از رباعیّات مثال آورده شود و باقی را بر آن قیاس توان کرد.

یک نوع از او بر وزن این ارکان بود که[۱۷۵] مفعولُ مفاعلن مفاعیلُ فعَلْ. مثال او از رباعی:

۱۵ [f12a] ای چون تو کسی ندیده‌در باب سخن   نی دور زمانه و نه افلاک کهن[۱۷۶]

ایچنتو[۱۷۷] / کسیندی/ د در باب/ سخن

مفعولُ / مفاعلن/ مفاعیلُ / فعَلْ[۱۷۸]

نوعی دیگر بر وزن این ارکان بود: مفعول مفاعیل مفاعیل فَعَل. مثال او از رباعی[۱۷۹]:

در هجرِ تو ای راحتِ جانم همه تو

۲۰ در هجر/ تایراح/ تجانمهَ/ متو

مفعولُ / مفاعیلُ / مفاعیلُ / فعَلْ

نوعی دیگر بر وزن <این> ارکان بود: مفعول مفاعیل مفاعیل فعول. مثال او از رباعی[۱۸۰]:

ای یافته از جوهرِ تو شرع نظام

اییافَ / تا زجوهَ / رتو شرع/ نظام

۲۵ مفعولُ / مفاعیلُ / مفاعیلُ / فعولْ[۱۸۱]

---

*) اکنون معمولاً به صورت **زهی رویی/ تُخُرشیدی/ ضیاگستر** تقطیع می‌شود.

) اکنون معمولاً به صورت **مهی انور تقطیع می‌شود.

نوعی دیگر بر وزن این ارکان بود: مفعولن مفعولن مفعولن فع. مثال او از رباعی[۱۸۲]:

دلداری غم‌خواری مردم‌ساری

دلداری/ غمخواری/ مردمسا/ ری

مفعولن/ مفعولن/ مفعولن/ فع

۵ فی‌الجمله، **مفاعیلن** را مزاحف بسیار می‌آید[۱۸۳] فامّا لازم است که صدر او[۱۸۴] (یعنی صدر وزن رباعی)[۱۸۵] اخرم یا اخرب بود[۱۸۶] (چون مفعولن یا مفعولُ). <**خرب** اجتماع خرم و کف باشد. و **خرم**[۱۸۷] اسقاط اول وتد مجموع[۱۸۸]. >و ضرب[۱۸۹] وی احذّ مقبوض می‌آید[۱۹۰] (چون فعَلْ) [f12b] و یا محذوف مقصور (چون فعول) و احذّ مفرد[۱۹۱] < اسقاط وتد مجموع >[۱۹۲] (چون فعلن) و احذّ محذوف[۱۹۳] (چون فع) و مذال محذوف[۱۹۴] نیز آید (چون فاع)[۱۹۵]. و غیر این

۱۰ پنج ضرب <که > یاد کرده آمد[۱۹۶]، دیگر[۱۹۷] نیامده است. و، در این مختصر، بیان اوزان رباعیّات این مقدار کفایت است.

و امّا مسدّس مز احف،مثالش افضل الشّعرا خاقانی گفته است[۱۹۸]:

ضمان دارِ سلامت شد دلِ من   که دارِ عزلتش دادنـد مسکـن

ضماندارس/ سلامتشد/ دلممن*

۱۵ مفاعیلن/ مفاعیلن/ فعولن[۱۹۹]

کدار عز**/ لتشدادن/ دمسکن

مفاعیلن/ مفاعیلن/ فعولن[۱۹۹]

بحر رجز[۲۰۰]

این بحر مرکّب است از مستفعلن تنها. و در اصل عربی مسدّس[۲۰۱] آمده است؛ بر این مثال[۲۰۲]:

۲۰ دارٌ لِسَلمیٰ اِذْ سُلَیْمیٰ جارَةٌ[۲۰۳]   قَفرٌ تَریٰ آیاتِها مِثلَ الزُّبُرْ[۲۰۴]***

دارُ نْلِسَلْ / مااِذ سُلَیْ / ما+جارَتُنْ[۲۰۵]

مستفعلن/ مستفعلن/ مستفعلن

قَفْرُ نْتَری/ آیاتِها/ مِثْلَزْزُبُرْ[۲۰۶]

---

*) اکنون معمولاً به صورت **ضمانداری/ سالمتشد/ دلی من** تقطیع می‌شود.

) اکنون معمولاً به صورت **کداری عز تقطیع می‌شود.

***) دارٌ لِسَلمیٰ ...: آن خانهٔ سلمیٰ بود آن زمان که وی نوجوانی مجاور بود، که امروز خالی از سکنه گشته است و نشانی‌هایش چون نبشته‌ها بر جای مانده. (محمّد فاضلی)

مستفعلن/ مستفعلن/ مستفعلن

پارسی‌گویان[۲۰۷] را در این بحر شعر بسیار است مثمّن و مسدّس. مثال مثمّن سالم‌الارکان [f13a] خاقانی فرماید[۲۰۸]ـ و او بیشتر مسمّط آید[۲۰۹]:

عید است[۲۱۰] پیش از صبحدم مژده به‌خمّارآمده   بالای چرخ[۲۱۱] از جامِ جم یک نیمه دیدار آمده

۵ عیدستپی/ شزصبحدم/ مژد هبخم/ مار آمده

مستفعلن/ مستفعلن/ مستفعلن/ مستفعلن

بالایچر/ خز[۲۱۲] جامجم/ یکنیمدی[۲۱۳]/ دارآمده

مستفعلن/ مستفعلن/ مستفعلن/ مستفعلن

و مثمّن مزاحف نیز بسیار گفته‌اند. نوعی از وی آن است که یک جزو[۲۱۴] مطوی و یک

۱۰ جزو مخبون باشد. و آن هم مسمّط و غیر مسمّط آمده است. مثالش از مسمّط این است[۲۱۵]:

زلف تو دام دل شده مهر تو دل‌گسل شده   و از قد تو خجل شده قامت سرو بوستان

زلفتدا/ مدلشده/ مهر تو دل/ گسلشده

مفتعلن/ مفاعلن/ مفتعلن/ مفاعلن

وزقدتو/ خجلشده/ قامتسر[۲۱۶]/ و بوستان

۱۵ مفتعلن/ مفاعلن/ مفتعلن/ مفاعلن

مثال دیگر از غیر مسمّط[۲۱۷]:

[f13b] باد شمال می‌وزد جلوهٔ یاسمن نگر   وقت سحر ز عشق گل بلبل نعره‌زن نگر

باد شما/ لمیوزد/ جلوییا/ سمننگر

مفتعلن/ مفاعلن/ مفتعلن/ مفاعلن

۲۰ وقتسحر/ زعشقگل/ بلبلنع/رزننگر[۲۱۸]

مفتعلن/ مفاعلن/ مفتعلن/ مفاعلن

امّا[۲۱۹] مسدّس سالم الارکان کم‌تر گفته‌اند[۲۲۰]. از برای مثال یک بیت آورده شد:

ای دیده را نور از جمالِ رویِ تو   دل را شگیب اندر شگنجِ مویِ تو

ایدید را/نورزجما/ لررویتو

۲۵ مستفعلن/ مستفعلن/ مستفعلن

دلر اشگی/ بندرشگن[۲۲۱]/ جممویتو

مستفعلن/ مستفعلن/ مستفعلن

و به پارسی، در این بحر، زیادت از این چهار نوع که نظیرش آورده شد، شعر[۲۲۲]

نگفته‌اند. فامّا در عربی مسدّس <و مثلّث > و مربّع و مثنّی، جمله، گفته‌اند. و مربّع را مجزو[۲۲۳] خوانند. و **مجزو** آن بود که جزوی از او رفته باشد[۲۲۴]. و مثلّث را **مشطور**، و او آن بود که یک شطر* او رفته باشد[۲۲۵]. و مثنّی را **منهوک** خوانند؛ یعنی لاغر شده[۲۲۶].

بحر رمل[۲۲۷]

۵ این بحر مرکّب است از فاعلاتن تنها. و در بنای عرب [f14b] مسدّس آمده است؛ بر این مثال[۲۲۸]:

آنِساتٌ ناعِماتٌ فی خُدُورٍ[۲۲۹] قاتِلاتٌ[۲۳۰] بِالعُیُونِ الفاتِراتِ**

آنِساتُنْ / ناعِماتُنْ / فی خُدُورِن[۲۳۱]

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

۱۰ قاتلاتن[۲۳۰] / بِلعُیُونِلْ / <فاتراتی >

فاعلاتن / فاعلاتن / <فاعلاتن >

و پارسیان را، در این بحر، شعر[۲۳۲] بسیار است، مثمّن و مسدّس. امّا مثمّن سالم الارکان کم‌تر گفته‌اند[۲۳۳] و ما یک بیت، از برای نظیر، آوردیم[۲۳۴]:

دردِ عشق از نازکی آسیبِ درمان برندارد خونِ دل بر خاکِ آن ره بارِ تاوان برندارد

۱۵ درد عشقز / نازکیآ / سیبدرما / برندارد

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

خوندلبر / خاکآره / بارتاوا / برندارد

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

و همچنین مسدّس سالم الارکان کم‌تر است؛ و مثال او چنین بوَد[۲۳۵]:

۲۰ دخترو بوسی به ما دِه یادگاری یا ز دست انگشتری یا گوش‌واری[۲۳۶]

دخترو بو / سیبماده / یادگاری

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

یا زدستن[۲۳۷] / گشتریيا / <گوشواری >

فاعلاتن / فاعلاتن / <فاعلاتن >

۲۵ [f14b] و آنچه بر وزن او شعر بسیار آمده[۲۳۸] و مطبوع و خوش‌آینده است مقصورالضّرب

---

*) شطر: پاره‌ای از چیزی.

**) آنِساتٌ ...: دوشیزگان نازک‌اندامی که در چادرها با چشمان بیمار خویش دیگران را هلاک می‌کنند.

و محذوف است. مثالش از مقصور الضّرب:

عشقِ جانانم ز شهر آواره کرد　　جامهٔ صبرم زغم صدپاره کرد

عشقجانا/ نمز شهرا/ وار[۲۳۹]کرد

فاعلاتن/ فاعلاتن/ فاعلات[۲۴۰]

۵ جا میصب[۲۴۱]/ رمز غمصد/[+]پار[۲۴۲]کرد

فاعلاتن/ فاعلاتن/ فاعلات[۲۴۰]

و[۲۴۳] مثال محذوف الضّرب این است که[۲۴۴] سنایی[۲۴۵] گفته است[۲۴۶]:

[f15a] برگِ بی‌برگی‌نداری لافِ درویشی مزن　　رخ چو عیّاران نداری جان چو نامردان مکن

برگبیبر[۲۴۷]/ گینداری/ لافدروی/ شیمزن

۱۰ فاعلاتن/ فاعلاتن/ فاعلاتن/ فاعلن

رخچعییا/ را نداری/ جاچنامر/ دامکن

فاعلاتن/ فاعلاتن/ فاعلاتن/ فاعلن[۲۴۸]

و در این هر سه بحر (رجز و هزج و رمل)، در عربی [مربّع][۲۴۹] نیامده است. و، در پارسی، بر[۲۵۰] بحر رمل[۲۵۱] نگفته‌اند و، اگر چنان‌که اتّفاق افتد، خوش‌آینده[۲۵۲] بود. و ما از برای
۱۵ مثال را[۲۵۳] دو بیت آوردیم[۲۵۴]:

ای که چون جاه و جوانی　　خوش‌تر از جان و جهانی

خوش نیاید بی تویم[۲۵۵] ای　　زنـــدگانی زنـدگانی[۲۵۴]*

ایکچنجا/ هججوانی

فاعلاتن/ فاعلاتن

۲۰ خشتر از جا/ نججهانی

فاعلاتن/ فاعلاتن

خشنیاید/ بیتیمای[۲۵۶]

فاعلاتن/ فاعلاتن

زندگانی/ زندگانی

۲۵ فاعلاتن/ فاعلاتن

بحر سریع[۲۵۷]

این بحر مرکّب است از مستفعلن مستفعلن مفعولاتُ. و در بنای عربی، مسدّس آمده است؛

*) یعنی «ای زندگانی»، بی تواَم(= بی تو مرا) زندگانی خوش نیاید.

< مثالش: >

اِنَّ ابْنَ عَبدِالقَیْسِ عن نَجدٍ سارَ   ما اَنجَدَتْ اَصحابُهُ اِلّا غارَ*

اِنْبْنَعَب[۲۵۸] / دِلْقَیْسعَنْ / نَجْدنْسارَ

مستفعلن / مستفعلن /مفعولاتُ

۵ ماانْجَدَتْ / اَصْحابُهُو / اِلْلاغارَ[۲۵۹]

مستفعلن / مستفعلن / مفعولاتُ

و پارسی‌گویان را، بر این وزن، شعری که سالم الارکان بود نیامده است مگر ماشاءالله، به طریق ندرت، کسی به تکلّف گفته باشد و آن نیز نامطبوع بوَد و بی‌ذوق[۲۶۰]. امّا بر مزاحف او شعر بسیار آمده است[۲۶۱]. مثالش از مسدّس موقوف <**وقفْ** اسکانِ متحرّک

۱۰ هفتم بود[۲۶۲]. > مطویّ الضّرب مطویّ الارکان چنین بود[۲۶۳]:

[f15b] دستِ تو چون فرشِ محن درنوشت   پایهٔ قدرت ز فلک درگذشت

دستتچون / فرشمحن[۲۶۴] / درنوشت

مفتعلن / مفتعلن / فاعلات

پاییقد / رتز فلک / درگذشت

۱۵ مفتعلن / مفتعلن / فاعلات

و هم ازوی مکسوف[۲۶۵] الضّرب <**کسفْ** اسقاط متحرّک هفتم باشد[۲۶۶]. > مطویّ الارکان نظامی گنجه گوید[۲۶۷]:

ای به ازل بوده و نابوده ما   وای به اَبد زنده و فرسوده ما

ایبازل / بود و نا / بود ما

۲۰ مفتعلن / مفتعلن / فاعلن

و یبابد[۲۶۸] / زند و فر / سود ما

مفتعلن / مفتعلن / فاعلن

بحر منسرح[۲۶۹]

این بحر مرکّب است از مستفعلن مفعولاتُ مستفعلن. و در بنای عرب، مسدّس آمده است؛

۲۵ < مثالش سالم الارکان: >

---

*) اِنَّ ابْنَ عَبدِ القَیْسِ ...: همانا پسر عبدالقیس که نجد را ترک کرد، یارانش به بلندا و مرتفعاتی فرود نیامدند، مگر اینکه زمین پست می‌نمود. (محمّد فاضلی)

اِنَّ الهُمامَ القَرمَ الَّذی زُرتَهُ[۲۷۰] اَلفَیْتَهُ[۲۷۱]کَالبَحرِ الَّذی یَزخَرُ*

اِنْنَلْهُما[۲۷۲] / مَلْقَرْمَلْلَ / ذیزُرْتهُو[۲۷۳]

مستفعلن/ مفعولات/ مستفعلن

اَلْفَیْتَهُو/ کَلْبَحْرِ لْلَ[۲۷۴] / ذییَزْخَرُ

۵ مستفعلن/ مفعولات/ مستفعلن

و پارسی‌گویان[۲۷۵] را[۲۷۶]، در این بحر، بر ارکان سالم شعر نیست، از برای آنکه بس نامطبوع است. و ما یک بیت، از برای مثال، آوردیم[۲۷۷]:

[f16a] ای در غمت مشگل کارِ غمخوار تو جز غم نباشد سودای بازار تو[۲۷۸]

ایدر غمت/ مشگلکار/ غمخوار تو

۱۰ مستفعلن/ مفعولاتُ/ مستفعلن

جز غمنبا/ شد سودای/ <بازار تو >

مستفعلن/ مفعولاتُ/ <مستفعلن >

امّا، در مزاحف او، بسیار قصاید گفته‌اند، جمله مثمّن؛ مثالش خاقانی فرماید:

عشق بیفشرد پا بر نمطِ کبریا برد به یکبارگی هستیِ ما را ز ما

۱۵ عشقبیف/ شرد پا/ بر نمطک[۲۷۹] / کبریا

مفتعلن/ فاعلن/ مفتعلن/ فاعلن

برد بیک/ بارگی/ هستیما/ را ز ما

مفتعلن/ فاعلن/ مفتعلن/ فاعلن

<بعضی اجزای این بیت مطوی است (چون مفتعلن[۲۸۰]) و بعضی مکسوف مطوی (چون

۲۰ فاعلن[۲۸۱]) >.

بحر خفیف[۲۸۲]

این بحر مرکّب است از فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن. مثالش مسدّس سالم الارکان از شعر عربی[۲۸۳] بر این‌گونه بود[۲۸۴]:

حَلَّ اَهلی مابَیْنَ دُرنا فَبادُو لا وَ حَلَّتْ عُلویَّةً[۲۸۵] بِالسِّخالی**

---

*) اِنَّ الهُمامَ ...: همانا سرور بزرگواری که به دیدارش شتافتی و او را چون دریایی خروشان یافتی.

**) حَلَّ اَهلی ...: کسان من در میان «دُرنا» و «بادَولیٰ» مسکن گرفتند، و او بر بلندی‌های سرزمین «سخال» جای گرفت. این بیت از معلّقهٔ اعشی است و، در هر دو نسخه، مانند متن آمده؛ امّا، ظاهراً ضبط اصح چنین است:

حَلَّ اَهلی ما بَیْنَ دُرنا فَبادَو لیٰ وَ حَلَّتْ عُلْویَّةً بِالسِّخالِ.

حَلْلَاَهْلی[۲۸۶] / ما بَیْنَدُرْ / نا فَبادُو
فاعلاتن / مستفعلن / فاعلاتن
لاوَحَلْلَتْ / عُلْوییَتَنْ / <بِسْسِخالی >
فاعلاتن / مستفعلن / <فاعلاتن >

۵ و پارسی‌گویان[۲۸۷] را، در این بحر، شعر[۲۸۸] بسیار است همه بر ارکان مزاحف و بر سالم او نامطبوع بوَد[۲۸۹]؛ امّا، از برای مثال، بیتی بیاریم[۲۹۰]:

[f16b] دلبرِ من در کارِ من غم نـدارد   زان‌که چون[۲۹۱] من غمخوارگان کم ندارد

دلبر ممن / در کار من / غمندارد
فاعلاتن / مستفعلن / فاعلاتن
۱۰ زانکچنمن[۲۹۲] / غمخارگان / کمندارد
فاعلاتن / مستفعلن / فاعلاتن

و بر ارکان مزاحف، مثمّن مخبون گفته‌اند بر این مثال که آورده شود[۲۹۳]:

غمِ دهرِ حرون مرا بـه بـلا مـی‌درافگـند   ستمِ چرخ دون مرا به جگر بر[۲۹۴] همی زند

غمد هرح / حرومرا / ببلامی / درفگند
۱۵ فعلاتن / مفاعلن / فعلاتن / مفاعلن
ستمچر[۲۹۵] / خدومرا / بجگربر / همیزند
فعلاتن / مفاعلن / فعلاتن / مفاعلن

و از مسدّس مخبون الضّرب مقصور اوحدالدّین انوری شعر گفته است؛ بر این مثال[۲۹۶]:

دوش سـلطانِ چـرخِ آیـنه‌فام   آنکه دستورِ شاه راست غلام

۲۰ دوشسلطا / نچرخآ / ینفام
فاعلاتن / مفاعلن / فعلات
آنکدستو / رشاهرا / تغلام
فاعلاتن[۲۹۷] / مفاعلن / فعلات

و بر ضروب ابتر <**بتر** اجتماع حذف و قطع باشد. >[۲۹۸] (چون فعْلن) و محذوف مخبون
۲۵ (چون فعِلن) [f17a] شعر بسیار گـفته‌انـد و امـثلهٔ هـر یک عـلی‌حده آوردن بـه تـطویل می‌انجامد[۲۹۹].

بحر مضارع[۳۰۰]

این بحر مرکّب است از مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن. و، در بنا، مسدّس آمده است در عربی؛ مثالش سالم الارکان[۳۰۱]:

رَمَتْ قَلبی یَوْمَ حُزوی بِعَیْنیها[۳۰۲] فَـأَصمَتهُ نـافذاتٌ مِـنَ النَّـبلِ*

۵ رَمَتْقَلْبی / یَوْمَحُزْوا / بِعَیْنیها[۳۰۲]
مفاعیلن / فاعلاتن / مفاعیلن
فَاَصْمَتْهُو / نافذاتن / <مِنَنْنَبْلی>
مفاعیلن / فاعلاتن / <مفاعیلن>

و پارسی‌گویان[۳۰۳] را، در این بحر، بر ارکان سالم شعر کم‌تر اتّفاق افتاده است[۳۰۴]. و ما یک ۱۰ بیت سالم الارکان[۳۰۵] ـ هرچند نامطبوع است ـ از بهر مثال را خواهیم آوردن[۳۰۶]:

نگارینا در غمت دل پر از خون شـد پس آنگاه از دیده با اشگ بیرون شد

نگارینا / در غمتدل / پر ز خنشد
مفاعیلن / فاعلاتن / مفاعیلن
پسنگاهز / <د>ید[۳۰۷] با اش / گبیرونشد
۱۵ مفاعیلن / فاعلاتن / مفاعیلن

فامّا، بر ارکان مزاحف، قصاید بسیار است[۳۰۸]. همه مثمّن گفته‌اند و هر آینه صـدر و ابتدای او اخرب باشد[۳۰۹] (چون مفعولُ) <**خرب** اجتماع خرم و کف باشد.>[۳۱۰] [f17b] تا مطبوع و خوش[۳۱۱] آید. مثالش بهاوالدّین[۳۱۲] مرغینانی گوید:

ای زلفِ تابدارِ تو پـیچیده بـر قـمر و ای لعلِ آبدارِ تو خندیده برشکر[۳۱۳]

۲۰ ایزلف / تابدار / +تپیچید[۳۱۴] / برقمر
مفعولُ / فاعلاتُ / مفاعیلُ / فاعلن
ویلعل[۳۱۵] / آبدار / تخندید / بر شکر
مفعولُ / فاعلاتُ / مفاعیلُ / فاعلن

و، هر آینه، ضروب وی محذوف باید (چون فاعلن) یا مقصور (چون فاعلات[۳۱۶]). <در اصل ۲۵ فاعلاتن بود. **قصر**ش کردند[۳۱۷] (یعنی نون را حذف کردند و تا را ساکن کردند[۳۱۸]) فاعلات شد.>

---

*) رَمَتْ قَلبی ...: در روز جدایی با دو چشم خویش دلم را نشانه کرد. پس تیرهای نافذ (مژگانش) آن را هلاک ساخت.

بحر مقتضب[۳۱۹]

این بحر مرکّب است از مفعولاتُ مستفعلن مستفعلن. و او، در بنای شعر عرب[۳۲۰]، مسدّس سالم الارکان است؛ بر این‌گونه[۳۲۱]:

مــا بِــالدّارِ مِن مُـخبرٍ لَـمّا نَـزَلـ ـنا + نَستَخبِرُ[۳۲۲] الدّارَ عَن سُکّانِها*

ما بِدْدارِ / مِنْمُخْبِرِنْ / لَمْما نَزَلْ

مفعولات/ مستفعلن/ مستفعلن

نانَسْتَخْبِ / رُد دارَ عن/ <سُکْکانِها >

مفعولات/ مستفعلن/ <مستفعلن >

و پارسی‌گویان[۳۲۳] را، در این بحر، بر ارکان سالم شعر کم‌تر آمده[۳۲۴] است. ما، از برای مثال را، یک بیت بیاوریم؛ بر این‌گونه[۳۲۵]:

ای تـــــیمارِ کـــارِ دلم نــاخورده تـــو وای در خونِ این جانِ منْ آزرده تو**

[f18a] ایتیمارِ / کاردلم/*** نا خرد تو

<مفعولاتُ / مستفعلن/ مستفعلن >

ویدر خون/ اینجانمن/ <آزرد[۳۲۶] تو >

<مفعولاتُ / مستفعلن/ مستفعلن >

و بر ارکان مزاحف این بحر[۳۲۷] نیز، شعر[۳۲۸] کم‌تر گفته‌اند. ما یک بیت مطویّ الضّرب، از برای مثال را[۳۲۹]، بیاریم؛ بر این‌گونه:

مقتضب که آید[۳۳۰] تقطیعِ پارسیش بکن

فاعلاتُ مفتعلن فاعلاتُ مفتعلن

---

*) ما بِالدّارِ ...: چون فرود آمدیم، در خانه هیچ کس نبود که احوال ساکنان خانه را از وی بازپرسیم.

**) در هر دو نسخهٔ خطّی، هم در موضع نقل بیت و هم در موضع تقطیع، این بیت به همین صورت آمده است. در نخستین نمونهٔ حروف‌چینی، کلمهٔ «این» از بیت ساقط شده بود. لختی در آن به چشم تأمّل نگریستم و اگر از انگشت اعتراض عیب‌جویان پروا نداشتم، هرآینه آن خطای مطبعی را در متن قرار می‌دادم و نصِّ صریح نسخ را در ضمن نسخه‌بدل‌ها؛ چه سخن‌شناسان دریابند که ضبط بیت به صورتِ

ای تیمارِ کـارِ دلم نـاخورده تـو وای در خونِ جانِ منِ آزرده تو

به لحاظِ استقامت معنی و استحکام لفظ، بر ضبطِ هر چهار موضع نسخه‌های خطّی بسی رجحان دارد و اصلاً، به نظر من، ضبط صحیح بیت همین است.

گویا کاتب نسخهٔ مادر سهو کرده و کلمه‌ای افزوده و این افزوده از آنجا به نسخه‌های پایه و بدل راه یافته است. این دقیقه خود دلیل دیگری است بر اینکه هر دو نسخه از روی اصلی واحد نوشته شده است.

***) اکنون معمولاً به صورت **کاری دلم** تقطیع می‌شود.

بحر مجتث[۳۳۱]

این بحر مرکّب است از مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن[۳۳۲]. و او، در بنای عرب، مسدّس سالم الارکان آمده است؛ بر این‌گونه[۳۳۳]:

لا تَسقِنی خَمرَ عامٍ وَ اسْقِنیها   دُهریَّةً عُتِّقَتْ فی عَهدِ آدَمْ*

۵ لا تَسْقِنی / خَمْرَ عامِنْ / وَسْقِنیها
مستفعلن / فاعلاتن / فاعلاتن
دُهْرییتن[۳۳۴] / عُتْتِقَتْ‌فی / عَهْدِ آدَمْ
مستفعلن / فاعلاتن / فاعلاتن

و پارسی‌گویان[۳۳۵] را، در این بحر، شعر بسیار است بر ارکان مزاحف. و جمله مثمّن ۱۰ گفته‌اند. و از مسدّس سالم الارکان ـ چنان‌که بنای عرب است ـ یک بیت، از برای نظیر، بیاوریم؛ بر این گونه[۳۳۶]:

ای سرو قامت <بتِ> سنبل ذوایب**   وای لاله‌رخ دلربایِ سبز[۳۳۷] شارب

و این بیت، هرچند نامطبوع است، امّا، مثال را، کفایت است و تقطیعش چنین بود[۳۳۸]:

[f18b] ایسروقا/ متبتسسن[۳۳۹] / بلذوایب
۱۵ < مستفعلن / فاعلاتن / فاعلاتن >
ویلالرخ / دلربایس / <سبز[۳۳۷] شارب >
< مستفعلن / فاعلاتن / فاعلاتن >

و از مزاحفات، مثمّن مخبون الارکان استاد فلکی تبریزی ـ طاب‌ثراه ـ شعر[۳۴۰] گفته است؛ بر این گونه[۳۴۱]:

۲۰ سپهرِ مجد و معالی محیطِ نقطهٔ عالم   جهانِ جود و معانی چراغِ دودهٔ آدم

سپهر مج / دو معالی / محیطنق / طیعالم
مفاعلن / فعلاتن / مفاعلن / فعلاتن
جهانجو / دو معانی / چراغدو / دیآدم
مفاعلن / فعلاتن / مفاعلن / فعلاتن

۲۵ و ضروب او مخبون مقصور (چون فَعِلاتْ[۳۴۲]) یا مشعّث مقصور <**تشعیث** اسقاط یکی از دو متحرّک وتد بود. > (چون فَعْلاتْ) یا مخبون محذوف (چون فَعِلن) یا ابتر (چون فعْلن)

---

*) لا تَسقِنی ...: مرا شراب یک‌ساله منوشان، بل‌که مرا از بادهٔ کهنی سیراب کن که از روزگار آدم(ع) باز مانده باشد.
**) ذوائب (جِ ذؤابَة): گیسوان بافته.

خوش‌تر آید. و از این‌گونه بسیار گفته‌اند[۳۴۳]. یک بیت مخبون الضّرب مقصور[۳۴۴]، از برای مثال، آوردیم[۳۴۵]:

خدای را نظرِ رحمت است[۳۴۶] بـر هـمه‌جای   ولی چنان نه که این دم براین[۳۴۷] خجسته‌سرای

خدایرا/ نظررح/ متستبر/ همجای

۵ مفاعلن/ فعلاتن/ مفاعلن/ فعلات

ولیچنا/ نکایندم/ برینخجس[۳۴۸]/ تسرای

مفاعلن/ فعلاتن/ مفاعلن/ فعلات

و یک بیت دیگر مقطوع الضّرب [f19a] محذوف، هم از برای مثال، بیاوریم؛ بر این گونه[۳۴۹]:

۱۰ بیا بیا که نهالِ طرب به بار آمد   به باغ دولت و اقبال نوبهار آمد

بیا بیا/ کنهالط/ طرببا/ رامد

مفاعلن/ فعلاتن/ مفاعلن/ فعلن

بباغدو/ لتواقبا/ لنوبها/ رامد

مفاعلن/ فعلاتن/ مفاعلن/ فعلن

۱۵ **بحر متقارب**[۳۵۰]

مرکّب است از فعولن تنها، هشت‌بار. و در بنای عرب، مثمّن سالم الارکان آمده است[۳۵۱]:

فَـاَمّا تَـمیمٌ تَـمیمُ بـنُ مُـرٍّ   فَاَلفاهُمُ‌القَوْمُ رَوْبیٰ[۳۵۲]نِیاما*

فَاَمْما/ تمیمن/ تَمیمُبْ/ +نُمُرْرِنْ[۳۵۳]

فعولن/ فعولن/ فعولن/ فعولن

۲۰ فَاَلْفا[۳۵۴]/ هُمُلْقَوْ/ مُرَوْبیٰ[۳۵۵]/ <نِیاما >

فعولن/ فعولن/ فعولن/ <فعولن >

و پارسی‌گویان[۳۵۶] را، در این بحر، شعر بسیار است و جمله مثمّن گفته‌اند. و بیشتر مثنوی‌ها بر این وزن باشد؛ چون شهنامهٔ فردوسی و جَنگ‌نامه‌ها و امثال آن. مثال وزن سالم الارکان در پارسی بر این نوع بود[۳۵۷]:

۲۵ جهانا نداری به کس مهربانی   که از مهربانی جهانا جـهانی

---

*) فَاَمّا تَمیمٌ ...: امّا قبیلهٔ تمیم، تمیم بن مُرّ، مردمْ آنان را سست و بی‌حال و خواب‌آلود یافته‌اند. از شاعری به‌نامِ بِشْر (محمّد فاضلی). مراد بشربن ابی خازم است.

جهانا/ نداری/ بکسمه/ ربانی
فعولن/ فعولن/ فعولن/ فعولن
کازمه/ ربانی/ جهانا/ جهانی
فعولن/ فعولن/ فعولن/ فعولن

۵ [f19b] و ضروب او مقصور بهتر بوَد (چون فعولْ) یا محذوف (چون فعَلْ). مثال مقصور الضّرب از شاهنامه بر این‌گونه بود[۳۵۸]:

چو خورشید بر زد سر از برجِ حوت   به فرمانِ حیّ الّذی لایموت

چخرشی/ دبر زد/ سر ز بر/ جحوت
فعولن/ فعولن/ فعولن/ فعول
۱۰ بفرما/ نحییل/ لذیلا/ یموت[۳۵۹]
فعولن/ فعولن/ فعولن/ فعول

مثال محذوف الضّرب، هم از شهنامه[۳۶۰]:

جهان را بلندیّ و پستی تویی   ندانم چه‌ای هر چه هستی تویی

جهانرا/ بلندی/ و پستی/ تیی[۳۶۱]
۱۵ فعولن/ فعولن/ فعولن/ فعل[۳۶۲]
ندانم/ چییهر/ چهستی/ تیی[۳۶۱]
فعولن/ فعولن/ فعولن/ فعل

بحر مخترع[۳۶۳]

این بحر مرکّب است از فاعلن تنها، هشت‌بار. و این بحر <را[۳۶۴]> **رکض الخیل** نیز خوانند، ۲۰ که[۳۶۵] به برجستن ماند. مثالش، از مثمّن سالم الارکان در عربی، بر این گونه بوَد[۳۶۶]:

حارَبُوا قَوْمَهُمْ + ثُمَّ لَم یَرعَوُوا[۳۶۷]   لِلصَّلاحِ الَّذی خَیْرُهُ راهِنُ*

حارَبُو/ قَوْمَهُمْ/ ثُمْمَلَمْ/ یَرْعَوُو
فاعلن/ فاعلن/ فاعلن/ فاعلن
لصْصَلا/ حِلْلَذی/ خَیْرُهُو/ راهِنُو
۲۵ فاعلن/ فاعلن/ فاعلن/ فاعلن

[f20a] و پارسی‌گویان[۳۶۸] را، در این بحر، بر ارکان سالم و مزاحف، قصیده ندیده‌ام؛ امّا

---

*) حارَبُوا ...: با قوم خود ستیزه کردند و به آشتیی که بهروزی آن قوم بدان بسته بود نگرا ییدند.

یک بیت سالم الارکان[۳۶۹]، از برای مثال، آوردیم[۳۷۰]:

شد مقیم ای صنم دردِ تو در دلم　　بر دل از دیدگان می‌رسد این ستم[۳۷۱]

شد مقی/ میصنم/ دردتو/ در دلم[۳۷۲]
فاعلن/ فاعلن/ فاعلن/ فاعلن
بردلز/ دیدگا/ میرسد/ اینستم
فاعلن/ فاعلن/ فاعلن/ فاعلن

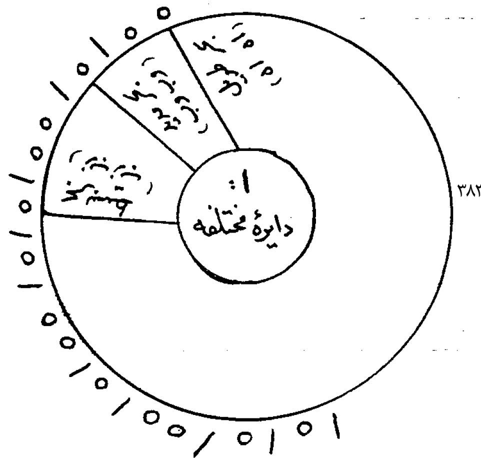
این است بیان شانزده بحر اصل که، با شواهد و نظایر و تقطیعات در عربی و پارسی از سالم و مزاحف، بر سبیل[۳۷۳] اختصار و ایجاز، یاد کرده آمد. و نظیرهایی که به پارسی در بحور عربی آورده شد بر بنای[۳۷۴] اصل، اگرچه بر آن بنا پارسی‌گویان[۳۷۵] شعر کم گفته‌اند به سبب نامطبوعیِ آن، فایدهٔ آن آن است که وضع بحور بر بنای اصل معلوم گردد.

و متأخّران از اهل این علم،بر این شانزده بحر، هفت بحر دیگر زیادت کرده‌اند و آن را نام‌ها نهاده؛ چنان که ارکان بحر مدید را از مقام او مؤخّر رگردانیده‌اند[۳۷۶] و آن را **بحر عمیق** نام نهاده. و از بحر هزج ترکیب‌های دیگر کرده که بیان آن لایق این مختصر نیست.

[دوایر عروضی]

[f20b] و حقیقت آن است که قاعدهٔ اصل همان شانزده بحر است[۳۷۷]. و استادِ کاملِ فاضل[۳۷۸] یوسف عروضی نیسابوری ـ قدّس الله روحه[۳۷۹] ـ این شانزده بحر را در پنج دایره[۳۸۰] وضع کرده است و بیست و دو[۳۸۱] بحر را بر شش دایره.

امّا طویل و مدید و بسیط هرسه از یک دایره خیزند. و آن را **دایرهٔ مختلفه** خوانند به جهت[۳۸۲] آن که ارکان او بعضی خماسی است و بعضی سباعی. و شکل دایرهٔ اوّل این است:



۳۸۳

و، در اصطلاح اهل عروض، از برای متحرّک صفْری بنهند و از برای ساکن اَلِفی.

ه: صورت متحرّک

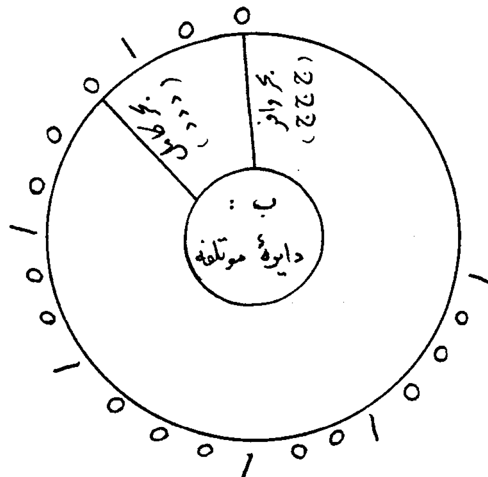
ا: صورت ساکن[۳۸۴]

< الاشارة الی الارکان الثّمانیّة بالحروف و المصراع الاوّل من البیت:

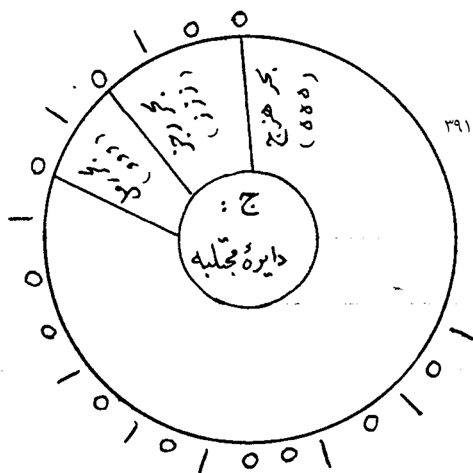
ا:فعولن ب:فاعلن ج:مفاعلتن د:متفاعلن ه:مفاعیلن و:فاعلاتن ز[۳۸۵]: مستفعلن ح:مفعولات. >[۳۸۶]

و امّا وافر و کامل، هر دو، از یک دایره می‌خیزند و آن را **دایرهٔ موتلفه** خوانند، از[۳۸۷] برای موافقت اجزای ارکان بحور این دایره. و شکل این دایره چنین بود[۳۸۸]:

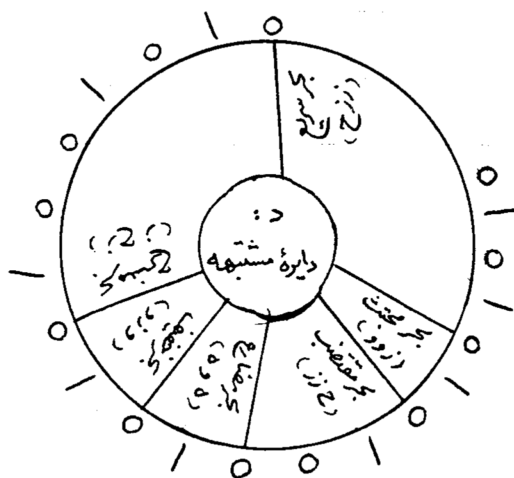
[f21a]



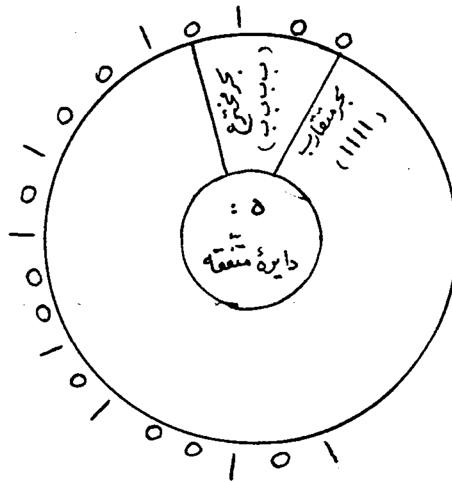
و امّا بحر هزج و رجز و رمل، هر سه[۳۸۹]، از یک دایره خیزند. و او را **دایرهٔ مجتلبه** خوانند، به جهت آن که اجزای افاعیل او گویی که از < دایرهٔ > اوّل کشیده شده است. و شکل دایرهٔ او چنین بود[۳۹۰]:



و امّا بحر سریع و منسرح و خفیف و مضارع و مقتضب و مجتث، این شش بحر، از یک دایره می‌خیزد[۳۹۲]. و آن را **دایرهٔ مشتبهه** خوانند، به جهت اشتباه اجزای او که مرکّب است از اوتاد مجموع و اوتاد[۳۹۳] [f21b] مفروق. و شکل <این> دایره این است[۳۹۴]:



و امّا بحر قریب (که او را هم بحر[۳۹۵] **متقارب** نیز[۳۹۶] گویند) و بحر مخترع (که او را هم **رکض** گویند)، هر دو، از یک دایره خیزند. و آن را **دایرهٔ متّفقه** خوانند[۳۹۷]، به جهت موافقت اجزای ایشان که جمیعْ خماسیند. و شکل آن دایره این است[۳۹۸]:



بدان که از دوایرْ اخوات ارکان و مناسبات بحور ایشان[۳۹۹] با یکدیگر، به تأمّل[۴۰۰]، معلوم شود ـ ان شاءالله[۴۰۱]. <مثلاً فعولن رکنی است و فاعلن رکنی دیگر. و ایشان اُختِ یکدیگرند، بدان سبب که چون در فعولن سبب بر وتد مقدّم دارند، فعولن، فاعلن شود و در فاعلن چون وتد را بر سبب مقدّم دارند، فعولن شود. و دیگر آن که هر دو خماسیند. و از این که گفتیم، مناسبت میانِ این هر دو بحر معلوم توان کرد. و مناسبت میان سایر بحور بر این قیاس باید کرد. والله الموفّق.>[۴۰۲]

این است تمامی سخن در علم عروض[۴۰۳]. والله اعلم بالصّواب و الیه المرجع و المآب[۴۰۴].
[تمّ الکتاب غرّة رمضان سنة **۷۳۹** علی یدی العبد الضّعیف **محمّد بن یوسف ابی عقیل** ـ غفر الله له.][۴۰۵]

کتاب ارزشمند عراضة العروضیّین اثر دانشمند گرانقدر قرن هفتم هجری، جمال الدّین ابوالفضل محمّد قَرْشی صاحب الصّراح من الصّحاح است. کتابت آن را در فرخنده‌روز دوشنبه یکم فروردین ماه از سال یک‌هزار و سیصد و هفتاد و نه خورشیدی در نیشابور، از روی نسخهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار به شمارهٔ ۳۱۳ مورّخ غرّهٔ

رمضان هفتصد و سی و نه هجری به‌خط نسخ عالیِ محمّد بن یوسف وحیدی بیهقی، عروضی قرن هفتم هجری، آغاز کردم و، در هفتمین روز از خجسته ایّام نوروزی، به رسم‌الخط متداول امروزی، بی آنکه از درستی به خوشنویسی مشتغل شوم، در همان شهر، به پایان رسانیدم و، در هفدهم خرداد ماه همان سال، در تهران، به مقابلهٔ آن با نسخهٔ کتابخانهٔ ایاصوفیه به شمارهٔ ۴۷۹۵، که در میانهٔ قرن نهم هجری به نسخ عالی نوشته شده، پرداختم و، در بیست و سوم همان ماه و سال، مقابلهٔ آن را به شیوهٔ علمیِ تصحیح متون به پایان بردم و، روز بعد، به اصلاح متن پرداختم و امروز، سه‌شنبه بیست و چهارم خرداد ماه ۱۳۷۹ شمسی برابر دهم ربیع الاوّل ۱۴۲۱ قمری معادل سیزدهم ژوئن از سال ۲۰۰۰ میلادی، به شکر خدای دانا و توانا، به فرّخی، از کتابت و مقابله و تصحیح آن آسوده شدم، و پس از این، اختلافات نسخ و آنگاه دیباچه‌ای بر آن نوشته آید، ان شاء الله تعالیٰ.

محسن ذاکر الحسینی فرزند عبّاسعلی فرزند محمّد ـ **تهران**

نسخه بدل‌ها

۱) این عنوان و نام مؤلّف در نسخهٔ پایه نیست. از بدل نقل شد.
۲) بدل: الرشاد
۳) بدل: جرّ
۴) بدل: + امّا بعد
۵) بدل: + الله
۶) بدل: – افتد
۷) بدل: –کرد
۸) بدل: – سخن
۹) پایه: تمامتر؛ متن از بدل است.
۱۰) بدل: – هرچه
۱۱) بدل: نهادم و بالله التوفیق در معرفت
۱۲) بدل: سخن
۱۳) بدل: –ـِـ آن
۱۴) بدل: داشته باشد
۱۵) بدل این جمله را ندارد.
۱۶) بدل: تجنبس
۱۷) بدل: حروف
۱۸) پایه: – و؛ از بدل افزوده شد.
۱۹) بدل: باشد
۲۰) ح پایه: فصیده؛ متن تصحیح قیاسی است.
۲۱) بدل: – مثلاً گویند قصیدهٔ لامیه
۲۲) بدل: مکرّر
۲۳) پایه: مت می‌آرند؛ متن از بدل است.
۲۴) بدل: کم باشد
۲۵) بدل: اول مصراع وی
۲۶) بدل: غیر مقفا پیش‌تر باشد
۲۷) عبارت حاشیهٔ پایه در بدل نیست.
۲۸) بدل: – که
۲۹) بدل: + کویند
۳۰) پایه و بدل: پارسیانست. و آن ظاهراً سهو قلم باشد. متن تصحیح قیاسی است.
۳۱) پایه و بدل: –آورند؛ به قیاس افزوده شد.
۳۲) پایه: – است و؛ بدل: آرند؛ متن تصحیح قیاسی است.
۳۳) بدل: وصعی
۳۴) پایه: تع؛ متن از بدل است.
۳۵) بدل: است نی مکتوب و ملحوظ
۳۶) بدل: بنیان
۳۷) بدل: –سبب
۳۸) بدل: – یا اول متحرک و دوم ساکن اگر هر دو متحرک بود
۳۹) بدل: + بود
۴۰) بدل: کویند
۴۱) بدل: – و
۴۲) بدل: است
۴۳) بدل: بدین
۴۴) بدل: همحنین
۴۵) پایه: چثین؛ متن از بدل است.
۴۶) بدل: ترکیب داده‌اند
۴۷) ح بدل: + مثْلُهُ مَنْ لَبِ تُرَا سَخْتُ بِمَکَمْ بَغَلَبَه
۴۸) ح پایه: همجنانک؛ و آن ظاهراً سهو قلم باشد. متن تصحیح قیاسی است.
۴۹) عبارت ح پایه در بدل نیست.
۵۰) بدل: کفته
۵۱) بدل: – سبب
۵۲) پایه: و؛ متن از بدل است.
۵۳) پایه (با خط دیگری بر روی سطر): + دو

۵۴) بدل: – و
۵۵) پایه: – است؛ از بدل افزوده شد.
۵۶) بدل: دوم برعکس این
۵۷) بدل: سبب متق... [ناخوانا] وتد مجموع
۵۸) بدل: – و
۵۹) بدل: جزء
۶۰) بدل: + وی
۶۱) بدل: و این دو جر اخت
۶۲) پایه: یکدیگر؛ متن از بدل است.
۶۳) بدل: وی باشد
۶۴) عبارت ح پایه در بدل نیست.
۶۵) بدل: در
۶۶) بدل: و نقصان
۶۷) بدل: بدین
۶۸) بدل: باشد
۶۹) بدل: سبب و تسکین متحرک او بود
۷۰) ح پایه (با خط دیگری): + از وتد مجموع
۷۱) بدل: فِعْلُنْ
۷۲) ح پایه (با خط دیگری): +خبن اسقاط ثانی ساکن بود والّا اسقاط ساکن سبب مطوی را هم شامل میشود
۷۳) بدل: از مفاعیلن
۷۴) بدل: + و
۷۵) بدل: کف و خرم
۷۶) در بدل، این مزاحف و توضیح آن پیش از **فعلیّان** آمده است.
۷۷) بدل: فعّلیّان
۷۸) پایه: – و تسبیغ؛ از بدل افزوده شد.
۷۹) بدل: آخرین
۸۰) بدل: تدبیل
۸۱) بدل: – واو
۸۲) بدل: اعصب
۸۳) بدل: افصم
۸۴) بدل: أسِبت
۸۵) پایه: – اوّل یا دوم؛ از بدل افزوده شد.
۸۶) بدل: فاعِلَتُ
۸۷) پایه: + اول یا دوم؛ مطابق بدل کاسته شد.
۸۸) بدل: جزء
۸۹) عبارت ح پایه در بدل نیست.
۹۰) بدل: – و او
۹۱) بدل: + و او
۹۲) عبارت ح پایه در بدل نیست.
۹۳) پایه این مزاحف و توضیح آن را ندارد؛ از بدل افزوده شد.
۹۴) بدل: از مفعولاتُ
۹۵) بدل: آید
۹۶) بدل: ندارند
۹۷) بدل: – فصل
۹۸) بدل: أسِبت
۹۹) بدل: + در
۱۰۰) بدل: فارسی
۱۰۱) بدل: محتصر
۱۰۲) پایه: مَغانِیهُما؛ متن از بدل است.
۱۰۳) پایه: اِنْمَحَحْتْ؛ متن از بدل است.
۱۰۴) پایه: هُمَاسَحَحَنْ؛ متن از بدل است.
۱۰۵) بدل: فارسی
۱۰۶) بدل: + مقطیعه
۱۰۷) ح بدل:+ کشیده
۱۰۸) بدل: + بیت
۱۰۹) پایه: جَنَوْ؛ متن از بدل است.
۱۱۰) پایه: بَیْنَهُمْشْ؛ متن از بدل است.
۱۱۱) پایه: مِثْلَشُبْخبِشْ؛ متن از بدل است.

۱۱۲) بدل: بارشی
۱۱۳) بدل:بجهت نظیر آورده شد
۱۱۴) پایه: – را؛ از بدل افزوده شد.
۱۱۵) بدل: دلپیر
۱۱۶) ح بدل: + هم کشیده
۱۱۷) بدل: + ست
۱۱۸) بدل: نَارُ
۱۱۹) درپایه، گویا **مستفعلن** بوده و محو کرده‌اند و با خطّ دیگری به **فاعلن** اصلاح شده.
۱۲۰) در پایه **مستفعلن** بوده و خط خورده و با خطّ دیگری به **فاعلن** اصلاح شده.
۱۲۱) بدل: بارسیان
۱۲۲) بدل: – اتفاق
۱۲۳) بدل: – بر این مثال؛ + و از مزاحف او هم آورده شود ست
۱۲۴) بدل: +تقطیعه
۱۲۵) بدل: هجری تبر
۱۲۶) بدل: امیرالشّعرا
۱۲۷) بدل: – بر این مثال؛ + بیت.
۱۲۸) ح بدل: + بسیار
۱۲۹) بدل: + شعر
۱۳۰) بدل: جَمَلاً تَنَا
۱۳۱) بدل: جَمَلاً
۱۳۲) بدل: تَنا
۱۳۳) بدل: –را
۱۳۴) بدل: اما
۱۳۵) بدل: آورده شود شعر
۱۳۶) بدل: + تقطیعه
۱۳۷) پایه: بگُویوفا؛ متن از بدل است.
۱۳۸) پایه: نکرده؛ و سپس «ه» خط خورده است.
۱۳۹) عبارت ح پایه در بدل نیست.
۱۴۰) بدل: + و؛ ح بدل: + تمام کار.
۱۴۱) بدل: – بر این مثال؛ + سعر.
۱۴۲) بدل: نَدَی
۱۴۳) پایه: تَکَرْرِ می؛ متن از بدل است.
۱۴۴) بدل: عَنْ نَدَی
۱۴۵) بدل: تُشَمَایِلِی وَ تَکَرُّر مِی
۱۴۶) بدل: + و
۱۴۷) بدل: بارسیان شعر کم کفته‌اند
۱۴۸) بدل: – بر این وزن
۱۴۹) بدل: + شعر
۱۵۰) در پایه، «کمرم» بوده و در ح پایه نوشته شده «شکرم بدل» و بعداً، در متن نیز، با خطّ دیگری، به «شکرم» اصلاح شده.
۱۵۱) عبارت ح پایه در بدل نیست.
۱۵۲) بدل: زد زلفخود
۱۵۳) بدل:زد لعلخود
۱۵۴) بدل: + است
۱۵۵) بدل: + که یاد کرده سود
۱۵۶) بدل: بکرشمئ
۱۵۷) بدل: که در
۱۵۸) در پایه، جای دو مصراع عوض شده و بر روی مصراع اوّل «موخر» و بر روی مصراع دوّم «مقدم» نوشته شده.
۱۵۹) این عبارت را کاتبانِ هر دو نسخه در حاشیه آورده‌اند.
۱۶۰) بدل: مسَرح؛ ح بدل: + کنجینه باشددرو [؟].
۱۶۱) بدل:+ شعر
۱۶۲) بدل: بارسیان
۱۶۳) پایه: + بیشتر؛ متن از بدل است.
۱۶۴) بدل: – مثمّن
۱۶۵) بدل: مسلمانان
۱۶۶) بدل: وزین

۱۶۷) بدل: مسلمانا
۱۶۸) بدل: بارسیان
۱۶۹) بدل: – ماه
۱۷۰) بدل: آورده شد
۱۷۱) بدل: – بر این گونه
۱۷۲) بدل: زهی روی
۱۷۳) پایه: بردم؛ به نظر می‌رسد در متن دست برده‌اند.
۱۷۴) بدل: مهی انور
۱۷۵) بدل: – که
۱۷۶) مصراع دوم در بدل نیست.
۱۷۷) بدل: ای جنت
۱۷۸) بدل: + و
۱۷۹) پایه: – بود **مفعول مفاعیل مفاعیل فعل** مثال او از رباعی؛ از بدل افزوده شد. بدل: + شعر
۱۸۰) پایه: – بود **مفعول مفاعیل مفاعیل فعول** مثال او از رباعی؛ از بدل افزوده شد.
۱۸۱) بدل: + و
۱۸۲) پایه: – بود **مفعولن مفعولن مفعولن فع** مثال او از رباعی؛ از بدل افزوده شد.
۱۸۳) بدل: فی‌الجمله هژده مزاحف **مفاعیلن** حنانک یاد کرده شد در اوزان می‌آید.
۱۸۴) بدل: وی
۱۸۵) بدل: – یعنی صدر وزن رباعی
۱۸۶) بدل: باشد
۱۸۷) ح بدل: – و خرم
۱۸۸) ح بدل: + است
۱۸۹) بدل: ضروب
۱۹۰) بدل: آید
۱۹۱) پایه ناخواناست؛ بدل: + آید.
۱۹۲) ح بدل: احذ اسقاط وتد مجموع است.
۱۹۳) بدل: + آید
۱۹۴) بدل: مذال وی
۱۹۵) ح پایه (با خطّ دیگری): + بد آنکه یکی از مزاحفات **مفاعیلن فاع** است و او مسمی به زلل است چه زلل هتم با خرم است و هتم حذف مع القصر است و چون در **مفاعیلن** خرم و قصر و حذف جمع شود **فاع** شود نوسته سد.
۱۹۶) بدل: شد
۱۹۷) بدل: –دیگر
۱۹۸) بدل: افضل الشّعرا سلطان خاقانی رحمه الله فرموده است شعر
۱۹۹) بدل: **مفاعیلن**
۲۰۰) ح بدل: + شری که یک سای کر رود [؟] و لحن در آواز
۲۰۱) بدل: – مسدس
۲۰۲) بدل: + شعر
۲۰۳) بدل: سَلِیمی حازة
۲۰۴) بدل: + دقطیعه.
۲۰۵) بدل: اِذ سَلیم ما جازتن؛ پایه: جَارُتُنْ؛ متن از روی سطر قبل تصحیح شد.
۲۰۶) بدل: آیاتُهَا مِثْلُزْزُبُر
۲۰۷) بدل: بارسیان
۲۰۸) بدل: مثالس خاقانی فرماید رحمه الله از مثمن سالم الارکان
۲۰۹) پایه: – و او بیشتر مسمّط آید؛ از بدل افزوده شد.
۲۱۰) بدل: + و
۲۱۱) بدل: بر جرخ دوش
۲۱۲) بدل: برجرخ دو شز
۲۱۳) پایه: یکنیمهدیَ؛ متن از بدل است.
۲۱۴) بدل: + از وی
۲۱۵) بدل: – این است

۲۱۶) پایه: قامتسرو؛ متن از بدل است.
۲۱۷) بدل: + سعر
۲۱۸) پایه:بلبلبغ رزنکْر؛ متن از بدل است.
۲۱۹) بدل: فاما
۲۲۰) بدل: کفته
۲۲۱) پایه: بند شکْن؛ متن از بدل است.
۲۲۲) بدل: – شعر
۲۲۳) بدل: مجذو
۲۲۴) بدل: – و مجزو آن بود که جزوی از او رفته باشد؛ + الّذی ذهب جُزْهُ.
۲۲۵) بدل: – و او آن بود که یک شطر او رفته باشد؛ + الذی ذهَب شطره
۲۲۶) بدل: – خوانند یعنی لاغر شده
۲۲۷) ح بدل: + من [؟] بافت
۲۲۸) بدل: مثالش
۲۲۹) بدل: فی حدودٍ فاتلات
۲۳۰) بدل: فاتلات
۲۳۱) بدل: حدودن
۲۳۲) بدل: اشعار
۲۳۳) کمترست
۲۳۴) بدل: – و ما یک بیت از برای نظیر آوردیم؛ + مثالش از مثمن سالم الارکان سعر
۲۳۵) بدل: – و مثال او چنین بود؛ + ما از برای نظیر یک بیت آوردیم سعر
۲۳۶) بدل: +بقطیعه
۲۳۷) پایه: دستنان؛ متن از بدل است.
۲۳۸) بدل: + است
۲۳۹) بدل: واره
۲۴۰) پایه: **فاعلن**؛ سپس به **فاعلات** اصلاح گردیده و در حاشیه افزوده شده: فاعلات اصحـ.
۲۴۱) بدل: جامئی صب
۲۴۲) پایه و بدل: پاره؛ به قیاس مصرع پیش تصحیح شد.
۲۴۳) بدل: – و
۲۴۴) بدل: جنابک
۲۴۵) پایه: ثنایی؛ متن از بدل و دیوان سنایی است.
۲۴۶) بدل: + سعر
۲۴۷) بدل: بر کبیر
۲۴۸) پایه: **فاعلاتن**؛ متن از بدل است. از «و مثال محذوف الضرب...»، تا «**فاعلن**»، در نسخهٔ پایه، پس از مثال مقصور الضرب و تقطیع آن و پیش از «بحر سریع» آمده؛ متن مطابق بدل است.
۲۴۹) پایه و بدل: – مربع؛ به قیاس افزوده شد. این کلمه، در بدل، در جای دیگر آمده و گویا کاتب آن را از حاشیه به متن برده و نابجا نشانده است.
۲۵۰) بدل: – بر
۲۵۱) بدل: + مربع
۲۵۲) بدل: + و مطبوع
۲۵۳) بدل: – را
۲۵۴) بدل: + شعر
۲۵۵) بدل: توم
۲۵۶) بدل: بی توم ای
۲۵۷) ح بدل:+ شتابنده
۲۵۸) پایه: انبّعَبْ؛ متن از بدل است.
۲۵۹) بدل: الاغارَ
۲۶۰) بدل: و بارسی‌کویان لطیف طبع رادرین بحر بر ارکان سالم شعر نیامده است از برای آنک عظیم نامطبوع است
۲۶۱) بدل: کفته
۲۶۲) ح بدل: اپیت
۲۶۳) بدل: – چنین بود؛ + سعر

۲۶۴) پایه: فرشجمن؛ متن از بدل است.
۲۶۵) بدل: + مطوی
۲۶۶) بدل: بود
۲۶۷) بدل: فرماید شعر
۲۶۸) پایه: وایبابد؛ متن از بدل است.
۲۶۹) ح بدل: + اراپته [؟]
۲۷۰) بدل: زُرْتُهُ؛ و، در زیر کلمه، نوشته شده: معا
۲۷۱) بدل: اَلْفَیْتُهُ؛ و، در زیر کلمه نوشته شده: معا
۲۷۲) بدل: انلهما
۲۷۳) پایه: ذِیزُرْتَهُ؛ متن از بدل است.
۲۷۴) پایه: کَلْبَحْرِ لَلْ؛ متن از بدل است.
۲۷۵) بدل: بارسیانرا
۲۷۶) پایه: – را؛ از بدل افزوده شد.
۲۷۷) بدل: بیاریم شعر
۲۷۸) بدل: + تقطیعه
۲۷۹) پایه: نمط؛ متن از بدل است.
۲۸۰) ح بدل: و آن **مفتعلن** است
۲۸۱) ح بدل: و آن **فاعلن** است
۲۸۲) ح بدل: + پبک
۲۸۳) بدل: عرب
۲۸۴) بدل: – بر این گونه بود؛ + شعر
۲۸۵) بدل: عَلوِیّةً
۲۸۶) پایه: حَلَلْاَهْلِتِ؛ متن از بدل است.
۲۸۷) بدل: بارسیان
۲۸۸) بدل: اشعار
۲۸۹) بدل: است
۲۹۰) بدل: +شعر
۲۹۱) بدل: جو
۲۹۲) بدل: زانک جمن
۲۹۳) بدل: – که آورده شود؛ + سعر
۲۹۴) پایه: – بر؛ از بدل افزوده شد.
۲۹۵) پایه: ستمچز؛ متن از بدل است.
۲۹۶) بدل: اوحد الدّین انوری فرماید بیت
۲۹۷) در پایه، به **فاعلاتن** اصلاح شده است.
۲۹۸) عبارت ح پایه در بدل نیست.
۲۹۹) بدل: – و امثلهٔ هر یک علی‌حده آوردن به تطویل می‌انجامد
۳۰۰) ح بدل: + مانند
۳۰۱) بدل: بر بناءِ مسدّس سالم الارکان مثالش
۳۰۲) پایه: بعینِیها؛ ح پایه: + ب بعینیها؛ متن از ح پایه و بدل است.
۳۰۳) بدل: بارسیان
۳۰۴) بدل: درین بحر سالم الارکان شعر نیامده اپت
۳۰۵) بدل: –سالم الارکان
۳۰۶) بدل: از برای مثال بیاریم برین کونه بیت
۳۰۷) بدل: دیده
۳۰۸) بدل: + و
۳۰۹) بدل: باید
۳۱۰) عبارت ح پایه در بدل نیست.
۳۱۱) بدل: خوش‌آینده
۳۱۲) بدل: بهآءالدّین
۳۱۳) در پایه، «شکر» با خطّ دیگری نوشته شده.
۳۱۴) پایه: تبیچیذه؛ بدل: تبیجیده؛ به قیاس مصراع بعد تصحیح شد.
۳۱۵) پایه: وایلعل؛ متن از بدل است.
۳۱۶) ح بدل: + فاعلات
۳۱۷) ح بدل: کزدند
۳۱۸) ح بدل: کردانیدند
۳۱۹) ح بدل: + مردی شهوانی
۳۲۰) بدل: – ی شعر عرب
۳۲۱) بدل: + شعر
۳۲۲) پایه و بدل: یستخبر؛ متن از روی سطر بعد

تصحیح شد.
۳۲۳) بدل: بارسیان
۳۲۴) بدل: شعر نیامده
۳۲۵) بدل: + سعر
۳۲۶) پایه: اآزرده؛ متن از بدل است.
۳۲۷) بدل: –این بحر
۳۲۸) بدل: –شعر
۳۲۹) بدل: –را
۳۳۰) دل: کاید
۳۳۱) پایه: مُجتّث؛ متن از بدل است؛ ح بـدل: + کزیده
۳۳۲) پایه: مستفعلن؛ متن از بدل است.
۳۳۳) بدل: + شعر
۳۳۴) بدل: دهرییّتَنْ
۳۳۵) بدل: فارسیان
۳۳۶) بدل: یک بیت نطیرش بیاوریم برین مثال
۳۳۷) بدل: سبر
۳۳۸) بدل: – و این بیت هر چند... چنین بود
۳۳۹) پایه: متبتسن؛ متن از بدل است.
۳۴۰) بدل: – طاب ثراه شعر
۳۴۱) بدل: کوید بیت
۳۴۲) پایه: فَعِلاتُ؛ متن از بدل است.
۳۴۳) بدل: + و
۳۴۴) پایه: – مقصور؛ از بدل افزوده شد.
۳۴۵) بدل: بیاریم برین کونه بیت
۳۴۶) پایه: رحمتست؛ متن از بدل است.
۳۴۷) بدل: بدین
۳۴۸) بدل: بدینخجس
۳۴۹) بدل: – بر این گونه؛ + بیت.
۳۵۰) ح بدل: + نزدیک؛ بدل: + این بحر
۳۵۱) بدل: – و در بنای عرب مثمن سالم الارکان آمده است؛ + برین مثال.
۳۵۲) بدل: فَالقاهُم القوم رونی
۳۵۳) پایه: نُمُرْنِ؛ بدل: نمرن؛ متن تصحیح قیاسی است.
۳۵۴) بدل: فالقا
۳۵۵) بدل: مرونی
۳۵۶) بدل: بارسیان
۳۵۷) بدل: برین وزن کویند شهنامه فردوسی برین وزن أسِت مثالش سالم الارکان شعر
۳۵۸) بدل: از شهنامه برین مثال بود بیت
۳۵۹) بدل: لذی، لایمُوت
۳۶۰) بدل: + فردوسی رحمة الله علیْه
۳۶۱) پایه: تویی؛ متن از بدل است.
۳۶۲) در پایه، فعولن بوده امّا خط خورده و با خطّ دیگری **فعَل** افزوده شده.
۳۶۳) ح بدل: + بیرون آورده
۳۶۴) در پایه، «را» با خطّ دیگری بر روی سطر افزوده شده.
۳۶۵) بدل: – که
۳۶۶) بدل: – مثالش از مثمن سالم الارکان در عربی بر این گونه بود؛ + بیت
۳۶۷) پایه: لم لَمْ یَرْعَوُو؛ متن از بدل است.
۳۶۸) بدل: بارسیان
۳۶۹) بدل: – سالم الارکان
۳۷۰) بدل: بیارم برین کونه بیت
۳۷۱) بدل: + تقطیعه
۳۷۲) بدل: درد دلم
۳۷۳) بدل: بطرىق
۳۷۴) بدل: ابناءِ؛ سپس الف اوّل خط خورده است.
۳۷۵) بدل: بارسیان
۳۷۶) بدل: مدید را مقدم او را موخر کردانیده

۳۷۷) بدل: + والله اعلم بالصّواب
۳۷۸) بدل: –فاضل
۳۷۹) بدل: –نیسابوری قدّس الله روحه
۳۸۰) پایه: دایر؛ متن از بدل است.
۳۸۱) پایه: بیست و دو؛ متن از بدل است.
۳۸۲) پایه: – به جهت؛ متن از بدل است.
۳۸۳) بحور این دایره در بدل از بحر مدید شروع شده. شماره‌های ابجدی دوایر در بدل نیست و رمزهای میان دو دایرهٔ داخل هم در پایان بدل آمده است.
۳۸۴) بدل: اهل عروص صفر را حرکت و الف را سکون می‌دارند برین صورت **۱۰**؛ در بدل همهٔ دوایر در این موضع قرار گرفته‌اند.
۳۸۵) ح پایه: ر؛ متن از بدل است.
۳۸۶) عبارت عربی ح پایه در بدل نیست ولی رمزهای آن در پایان بدل آمده است.
۳۸۷) پایه: – از؛ از بدل افزوده شد.
۳۸۸) بدل: وسکل او آن است که مسطوریست
۳۸۹) پایه: – هرسه؛ از بدل افزوده شد.
۳۹۰) بدل: وسکل دایره او آن است که کشیده شده أیست
۳۹۱) در بدل، بر این دایره یک تفعله (۱۰۱۰۱۰۰) افزوده شده و مثمّن گشته است.
۳۹۲) بدل:می حیرند
۳۹۳) پایه: + و اوتاد؛ مطابق بدل کاسته شد.
۳۹۴) بدل: و شکل آنست که بران صفحه مسطور کشیه أست
۳۹۵) بدل: – بحر
۳۹۶) بدل: – نیز
۳۹۷) بدل: کویند
۳۹۸) بدل: و شکل دایره او آنیست که پیش ازین مسطور شده است
۳۹۹) بدل: بحورشان
۴۰۰) بدل: – به تأمّل
۴۰۱) بدل: – ان شاءالله
۴۰۲) عبارت ح پایه در بدل نیست.
۴۰۳) بدل: –این است تمامی سخن در علم عروض
۴۰۴) پایه: –بالصّواب والیه المرجع و المآب؛از بدل افزوده شد؛ بدل: + طویل **اه‌اه** مدید **وب وب** بسیط **زب زب** وافرج **ج ج** کامل **د د د** رجز **ز ز ز** رمل **و و و** سریع **ز ز ح** منسرح **زح ز** خفیف **و ز و** مقتضب **ح ز ز** مضارع **ه و ه** هزج **ه ه ه** مجتث **ز و و** متقارب **ا ا ا ا** رکضب **ب ب ب** فعولن **ا** فاعلن **ب** مفاعلتن **ج** متفاعلن **د** مفاعیلن **هـ** فاعلاتن **و** مستفعلن **ز** مفعولاتُ **ح**، فُلْ فَعَلْ فَعْلُ فَعَلُنْ
۴۰۵) عبارت داخل [ ] افزودهٔ کاتب نسخهٔ پایه است.

تمّت بحمد الله العظیم

فهرست‌ها*

*) در فهرست‌ها شماره‌های سیاه به متن و شماره‌های نازک به دیباچه و پانوشت‌ها متعلّق است.

کتاب‌ها

کسان

جای‌ها

اشعار فارسی

اشعار عربی

واژه‌های ویژه

مفرد: تنها، محض **۱۷**

می‌درافگند: حرف مضارعت+ پیشوند+ بن مضارع **۲۳**

نازکی: لطافت **۱۹**

نعره‌زن: صفت بلبل **۱۸**

نقل کردن: تبدیل کردن **۷**

نقله: وسیلهٔ انتقال **۲**

وی: آن چندین جا

یکان: چند یکی **۳**

اصطلاحات

`Orāżat al-`Arūżiyyīn

by

Jamāl al-Dīn Abu al-Fażl Moḥammad Qaršī

called

Jamāl Qaršī

Edited by

Moḥsen Ẕāker al-Ḥoseynī

Supplement No 13
Nāme-ye Farhangestān
Tehran, June 2003